**إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)**

**إضاءات من دعوات المرسلين**

**(عليهم السلام)**

**الجزء الأول الی الجزء الثالث (جلد 1 - 3)**

**(متن – ترجمه)**

****

**السيد أحمد الحسن**

**الطبعة الاول**

**1438هـ - 2017 م- 1396ش**

**لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع)**

**يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي :**

[www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نام کتاب  نویسنده  مترجم  نوبت انتشار  تاریخ انتشار  کد کتاب  ویرایش ترجمه | روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان (جلد 1 تا 3)  احمد الحسن (ع)  گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی(ع)  دوم  1396  2/106  دوم (متن – ترجمه) | |
|  | | |

****

**فهرست :**

[**روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد اول.............................3**](#_Toc450131899)

[اهداء 4](#_Toc450131862)

[روشنگری‌هایی از دعوت نوح 5](#_Toc450131862)

[روشنگری‌هایی از استدلال‌های نوح با قومش 10](#_Toc450131863)

[ا روشنگری‌هایی از دعوت ابراهیم(ع) ...............................................](#_Toc450131864)12

[روشنگری از دعوت ابراهیم و نوح(ع) 15](#_Toc450131867)

[روشنگری‌هایی از دعوت موسی 17](#_Toc450131867)

[برخی از مهم‌ترین موارد در دعوت موسی: ........................................19](#_Toc450131868)

[روشنگری‌هایی از دعوت عیسی 23](#_Toc450131869)

[روشنگری‌هایی از دعوت محمد 27](#_Toc450131870)

[**روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد دوم–..........................34**](#_Toc450131899)

[روشنگری از فرستاده و عذاب 36](#_Toc450131879)

[روشنگری پیش از وقوع عذاب 38](#_Toc450131880)

[روشنگری از سخنان فرستادگان با عذاب‌شدگان 43](#_Toc450131881)

[روشنگری از معجزه و عذاب 48](#_Toc450131882)

[نشانه‌ی علمی: 49](#_Toc450131883)

[نشانه‌ی ملکوتی: 51](#_Toc450131884)

[نشانه‌ی جسمانی (مادی): 54](#_Toc450131885)

[روشنگری از دلایل و موجبات عذاب 58](#_Toc450131886)

[روشنگری از مقدمات عذاب 63](#_Toc450131887)

[**روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد سوم–قسمت اول...............65**](#_Toc450131899)

[روشنگری‌هایی از مسیر یوسف 66](#_Toc450131890)

[روشنگری از رؤیای یوسف 69](#_Toc450131891)

[روشنگری از آغاز سوره‌ی یوسف 85](#_Toc450131892)

[روشنگری از داستان فرزندان آدم و برادران یوسف 99](#_Toc450131893)

[روشنگری از چاه 103](#_Toc450131894)

[روشنگری از آزمونِ واقع شده در راهِ به سوی خداوند 107](#_Toc450131895)

[روشنگری از زندان 109](#_Toc450131896)

[روشنگری از رؤیای پادشاه مصر 118](#_Toc450131897)

[روشنگری از نبوّت یوسف 121](#_Toc450131898)

[**روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد سوم–قسمت دوم.............125**](#_Toc450131899)

[روشنگری‌هایی از مسیر یوسف](#_Toc450131900) 126

[روشنگری: چرا زندان؟ 126](#_Toc450131902)

[روشنگری 134](#_Toc450131903)

[روشنگری 146](#_Toc450131904)

[روشنگری 156](#_Toc450131905)

[روشنگری 163](#_Toc450131906)

[روشنگری از علم یعقوب 168](#_Toc450131907)

[روشنگری 171](#_Toc450131908)

[روشنگری: دعوت یوسف، چرا در مصر؟! 174](#_Toc450131909)

[روشنگری از پیراهن یوسف 183](#_Toc450131910)

[روشنگری: داستان یوسف، عبرتی برای زمان ظهور مقدّس....190](#_Toc450131911)

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)/ العدد (5)

**إضاءات من دعوات المرسلين**

**(عليهم السلام)**

**الجزء الأول**

**السيد أحمد الحسن**

**الطبعة الاول**

**1438هـ - 2017 م- 1396ش**

لمعرفة المزيد حول موضوع اليماني يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

[www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org)

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**الإهداء**

**إلى من علموني كيف أقف مع الحق ولا أبالي ولا أستوحش من الوحدة**

به کسانی که به من آموختند چگونه همراه حق بایستم و هیچ ترسی و هراسی از تنهایی نداشته باشم

**إلى من علموني زهادة الدنيا وخستها**

به کسانی که به من بی‌ارزش بودن و پست بودن دنیا را آموختند

**إلى من لي الشرف وكل الشرف أن أتمرغ بالتراب الذي وطئته أقدامهم**

به کسانی که برای من شرافت و حتی تمام شرافت است، که خود را به خاک قدم‌هایشان خاکسار کنم

**إلى السادة الكرام أنبياء الله ورسله عليهم السلام .**

به سروران گرامی، انبیای الهی وفرستادگانش (ع)

**أحمد الحسن**

**26 صفر 1425 هـ . ق**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين.**

**إضاءات من دعوة نوح (ع)**

**1- نوح (ع) أول الأنبياء أولي العزم مبعثاً، ودعوته لقومه فيها شيء من اللين والموعظة الحسنة، والظاهر حتى الإنذار في دعوة نوح (ع) كان يصب في هذا القالب ﴿إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ فلم يشتد معهم حتى في الإنذار، مع أنهم طغاة عتاة ﴿قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾. وهذا قوله (ع) في سورة الأعراف: ﴿أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾. وقال(ع): ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ \* أَنْ لا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾. وقال(ع): ﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ﴾.**

**روشنگری‌هایی از دعوت نوح(ع)**

**1-** نوح اولین پیامبر اولو العزم مبعوث شده، و دعوت او برای قومش، آمیخته با نرمی و موعظه‌ی نیکو بود و پیدا است که حتی انذار دادن در دعوت نوح در چنین قالبی ریخته می‌شد «**إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ**»[[1]](#footnote-1) (**من جز بيم دهنده‌ای آشکار نيستم**). ایشان حتی در انذار دادن نیز به آنان سخت نگرفت؛ علی رغم اینکه آنها طغیانگر و متکبر بودند «**قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ**»[[2]](#footnote-2) (**گفتند: ای نوح، اگر دست برنداری، به طور قطع سنگ‌سار خواهی شد**).

این سخن ایشان در سوره‌ی اعراف می‌باشد: «**أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**»[[3]](#footnote-3) (**آيا به شگفت آمده‌ايد از اينکه بر مردی از خودتان از جانب پروردگاتان وحی نازل شده است تا شما را بترساند و باشد که پرهيزگاری پیشه کنید و مورد رحمت قرار گيريد**؟!).

و همچنین می‌فرماید: «**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ \* أَنْ لا تَعْبُدُوا إِلَّا اللهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ**»[[4]](#footnote-4) (**و نوح را بر مردمش به پيامبری فرستاديم. گفت: من برای شما بيم‌دهنده‌ای آشکار هستم \* که جز خدای يکتا را نپرستيد؛ زيرا از عذاب روز سخت بر شما بيمناکم**).

و همچنین ایشان می‌فرماید: «**قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ**»[[5]](#footnote-5) (**گفت: ای قوم من، چه می‌گوييد اگر از جانب پروردگارم حجتی به همراه داشته باشم و او مرا رحمت خويش ارزانی کرده باشد در حالی که شما از ديدن آن ناتوان باشيد؛ آيا در حالی که خود نمی‌خواهيد، شما را به اکراه به قبول کردن آن واداريم**؟!).

**فالإنذار مرة يقرن بالرحمة ومرة بالخوف عليهم من العذاب، وهذا اللين من نوح (ع) إما للتقية وتجنب الاصطدام الشديد مع الكفار وما يجره من ضرر على المؤمنين، وإما طلباً لترقيق قلوبهم وتليين جانبهم، وفي النهاية طمعاً في إيمانهم وهذا الوجه الأخير أرجح من التقية، وذلك لأنه عندما علم من الله أنه لن يؤمن أحد من قومه غير الذي آمنوا، اشتد معهم وسخر منهم وهددهم وتوعدهم بشدة وغلظة، قال تعالى: ﴿وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ \* وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ \* وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ \* فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾.**

یک بار انذار همراه با رحمت و مهربانی است و بار دیگر همراه با ترسانیدن آنان از عذاب. این نرمش از سوی نوح، یا از روی تقیه و پرهیز از برخورد شدید با کافران و زیان‌هایی که به دنبال آن بر مؤمنین می‌رسد، می‌باشد و یا به جهت رقیق کردن دل‌هایشان و نرم شدن آنان، و در نهایت از روی اشتیاق به ایمان آوردن آنان؛ این احتمال آخری، محتمل‌تر از تقیه می‌باشد؛ چرا که ایشان هنگامی که از سوی خداوند آگاه شد که از میان قومش غیر از افرادی که ایمان آورده بودند، کس دیگری ایمان نخواهد آورد، با آنان به سختی برخورد نمود و آنان را مسخره و تهدید می‌نمود و زحمت و سختی را به آنان وعده می‌داد. خداوند متعال می‌فرماید: «**وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ \* وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ \* وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ \* فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ**» (**و به نوح وحی رسيد که از قوم تو جز آن گروه که ايمان آورده‌اند، ديگر ايمان نخواهند آورد؛ از کردار آنان اندوهگين مباش \* کشتی را زير نظر و وحی ما بساز و درباره‌ی ستمکاران با من سخن مگوی، که همه غرقه‌اند \* نوح کشتی می‌ساخت و هر بار که مهتران قومش بر او می‌گذشتند، مسخره‌اش می‌کردند. می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنيد، زودا که ما هم همانند شما مسخره‌تان خواهيم کرد \* به زودی خواهيد دانست که عذاب بر چه کسی رسد و خوارش سازد و عذاب جاويد بر که فرود آيد**).

**2- الصبر والمطاولة: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَنَهَاراً … ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً \* ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً﴾. والصبر والمطاولة مطلوبان لمن رجا إيمان من يدعوهم، فكثير من الناس تدعوهم إلى الحق فلا يؤمن أول وهلة، بل يواجهك بشدة وغلظة، ولكن مع مرور الأيام يوفق للإيمان بالحق، وربما يصبح من دعاة الحق المخلصين.**

**2-** صبر و مدارا: «**قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَنَهَاراً … ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً \* ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً**»[[6]](#footnote-6) (**گفت: ای پروردگار من، قوم خود را شب و روز دعوت کردم.... پس به آواز بلند دعوتشان کردم \* باز به آشکار گفتم و در نهان گفتم**).

صبر و مدارا دو عاملی هستند که برای ایمان آوردن کسانی که مورد دعوت قرار می‌گیرند، لازم می‌باشند. بسیاری از مردمی که به حق دعوت‌شان می‌کنید، در همان ابتدا ایمان نمی‌آورد و حتی با سختی و شدت با شما برخورد می‌کنند؛ ولی با گذشت مدتی، به توفیق ایمان آوردن به حق نایل می‌شوند و چه بسا خود، از دعوت‌کنندگان مخلص به سوی حق گردند.

**3- الالتجاء إلى الله والتوكل عليه سبحانه والاعتماد على تخطيطه وتدبيره سبحانه، بل وطلب النصر من الله بعد اليأس من إيمان من بقي على الكفر، ربَّ ﴿أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِر﴾.**

**3-** پناه بردن به خداوند و توکل به خداوند سبحان و اعتماد داشتن به نقشه و تدبیر او سبحان و متعال، و حتی درخواست یاری از خداوند پس از نا امید شدن از ایمان آوردن کسانی که بر کفر باقی مانده بودند: «**أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِر**»[[7]](#footnote-7) (**من مغلوب شده‌ام؛ پس یار‌ی‌ام کن**).

**4- الرحمة بالمؤمنين وخفض الجناح لهم، والإعراض عن ماضيهم قبل دخولهم في الدعوة مهما كان هذا الماضي، بل والدفاع عن هؤلاء الثلة والاعتزاز بهم، ﴿قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ \* قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ \* وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ \* إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾.**

**4-** رحمت و شفقت بر مؤمنین و بال گشودن برای آنان و نادیده گرفتن گذشته‌شان پیش از داخل شدنشان به دعوت ـ‌این گذشته به هر صورت که می‌خواهد بوده باشد‌ـ و حتی دفاع از این گروه اندک و گرامی داشتن آنان: «**قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ \* قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ \* وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ \* إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ**»[[8]](#footnote-8) (**گفتند: آيا به تو ايمان بياوريم و حال آنکه فرومايگان پيرو تو هستند؟ \* گفت: من به کارهايی که انجام می‌دهند، آگاهی ندارم \* اگر می‌فهميد، حساب ایشان تنها با پروردگار من است \* و من طرد کننده‌ی مؤمنان نمی‌باشم \* من جز بيم دهنده‌ای آشکار نيستم**).

**5- العمل الدؤوب للنجاة من الفيضان، وذلك بصنع السفينة المباركة وتهيئة الطعام للناس والحيوانات وتهيئة العدة والعدد، وهذا أمر لا يتصور أنه يسير، بل على العكس هو أمر صعب، والذي يقوم به لابد أنه يواجه مشاكل كثيرة، خصوصاً إذا كان منبوذاً من قومه، وبالتالي لا يملك الكثير من الإمكانيات لأداء هذه المهمة الكبيرة، ومن هنا نتصور كم كان صبر نوح عظيماً، وكم كان توكله واعتماده على الله الواحد القهار عظيماً، وكم كانت الرحمة الإلهية والفضل الإلهي الذين شملا نوحاً عظيمين، فكان عليه السلام يعمل بيد تكاد تكون خالية إلا من رحمة الله، وكان يعمل في مجتمع لا يعرف إلا الاستهزاء به والسخرية والتهكم.**

**5-** کار پیوسته برای نجات از سیل. این کار با ساختن کشتی مبارک و تهیه‌ی آذوقه برای مردم و حیوانات و تهیه‌ی امکانات و افراد، صورت پذیرفت. نباید تصور شود که این، موضوعی سهل و آسان است؛ بلکه برعکس، کاری است دشوار. کسی که اقدام به این عمل می‌کند، باید با مشکلات بسیاری روبه‌رو شود؛ مخصوصاً زمانی که از طرف قومش طرد شده باشد؛ در نتیجه این شخص امکانات زیادی برای انجام دادن این کار بزرگ و مهم در اختیار ندارد. از اینجا می‌توانیم متوجه شویم که صبر نوح تا چه اندازه بزرگ، و تا چه حدّی توکل و اعتماد او بر خداوند یگانه‌ی قهّار عظیم، و تا چه حد رحمت و فضل الهی که شامل نوح شد، بزرگ و عظیم بود؛ ایشان با دستانی که از هر چیزی جز رحمت خداوند خالی بود، کار می‌کرد و در جامعه‌ای به فعالیت می‌پرداخت که چیزی جز ریشخند و استهزا و مسخره کردن، نمی‌شناختند.

**6- اليقين ولا أقصد اليقين بوجود الله سبحانه أو بنبوته (ع)، بل أقصد اليقين بالنصر على الظالمين والتسلط على رقابهم، وهذا اليقين جعل نوحاً (ع) قوي العزيمة، يبلغ رسالة السماء، ويصبر على الأذى، ولا يأبه باستهزاء القوم، بل هو يستهزئ بهم، حيث أنه واثق من قوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ \* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ \* وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾.**

**6-** یقین. منظورم یقین به وجود خداوند سبحان یا نسبت به نبوّتش نیست؛ بلکه منظورم یقین داشتن به پیروزی بر ستم‌گران و مُسلّط شدن بر آنان می‌باشد. این یقین آن قدر نوح با اراده‌ای نموده بود که رسالت آسمانی را به انجام برساند، بر آزار و اذیت‌ها صبر پیشه کند و مسخره‌کردن قومش، برایش مهم نباشد؛ حتی او کسی بود که آنان را مسخره می‌کرد؛ چرا که به سخن خداوند متعال اطمینان کامل داشت: «**وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ \* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ \* وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ**»[[9]](#footnote-9) (**قطعاً ما درباره‌ی بندگانمان که به رسالت می‌فرستيم از پيش تصميم گرفته‌ايم \* که هر آينه آنان، یاری‌شده هستند \* و لشکر ما پیروز است**).

**الخلاصة:**

**الدعوة إلى الحق بلين ورحمة ورقة، ثم المبالغة في الرحمة لمن يؤمن بالحق، والصبر على من لم يؤمن في البداية لعله بعد ذلك يؤمن بالحق والعمل ليلاً ونهاراً وسراً وعلانية، لإيصال الحق دون ملل وكلل ﴿وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ﴾، وفي كل هذه الأحوال لابد من اليقين بالنصر الإلهي، والالتجاء إلى الله والتحصن به والتوكل عليه، توكلاً حقيقياً بمعنى أن يكون العبد مصداقاً للآية الكريمة (لا قوة إلا بالله).**

**خلاصه:**

دعوت به حق با نرمی و رقّت و مهربانی. سپس اصرار ورزیدن بر رحمت و مهربانی به کسی که به حق ایمان آورده است و صبر در برابر کسی که در همان ابتدا ایمان نمی‌آورد، شاید پس از آن به حق ایمان آورد، و فعالیت شبانه‌روزی و در نهان و آشکار برای رسانیدن حق، بدون اینکه خسته و ناتوان گردد «**وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ**»[[10]](#footnote-10) (**و چيزی مده که بيش از آن چشم داشته باشی**). در تمامی این وضعیت‌ها باید به یاری الهی یقین داشت، به خداوند پناه برد، در پناهگاه او قرار گرفت و به او توکل نمود؛ توکلی حقیقی، به این معنا که بنده مصداق این آیه‌ی کریم شود «لاقوة الا بالله» (هیچ نیرویی نیست مگر به خداوند).

**\*\*\***

**إضاءات من محاججة نوح (ع) مع قومه**

**﴿أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً …﴾. نوح (ع) كجميع الأنبياء، أرسلوا لإصلاح الفساد العقائدي والتشريعي والأخلاقي والاجتماعي والسياسي والاقتصادي، وحججهم بسيطة خالية من التعقيد، لا تحتاج إلى النظر الكثير والتحقيق الخطير ليتضح أنها الحق المبين، ولكنها عندما تلقى على قوم لوثوا فطرة الله وصبغوا أنفسهم بغير صبغة الله، تصبح في غاية التعقيد والإبهام لأنها ألقيت على قوم لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم آذان لا يسمعون بها.**

**روشنگری‌هایی از استدلال‌های نوح(ع) با قومش**

«**أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً**....»[[11]](#footnote-11) (**آيا نمی‌بينيد چگونه خدا هفت آسمان طبقه‌طبقه را بيافريد**؟....). نوح مانند همه‌ی پیامبران، برای اصلاح فساد عقیدتی، تشریعی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فرستاده شد. احتجاحات و استدلال‌های آنها ساده و خالی از هر نوع پیچیدگی است و برای اینکه روشن شود حق آشکار می‌باشند، به دقت نظر بسیار و تحقیق زیاد نیاز ندارند. ولی وقتی این مسایل برای مردمانی که فطرت خداوندیشان را آلوده کرده و رنگی غیر از رنگ خدایی به خود گرفته‌اند، مطرح می‌شود، در نهایت پیچیدگی و ابهام نمود می‌کند؛ چرا که برای مردمی که دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، مطرح شده است.

**واعتراضات القوم:**

**1- أنت بشر مثلنا ﴿فَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قِوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلاَّ بَشَراً مِّثْلَنَا﴾.**

**2- اتبعك البسطاء ضعيفو الرأي ﴿وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ﴾.**

**3- نظنك كاذباً أنت ومن معك ﴿وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾.**

**اعتراض‌های این قوم:**

**1-** تو انسانی همانند ما هستی: «**فَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قِوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلاَّ بَشَراً مِّثْلَنَا**»[[12]](#footnote-12) (**مهتران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را جز انسانی همانند خويش نمی‌بينيم**).

**2-** افراد ساده‌ای که دارای رأی و نظر ضعیف هستند، تو را پیروی می‌کنند: «**وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ**»[[13]](#footnote-13) (**و نمی‌بينيم که جز اراذل قوم و افراد ضعیف‌الرأی از تو متابعت کنند**).

**3-** گمان می‌کنیم تو و همراهانت، دروغ‌گو هستید: «**وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ**» (**و نمی‌بينيم که شما را بر ما فضيلتی باشد، بلکه پنداريم که دروغ می‌گوييد**).

**وجميع هذه الاعتراضات بعيدة عن محور الرسالة والقضية المطروحة للمناقشة، فهذه مغالطات وسفسطة، بل هي اعتراضات واهية يقنعون بها أنفسهم المتكبرة، ويستخف بها العلماءُ المستضعفين في الأمور الدينية، وأتباعهم ومقلديهم، الذين يغلب عليهم الجهل والعمى، ﴿قال الملأ من قومه﴾ الملأ أصحاب السلطة الدينية والدنيوية، ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ﴾، ليس فقط ضلال، بل مبين واضح جلي بالنسبة لهم !! لأن نوحاً جاء ليدعو الناس إلى عبادة الله والمساواة والعدالة والرحمة والتقوى، وهذه الأمور تعترض مسيرتهم الشيطانية في استخفاف الناس، وقيادتهم الدينية والدنيوية، وما تجلبه لهم هذه الرئاسات الباطلة من ترف وجاه وقدسية مزيفة. ولهذا فلا داعي للنظر في ادعاء نوح (ع)، بل يكفي أن يقول الملأ (القيادة وخصوصاً الدينية): إن نوحاً في ضلال مبين جلي، ليقول جميع الناس الذين أنسوا التقليد والإتباع الأعمى: إن نوحاً في ضلال مبين، ﴿وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً عَمِينَ﴾.**

همه‌ی این اعتراض ها از مِحوَر رسالت و آنچه که برای بحث و مناقشه مطرح شده است، به دور می‌باشند؛ همگی جز مغالطه و سفسطه نمی‌باشند و حتی اعتراض‌های موهومی هستند که با آنها، نفس‌های متکبّرشان را قانع می‌کنند و علما به واسطه‌ی آنها، افراد ضعیف در مسایل دینی و پیروان و مقلدین خود را خوار و سبک می‌شمرند؛ پیروانی که نادانی و نابینایی بر آنان غلبه پیدا کرده است. «**قَالَ الْمَلأُ مِن قِوْمِهِ**» (**مهتران قومش گفتند**)؛ منظور از «مهتران و بزرگان» صاحبان برتری دینی و دنیوی می‌باشد. «**إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ**» (**ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم**) نه فقط در گمراهی، بلکه برای آنان روشن و واضح و آشکار نیز می‌باشد!! چرا که نوح آمده است تا مردم را به پرستش خداوند، برابری، عدالت، مهربانی و تقوا دعوت نماید، و این موارد در مسیر شیطانی آنان برای سبک شمردن مردم، رهبری دینی و دنیوی، ریاست‌های باطل، جاه و مقام و مقدّس بودن ساختگی و قُلّابی‌شان، در تعارض می‌باشد. به همین دلیل هیچ ادعا کننده‌ای که بتواند در آنچه نوح ادعا می‌کند، نظر بیفکند، وجود ندارد؛ بلکه همینکه بزرگان ـ‌رهبران و مخصوصاً رهبران دینی‌ـ بگویند: «نوح در گمراهی روشن و آشکاری است»، کفایت می‌کند، تا توده‌ی مردمی که با تقلید و پیروی کورکورانه اُنس گرفته‌اند، بگویند: نوح در گمراهی آشکاری است. «**وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً عَمِينَ**»[[14]](#footnote-14) (**و آنان را که آيات ما را دروغ می‌انگاشتند غرقه ساختيم، که مردمی کوردل بودند**).

**\*\*\***

**إضاءات من دعوة إبراهيم (ع)**

**1- المواجهة بشدة وقسوة لا لين فيها، فإبراهيم يواجه قومه فيقول: ﴿… مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ \* قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ\* قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ … وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ﴾، هنا المواجهة تنتقل بسرعة عجيبة من الجدل والمحاججة اللسانية إلى الإنكار باليد واستخدام السلاح الفتاك في حينها - الفأس-، ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾، وجاءوا بإبراهيم المؤمن الوحيد بين جموع علماء ضلالة ومقلدين عميان وعبيد طاغوت، ولم يستسلم إبراهيم ولم يتخذ جانب اللين، بل واجههم بقسوة وشدة، سألوه: ﴿قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ﴾ فأجابهم بسخرية وتهكم: ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾.**

**روشنگری‌هایی از دعوت ابراهیم(ع)**

**1-** برخورد با شدت و تندی که نرمی در آن راه ندارد. ابراهیم با قومش روبه‌رو شد و فرمود:«.... **مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ \* قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ \* قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ.... \* وَتَاللهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ**»[[15]](#footnote-15) (.... **اين تنديس‌ها که به پرستش آنها دل نهاده‌ايد، چيستند؟ \* گفتند: پدرانمان را ديديم که آنها را می‌پرستيدند \* گفت: هر آينه شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌ايد.... \* و به خدا سوگند که چون شما برويد، چاره‌ی اين بتانتان را خواهم کرد**). در اینجا رویارویی با سرعت عجیبی از جَدل و استدلال زبانی به انکار با دست و استفاده از سلاح مخرّب در زمان خودش ـ‌یعنی تبر‌ـ انتقال می‌یابد. «**فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ**»[[16]](#footnote-16) (**آنها را در هم کوبید مگر بزرگ‌ترينشان را، تا مگر به آن بازگردند**). ابراهیمِ مؤمن را یکه و تنها در جمع علمای گمراهی و مقلدان کور دل و بندگان طاغوت آوردند؛ ولی ابراهیم تسلیم نشد و روش نرم و ملایم را پیش نگرفت؛ بلکه با شدت و تندی با آن‌ها روبه‌رو شد. آنان از ایشان پرسیدند: «**قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ**»[[17]](#footnote-17) (**گفتند: ای ابراهيم، آیاتو با خدايان ما چنين کرده‌ای**؟) و او با حالت مسخره و ریشخند به آنها پاسخ می‌دهد: «**قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ**»[[18]](#footnote-18) (**گفت: بلکه همین بزرگ‌ترينشان چنين کرده است. اگر سخن می‌گويند، از آنها بپرسيد**!).

**اسألوهم يا عميان، يا من لوثتم فطرتكم التي فطركم الله عليها، اسألوهم يا من صبغتم أنفسكم بصبغة غير صبغة الله، اسألوهم يا من حجبتم أنفسكم بعلوم مليئة بالجدل والسفسطة الشيطانية، وادعيتم أنها تمثل الدين، اسألوهم يا منكوسون؟! فلم يجدوا جواباً له إلا: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلاءِ يَنْطِقُونَ﴾. فأجاب هذا النبي العظيم هذه الجماعة الملعونة المنكوسة بغلظة: ﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلا يَضُرُّكُمْ \* أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ﴾. ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ \* أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ \* فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾.**

**وفي النهاية لم يجدوا جواباً لإبراهيم (ع)، إلا النار التي استعرت في أجوافهم، ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾، وهنا تمتد يد الرحمة الإلهية لتغشى هذا المؤمن الذي غضب لله، ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ \* وَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ \* وَنَجَّيْنَاهُ … \* وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾.**

ای کور دلان، از آنان بپرسید. ای کسانی که فطرت خودتان را که خداوند شما را بر آن سرشته است، آلوده کرده‌اید، ای کسانی که به خودتان، رنگی غیر از رنگ خدایی زده‌اید، از آنان بپرسید؛ ای کسانی که خود را با علومی که آکنده از جدل و سفسطه‌ی شیطانی است، پوشیده داشته‌اید و ادعا می‌کنید که اینها تمثیلی از دین می‌باشند. از آنان بپرسید، ای وارونه‌شدگان. اما پاسخی نیافتند جز اینکه: «**لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلاءِ يَنْطِقُونَ**»[[19]](#footnote-19) (**تو خود می‌دانی که اينان سخن نمی‌گويند**) و این پیامبر بزرگ به این گروه ملعونِ وارونه‌شده، به تندی پاسخ می‌دهد: «**قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَا لا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلا يَضُرُّكُمْ \* أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ**»[[20]](#footnote-20) **(گفت: آيا به جای الله چيزی را می‌پرستيد که نه شما را سودی می‌رساند و نه زيانی \* از شما و از آن چيزهايی که غیر از الله می‌پرستيد، بیزارم. آيا به عقل درنمی‌يابيد**؟) و «**قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ \* أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ \* فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ**»[[21]](#footnote-21) (**گفت: آيا می‌دانيد که چه می‌پرستيده‌ايد؟ \* شما و نياکانتان پیش از شما؟ \* آنها دشمنان من هستند، ولی پروردگار جهانيان دوست من است**).

در نهایت، پاسخی برای ابراهیم نیافتند، جز آتشی که در درونشان زبانه می‌کشید: «**قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ**»[[22]](#footnote-22) (**گفتند: اگر می‌خواهيد کاری بکنيد، بسوزانيدش و خدايان خود را نصرت دهيد**). اینجا است که دست رحمت الهی کشیده می‌شود تا این مؤمنی را که به خاطر خداوند خشمگین شده است، دربرگیرد. «**قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ \* وَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ \* وَنَجَّيْنَاهُ.... \* وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا**»[[23]](#footnote-23) (**گفتيم: ای آتش، بر ابراهيم سرد و سلامت باش \* می‌خواستند برای ابراهيم مکری بينديشند، ولی ما آنها را بسیار زيانکار گردانيديم \* و رهانیدیم او را.... \* و همه را پيشوايانی ساختیم که به امر ما هدايت می‌کردند**).

**2- لا مطاولة في دعوة إبراهيم (ع)، بل هي مواجهة سريعة تتوالى فيها الأحداث بسرعة مذهلة.**

**2-** در دعوت ابراهیم هیچ مدارایی در کار نمی‌باشد؛ بلکه برخوردی است سریع که اتفاقات در آن با سرعت حیرت‌آوری پشت سرِ هم رخ می‌دهند.

**3- تحديد الهدف والضربة التي تقصم ظهر الباطل، والاصطدام مع الباطل بقسوة وسرعة دون حساب للقياسات المادية، وما لأهل الباطل من سلطة دنيوية ودينية تمكنهم من استخفاف الناس. عندما يكون العبد على يقين أن لا قوة إلا بالله يواجه الملايين وحيداً دونما اكتراث لعددهم وعدتهم، لأن عدده وعدته الواحد القهار سبحانه وتعالى.**

**3-** مشخص بودن هدف و ضربه‌ای که پشت باطل را می‌شکند و برخورد با باطل، با تندی و با سرعت و بدون حساب کردنِ مقیاس‌های مادی و آنچه اهل باطل از سُلطه‌های دنیوی و دینی در اختیار داشتند و به واسطه‌ی آنها می‌توانستند مردم را خوار و سبک نمایند. هنگامی که بنده یقین داشته باشد که «لا قوة الا بالله» (هیچ نیرویی نیست مگر به خداوند) به تنهایی با میلیون‌ها نفر و بدون اینکه عِدّه و عُدّه‌شان را بسیار بداند، مواجه می‌شود؛ چرا که عِدّه و عُدّه‌‌ی او، خداوند واحد قهّار سبحان و متعال می‌باشد.

**الخلاصة:**

**أهم ما في دعوة إبراهيم (ع)، هي الشدة والمواجهة العلنية السريعة، وطبعاً هذه المواجهة كانت مسبوقة بمواجهة سرية، كان من نتائجها إيمان لوط (ع) بدعوة إبراهيم.**

**خلاصه:**

مهم‌ترین نکته که در دعوت ابراهیم، شدت و رویارویی آشکارا و سریع می‌باشد. طبیعتاً پیش از این رویارویی، رویاروییِ پنهانی نیز بوده است که از جمله نتایج آن، ایمان آوردن لوط به دعوت ابراهیم بود.

**\*\*\***

**إضاءة من دعوة إبراهيم ونوح (ع)**

**لم يتحدث القرآن عن معجزة جاء بها نوح أو إبراهيم (ع) لإثبات صدقهما، لأن المعجزة تأييد لدعوة الأنبياء، وليست إثباتاً لصحة الدعوة. فدعوتهم (ع) للعودة إلى الفطرة، فطرة الله لا تحتاج إلى دليل، لأنها الفطرة التي فطر الناس عليها، وهي الحق وعبادة الله وحده وتسبيحه وتقديسه والتحلي بالأخلاق الكريمة التي فطر الإنسان على حبها، صبغة الله ومن أحسن من الله صبغة. فالفراش ينقض على النور، ولكن عندما تخرب مجساته البصرية يركن إلى الظلام، وهكذا الإنسان، فالأنبياء والمرسلون يقومون بحجة الله البالغة، ويرفعون الحجب عن بصيرة الإنسان، ثم يتركونه يختار؛ إما أن يفتح عينيه ويتجه إلى النور، أو يغمض عينيه ويسدل على نفسه الحجاب ويتقوقع على نفسه في ظلمات بعضها فوق بعض، ﴿جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً﴾.**

**روشنگری از دعوت ابراهیم و نوح(ع)**

قرآن در مورد معجزه‌ای که نوح یا ابراهیم برای اثبات راستی‌شان آورده باشند، سخنی به میان نیاورده است؛ چرا که معجزه، تأییدی بر دعوت پیامبران می‌باشد نه برای اثبات صحّت و درستی دعوت. دعوت آنان برای بازگشت به فطرت می‌باشد و فطرت خداوندی نیازی به دلیل ندارد؛ چرا که فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند؛ یعنی همان حق و پرستش خداوند یگانه و تسبیح و تقدیس او و آراسته شدن به اخلاق کریمانه‌ای که انسان بر دوست داشتن آن آفریده شده است؛ رنگ خدایی، و چه رنگی بهتر از رنگ خدا؟! پروانه به سوی نور می‌رود؛ ولی وقتی ابزار بینایی‌اش از بین برود، به تاریکی متمایل می‌شود. انسان نیز همین گونه است؛ پیامبران و فرستادگان حجّت بالغه‌ی (دلیلِ رسای) خداوند را اقامه می‌کنند و حجاب‌ها را از بصیرت انسان کنار می‌زنند؛ سپس آنان را رها می‌کنند تا خودشان انتخاب کنند؛ یا چشمانش را باز می‌کند وبه سوی نور می‌رود و یا چشمانش را می‌بندد و روی خودش پرده‌ای می‌اندازد و خود را در تاریکی‌هایی که برخی بر برخی دیگر قرار دارند، گرفتار می‌سازد. «**جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً**»[[24]](#footnote-24) (**انگشت‌هایشان را در گوش‌های خود کردند و جامه به سر کشيدند و پای فشردند و هر چه بيشتر سرکشی کردند**).

**وأعظم دليل على صدق الأنبياء هو سيرتهم المباركة وأخلاقهم الطيبة وكل إناء بالذي فيه ينضح.**

**ومع هذه السيرة الكريمة والمعجزات العظيمة التي جاء بها الأنبياء، لم يعجز أهل الباطل عن المعارضة بالمغالطة والسفسطة الشيطانية، وخصوصاً علماء الضلالة، بعد أن صبغوا الناس بصبغتهم، وهي تلك الصبغة الباطلة التي عارضوا بها صبغة الله سبحانه، وهكذا صنعوا لهم أرضية خصبة في المجتمع الإنساني، لتقبل منهم كل شيء، وتتابعهم في كل شيء، فزهد الأنبياء جنون، ومعجزاتهم سحر، وحكمتهم شعر.**

بزرگ‌ترین دلیل بر صدق و راست‌گویی پیامبران، رفتار و سیره‌ی مبارک آنان و اخلاق پاکشان می‌باشد؛ از کوزه همان برون تراود که در او است[[25]](#footnote-25).

این رفتار کریمانه و معجزات بزرگی که پیامبران آوردند، باعث نشد اهل باطل از معارضه و مخالفت با آنان با مغالطه‌گری و سفسطه‌های شیطانی ناتوان بمانند، علی‌الخصوص علمای گمراهی؛ البته پس از اینکه مردم، رنگ آنان را به خود گرفته بودند. این همان رنگ باطلی است که به واسطه‌ی آن، با رنگ خداوند سبحان مخالفت نمودند. اینچنین شد که مردم برای آنان در جامعه‌ی انسانی زمینه‌ی مناسبی فراهم کردند تا هر چیزی را از آنان بپذیرند و در هر چیزی از آنان پیروی کنند؛ بنابراین زُهد پیامبران را دیوانگی، معجزاتشان را سِحر و حکمت‌شان را شعر دانستند!

**\*\*\***

**إضاءات من دعوة موسى(ع)**

**﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾.**

**ها نحن ندخل مع موسى (ع) - بعد أن آتاه الله الحكمة والعلم - المدينة، عاصمة فرعون التي ملأها بالفساد والطغيان وقتل المؤمنين والاعتداء على الأعراض وتسخير المستضعفين لخدمة آلته الإجرامية الضخمة، وها هو موسى يقترب من رجلين أحدهما مؤمن إسرائيلي، والآخر رجس من جنود فرعون يريد تسخيره وإذلاله، والإسرائيلي يأبى الذل والمهانة التي ضاق بها ذرعاً معظم بني إسرائيل، ويبادر موسى (ع) فيقتل اللعين ويصفه من عمل الشيطان وصنيعته، وكما أن الشيطان عدو لله مضد لعباد الله، بيّن لكل صاحب فطرة سليمة،كذلك هذا اللعين الفرعوني، وتبدأ معركة موسى (ع) مع فرعون وحزبه الشيطاني اللعين، معركة غير متكافئة بالقياسات المادية.**

**روشنگری‌هایی از دعوت موسی(ع)**

«**وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**»[[26]](#footnote-26) (**چون به حد بلوغ رسيد و برومند شد، او را حکمت و دانشی داديم و نيکوکاران را چنين پاداش می‌دهيم**).

اکنون ما به همراه موسی ـ‌پس از اینکه خداوند به او حکمت و علم عطا فرمود‌ـ وارد شهر می‌شویم؛ به پایتخت فرعون که آن را از فساد، گردن‌کشی، کشتار مؤمنین، برتری‌جویی بر این زمین، و به بندگی کشیدن بیچارگان و مستضعفین برای خدمت در دستگاه عریض و طویل ستمکارانه‌ی خویش، آکنده کرده بود. این موسی است که به دو مرد نزدیک می‌شود که یکی از آنان از بنی‌اسرائیل است و دیگری فردی ناپاک از سربازان فرعون می‌باشد و می‌خواهد آن دیگری را به بندگی بگیرد و خوار و خفیف نماید. مرد اسرائیلی ذلّت و خواری که بیش‌تر بنی‌اسرائیل را به ستوه آورده بود، برنمی‌تابد. موسی دخالت می‌کند و اقدام به قتل آن ملعون می‌نماید و او را به «عملی از شیطان و ساخته‌ی او» توصیف می‌کند. همان طور که شیطان دشمن خداوند و علیه بندگان خدا می‌باشد و این موضوعی است که برای هر صاحب فطرت سالمی، روشن است، این ملعونِ فرعونی نیز چنین وضعیتی دارد. مبارزه‌ی موسی با فرعون و حزب شیطانی ملعونش آغاز می‌شود؛ پیکاری که با مقیاس‌های مادی قابل مقایسه نیست!

**فيخرج موسى (ع) من المدينة خائفاً يترقب، متوسلاً بالله أن ينجيه من القوم الظالمين، لا طلباً للحياة المادية التي هي سجن لأمثال موسى(ع) ، بل ليتسنى له حمل راية (لا إله إلا الله).**

**وموسى هنا لم يحمل فأساً ليكسر صنماً يمثل عقائد القوم الضالين، بل حمل عليهم مباشرة وقتل أحدهم وحاول قتل الآخر، وهذه الخطوة أكثر تقدماً من سابقتها، وبعد غيبة عشر سنوات قضاها موسى (ع) في أحضان نبي عظيم هو شعيب (ع) ،عاد موسى (ع) إلى مصر وهذه المرة يحمل رسالة إلى الطاغية فرعون، رسالة حملها وهو في طريق العودة وحمل معها (لا قوة إلا بالله)، قال له جبار السماوات والأرض: ﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى﴾، وسبحانه وتعالى أعلم بما في يمين موسى، عصا بحسب قياسات المحجوبين بالمادة، لا يمكن أن تكون سلاحاً يقاتل به موسى (ع) قوات فرعون المسلحة بأحدث أنواع الأسلحة في حينها، ولكن الله سبحانه وتعالى جعلها حية تسعى بقوته التي قامت بها السماوات والأرض، وجعل يد موسى بيضاء من غير سوء آية أخرى.**

موسی از شهر خارج می‌شود، در حالی که ترسان و مراقب است، و در حالی که به خداوند توسل می‌کند تا او را از قوم ستمگر نجات دهد؛ نه در طلب زندگی مادی که برای امثال موسی زندان محسوب می‌شود! بلکه به جهت اینکه بر دوش کشیدن پرچم «لا اله الا الله» برایش امکان‌پذیر گردد.

در اینجا موسی تبری بر دوش نگرفت، تا بتی را که جِلوه‌گر عقاید ملّت گمراه باشد در هم بشکند؛ بلکه رویارو به آنان حمله نمود، یکی از آنان را به قتل رسانید و قصد کشتن فرد دیگری را نیز داشت ـ‌این گام از گام‌هایی که پیش‌تر بیان گردید، پیش‌تر و جلوتر است‌ـ و پس از ده سال غیبت که موسی در دامان پیامبر بزرگی چون شعیب سپری کرد، به مصر بازگشت. این مرتبه، رسالتی را برای فرعون طاغوت بر دوش می‌کشید. رسالتی بر دوش می‌کشید، در حالی که در راه بازگشت بود و به همراه آن «لا قوة الا بالله» را نیز با خود داشت. جبّار آسمان‌ها و زمین به او می‌فرماید: «**وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى**»[[27]](#footnote-27) (**ای موسی، آن چيست به دست راستت**؟)؛ در حالی که خداوند سبحان و متعال به آنچه در دست راست موسی است، آگاه‌تر است. عصایی که بر اساس قیاس‌های افرادی مادی‌نگر، امکان ندارد سلاحی محسوب شود که موسی به وسیله‌ی آن، با نیروهای فرعون به مبارزه برخیزد؛ نیروهایی که به جدیدترین سلاح‌های زمانشان مُسلح بودند. ولی خداوند سبحان و متعال با نیروی خودش که آسمان‌ها و زمین را با آن استوار است، اراده فرمود تا آن را ماری قرار دهد که به سرعت می‌خزید. همچنین، دست موسی را سپیدِ بدون هیچ عیبی، آیه‌ای دیگر قرار داد.

**ومع أن هذه الآيات عظيمة، ولكن سلاح موسى لم يكن العصا أو اليد البيضاء المعجزة، بل إن سلاح موسى القوي الذي لا يقهر هو: (لا قوة إلا بالله)، ولم تكن هذه الآيات بالنسبة لموسى إلا ليرى من آيات ربه الكبرى. ودخل موسى على الطاغية فرعون وهو يحمل في صدره ذلك المعنى العظيم: (لا قوة إلا بالله)، ذلك المعنى الذي صيَّر فرعون وهامان وجنودهما في عين موسى (ع) أخس من الذباب، بل لم يكونوا في الحقيقة شيئاً مذكوراً، وهتف موسى وهارون (ع) في مجلس فرعون: ﴿جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى \* إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾، وأخذ الطاغية يكابر ويجادل، من ربكما ؟ … ما بال القرون الأولى؟ … ثم أعرض اللعين: ﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى \* فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِداً لا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلا أَنْتَ مَكَاناً سُوَىً﴾.**

**وتكبر فرعون وجنوده وحق عليهم العذاب، فأُغرِقوا في بحر آثامهم ليكونوا عبرة لفراعنة هذا الزمان وجنودهم، فهل من معتبر قبل أن تحق الكلمة.**

با اینکه این آیات بزرگ هستند، ولی سلاح موسی عصا یا دست سپید معجزه‌گونه نبود؛ بلکه سلاح قدرتمند موسی که هیچ شکستی ندارد «لا قوة الا بالله» می‌باشد و این آیات برای موسی فقط به این دلیل بود که آیات بزرگ پروردگارش را ببیند. موسی بر فرعون طاغوت وارد می‌شود، در حالی که در سینه‌اش این معنای بزرگ را با خود حمل می‌کند: «لا قوة الا بالله»؛ معنایی که فرعون و هامان و سربازانش را در چشم موسی پست‌تر از مگسی جلوه‌گر نمود و در واقع، اصلاً چیز قابل ذکری نبودند. موسی و هارون در مجلس فرعون فریاد برآوردند: «**جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى \* إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى**»[[28]](#footnote-28) (**ما نشانه‌ای از پروردگارت را برايت آورده‌ايم، و سلام بر آن کس که از پِی هدايت قدم نهد \* هر آينه به ما وحی شده است که عذاب برای آن کسی است که راست را دروغ شمارد و از آن رخ برتابد**). ولی این طاغوت، تکبر می‌ورزد و جِدال می‌کند که: پروردگار شما کیست؟.... و وضعیت گذشتگان چگونه می‌باشد؟.... سپس این ملعون روی برمی‌گرداند و می‌گوید: «**قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى \* فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِداً لا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلا أَنْتَ مَكَاناً سُوَىً**»[[29]](#footnote-29) (**گفت: ای موسی، آيا نزد ما آمده‌ای تا ما را با جادويی از سرزمينمان بيرون کنی؟ \* ما نيز در برابر تو جادويی چون جادوی تو می‌آوريم. بين ما و خود وعده‌گاهی در زمينی هموار بگذار که نه ما خُلف وعده کنيم و نه تو**).

فرعون و لشکریانش تکبر ورزیدند و مستحق عذاب گردیدند و در دریای گناهانشان غرق شدند تا درسی برای فرعون‌های این زمان و سربازانشان باشند. آیا کسی هست تا پیش از اینکه فرصت از دست برود، عبرت گیرد؟

**وأهم ما يلاحظ من دعوة موسى (ع) أمور منها:**

**برخی از مهم‌ترین موارد در دعوت موسی(ع):**

**1- بدأ موسى (ع) بقتل أحد زبانية فرعون، وهذا الموقف في غاية الشدة، فالقتل والقتال عادة يكون آخر وسيلة للدعوة ولنشر كلمة لا إله إلا الله، فما الذي جعله هنا أول خطوة ؟! والحقيقة هناك عدة أسباب، منها:**

**1-** موسی با کُشتن یکی از سربازان فرعون شروع کرد. این موضع، در نهایتِ تندی و شدت می‌باشد. به طور معمول کشتار و نبرد آخرین ابزار دعوت و منتشر نمودن کلمه‌ی «لا اله الا الله» می‌باشد. چه چیزی باعث شد که آن را در اینجا، اولین گام قرار دهد؟! در واقع علت‌های متعددی وجود دارد، از جمله:

**أ- إن موسى كان في مواجهة طاغية متسلط على رقاب الناس، يقتل ويسلب وينهب ويستضعف أهل الأرض دونما رادع، فكان عمل موسى المبارك بقتل هذا الجندي الشيطاني، طعنة نجلاء لفرعون وحزبه وجنوده ورادعاً عظيماً لهم.**

**ب- كان لهذا العمل أثر عظيم في تشجيع بني إسرائيل وتثويرهم على فرعون وجنوده وتهيئتهم للثورة المستقبلية التي قام بها موسى (ع) بعد عودته.**

**ج- كان لهذه العملية أهمية في إظهار شخصية موسى (ع) كثائر على ظلم فرعون وجنوده، وتعريف بني إسرائيل أهمية هذا القائد العظيم الذي سيقوم بتخليصهم من فرعون وجنوده فيما بعد.**

**د- كان لهذه العملية أهمية في دفع تهمة موالاة فرعون لعنه الله عن موسى (ع) والتي تلبس بها (ع)، لأنه كان ربيباً لفرعون ويعيش في قصره.**

**الف-** موسی در مواجهه با طاغوتی بود که بر مردم مسلط شده بود و بدون هیچ مانعی می‌کشت، به زندان می‌افکند، غارت و چپاول می‌کرد و اهل زمین را استضعاف می‌کشید. در نتیجه، عمل مبارک موسی ـ‌یعنی کشتن این سرباز شیطانی‌ـ طعنه‌ای آشکار به فرعون و حزب و سربازان او و عامل بازدارنده‌ی بزرگی برای آنان بود.

**ب-** این کار تأثیر بزرگی در برانگیختن بنی‌اسرائیل و وادار کردن به شورش آنها در برابر فرعون و لشکریانش، و همچنین آماده کردنشان برای انقلاب آینده‌ای که موسی پس از بازگشتش به انجام رسانید، داشت.

**ج-** این عمل اهمیت ویژه‌ای در آشکار کردن شخصیت موسی به عنوان فردی که علیه ستم فرعون و سربازانش انقلاب کرده بود و مشخص کردن اهمیت این رهبر بزرگ برای بنی اسرائیل که در آینده اقدام به رها کردن آنها از چنگال فرعون و لشکریانش خواهد نمود، داشت.

**د-** این کار اهمیتی خاص در دفع تهمتِ دوست بودن موسی با فرعون که خداوند لعنتش کند، داشت؛ تهمتی که ملازم با آن حضرت بود؛ چرا که او پسر خوانده‌ی فرعون بود و در کاخ او زندگی می‌کرد.

**2- بعد عودة موسى من مدين اتخذت الدعوة إلى الحق شكلاً آخر، هذه المرة باللين لعل فرعون أو أحد أعوانه أو جنوده يتذكر أو يخشى الله سبحانه، ويدين بدين يعقوب(ع) ويوسف (ع) الذي كان عزيزاً ووزيراً لملكهم السابق، وإلى هذه الفترة لم يأتِ موسى بالشريعة الناسخة لشريعة يعقوب (ع) وإسحاق وإبراهيم (ع)، وهي الحنفية، مع أنها كانت محرفة ولا يعمل بها إلا بحسب أهواء وتخرصات علماء دين إسرائيل الشيطانية.**

**2-** پس از بازگشتن موسی از مَدیَن، دعوت حق شکل دیگری به خود گرفت. این بار به نرمی، تا شاید فرعون یا یکی از یاران و سربازانش به یاد آورد یا از خداوند سبحان بترسد و به دین یعقوب و یوسف بگراید؛ یوسفی که عزیز و وزیر پادشاه پیشین آنان بود. تا آن هنگام موسی شریعتِ نسخ‌کننده‌ی شریعت یعقوب و اسحاق و ابراهیم را که همان شریعت یکتاپرستی بود، نیاورده بود؛ با اینکه شریعتی تحریف شده بود و جز بر اساس آرا و ظنیات علمای شیطانی دین اسرائیل، به آن عمل نمی‌شد.

**3- كانت هناك عقوبات إلهية وآيات ربانية، رافقت دعوة موسى (ع) في مصر، لعل فرعون وجنوده أو المتكبرين من بني إسرائيل مثل قارون يؤمن، ومن هذه العقوبات هي إن ماءهم صار دماً، وامتلأت أرضهم بالضفادع، وكانوا يتوسلون بموسى (ع) ليدعو الله فيرفع عنهم العذاب، ومع ذلك لم يؤمن لموسى إلا ذرية من قومه، ويا للأسف ويا للحسرة على العباد.**

**3-** عقوبت‌های الهی و آیات ربّانی که در مصر همراه دعوت موسی شد؛ تا شاید فرعون و سربازانش یا متکبرهای بنی‌اسرائیل امثال قارون، ایمان بیاورند. از جمله این عقوبت‌ها این بود که آب آنها تبدیل به خون شد و سرزمینشان آکنده از قورباغه گردید و آنها نیز به موسی متوسل شدند تا به درگاه خداوند دعا کند و عذاب را از آنان بردارد. با این حال کسی جز اندکی از قومش به او ایمان نیاوردند. وا اسفا و وا حسرتا بر بندگان!

**4- في نهاية الدعوة كانت هناك هجرة موسى (ع) والذين آمنوا معه، وخروجهم من مصر خائفين من فرعون وملئه وحزبه وجنوده أن يتسلطوا عليهم ويؤذوهم ويقتلوهم، فلما تراءت الفئتان ظهر هذا الخوف المستشري في جماعة بني إسرائيل المؤمنة إيماناً ضعيفاً متزلزلاً. فقالوا إنا لمدركون من فرعون وجنوده. ولكن موسى (ع) زجرهم ونبههم أنهم مهاجرون إلى الله الواحد القهار، قال: كلا إن معي ربي سيهدين، فنجا جماعة إسرائيل إكراماً لموسى (ع)، وألف عين لأجل عين تكرمُ، وأغرق فرعون وجنوده فبعداً لهم.**

**4-** در نهایت دعوت، هجرت موسی و کسانی که با او ایمان آورده بودند، و خروج آنها از مصر در حالی که از فرعون و بزرگان و حزب و سربازانش می‌ترسیدند تا مبادا بر آنها مسلط شوند و آنان را مورد آزار و اذیت و کشتار قرار دهند، می‌باشد. زمانی که دو گروه در برابر یکدیگر قرار گرفتند، این ترس که در گروه مؤمن بنی اسرائیل بود، آشکار شد؛ افرادی که ایمان ضعیف و مُتزلزلی داشتند. گفتند: فرعون و سربازانش به ما دست پیدا کردند. ولی موسی آنان نهیب زد و گوشزد نمود که آنها در حال هجرت به سوی خداوند یگانه‌ی قهّار می‌باشند. ایشان فرمود: هرگز چنین نیست؛ پروردگارم همراه من است و مرا هدایت می‌کند، و جماعت بنی اسرائیل به خاطر اِکرام به موسی نجات یافتند و هزاران نفر به خاطر یک نفر، مورد کرامت قرار گرفتند، و فرعون و سربازانش غرق شدند؛ مرگ بر آنان باد!

**\*\*\***

**إضاءات من دعوة عيسى (ع)**

**الحقيقة أن دعوة عيسى (ع) هي من أعقد وأصعب أنواع الدعوة إلى الله سبحانه، وذلك لأنها كانت في مجتمع المفروض أنه مجتمع إيمان لم تتلوث عقائده بشرك وثني بيِّنٍ، كما أن عيسى (ع) كانت عليه مواجهة علماء وأحبار بني إسرائيل المتمرسين بالكلام والجدل في العقائد وغيرها من الأمور الدينية، ولهذا امتازت دعوة عيسى بأمور، منها:**

**روشنگری‌هایی از دعوت عیسی(ع)**

حقیقت این است که دعوت عیسی از پیچیده‌ترین و سخت‌ترین انواع دعوت‌ها به سوی خداوند سبحان می‌باشد؛ چرا که دعوت ایشان در جامعه‌ای صورت پذیرفت که جامعه‌ای ایمانی محسوب می‌شد و عقاید آنان به شِرک و بت پرستی آشکار آلوده نشده بود؛ بنابراین عیسی باید با علما و اَحبار بنی‌اسرائیل مواجه می‌‌شد؛ کسانی که در سخن و جدل در عقاید و سایر مسایل دینی، تبحُّر داشتند. از همین رو دعوت عیسی در مواردی (با دعوت‌های پیشین) متمایز می‌باشد، از جمله:

**الزهد في الدنيا:**

**وكان أبرز مصداق لهذا الزهد هو عيسى (ع) وحواريه الاثنا عشر، وكان هذا الزهد الذي بالغ عيسى (ع) في إظهاره إلى الناس، علاجاً لحالة الترف المستشرية في علماء بني إسرائيل، الذين أنسوا الحياة تحت سلطة الكفار الرومان، وأمسوا كالحيوانات في المعالف لا يهمهم إلا التقمم والاكتراش.**

**وبهذا أظهر عيسى(ع) وحواريوه لبني إسرائيل واليهود بل وللناس جميعاً ما يجب أن يكون عليه حال العالم الرباني العامل المخلص لله من الإعراض عن الدنيا، والإقبال على الآخرة، وخصوصاً في المجتمعات الإنسانية التي أنهكها التسلط الطاغوتي، ولم يبقَ فيها للفقراء رغيف يقتاتون به بكرامة، كما ولم يبقَ لهم منهج فكري سليم يستضيئون به، بعد أن أغرقهم في الفساد الأخلاقي والاجتماعي.**

**ومن هنا كان زهد عيسى وحواريه فضيحة أخزت علماء بني إسرائيل وأظهرت للناس الصراط المستقيم والمنهج القويم، الذي يجب أن يسلكه العالم الرباني والقائد الإلهي، ليكون نوراً يستضيء به الناس ويقتدون به، ومخلصاً لهم من سلطة الطاغوت، وقائداً إلى الله الواحد القهار.**

**1- زهد در دنیا:**

بارزترین مصداق این زهد، خود عیسی و حواریون دوازده‌گانه‌اش می‌باشند. این زهدی که عیسی در آشکار کردن آن برای مردم مبالغه می‌کرد، درمانی برای رفاه طلبی بود که بین علمای بنی اسرائیل فراگیر شده بود؛ همان‌هایی که با زندگی زیر سلطه‌ی کافران رومی اُنس گرفته بودند، و خوی و خصلت حیواناتِ در آخور را که فقط شکم‌چرانی و خورد و خوراک برایشان مهم است، پیدا کرده بودند.

به همین دلیل عیسی و حواریون او برای بنی اسرائیل و یهود، و حتی برای همه‌ی مردم، وضعیتی را که باید عالم ربّانی عاملِ مخلص برای خداوند داشته باشد، آشکار نمودند؛ از جمله روی‌گردانی از دنیا و رو کردن به آخرت؛ مخصوصاً در جامعه‌های انسانی که تسلط طاغوت، آنان را سست کرده و برای فقرا حتی لقمه نانی نمانده بود که با کرامت از آن استفاده کنند. همان طور که پس از غرق شدن در فساد اخلاقی و اجتماعی، برایشان راه و روش فکری سالمی باقی نمانده بود نبود که از آن بهره‌مند گردند.

از همین رو زُهد عیسی و حواریون ایشان، مایه‌ی رسوا و مُفتضح شدن علمای بنی اسرائیل بود و برای مردم، راه مستقیم و روش استوار را آشکار نمود؛ راهی که باید عالِم ربّانی و رهبر الهی بپیماید، تا نوری بشود که مردم از او بهره گیرند، به او اِقتدا نمایند و راه رهایی آنها از سلطه‌ی طاغوت و رهبری به سوی خداوند یگانه‌ی قهّار بشود.

**الإخلاص في عبادة الله سبحانه:**

**اليهود لم يكونوا يعبدون الأصنام عندما بُعث عيسى، ولكنهم كانوا يدفعون الجزية لقيصر، وكانوا يتابعون علماءهم في كل ما يشرعون لهم، ويقلدونهم تقليداً أعمى، ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَاحِداً لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.**

**وهذه الأعمال هي شرك بالله سبحانه وتعالى، فهم لم يكتفوا بترك الجهاد ورفض تواجد قوات الرومان الكافرة على الأرض المقدسة، أرض الموحدين، بل عملوا على تقوية دولة المحتل والطاغوت وتثبيت سلطانه بدفع الجزية لقيصر الروم، ليمسوا بهذا العمل عبدة طاغوت لا موحدين يعبدون الله، وإن ادعوا ذلك، ثم إنهم تابعوا علماءهم عندما خالفوا شريعة الأنبياء والأوصياء، وهذا العمل عبادة للعلماء الضالين من دون الله سبحانه، لأن العلماء الضالين يضعون رأيهم مقابل تشريع الله سبحانه، ويطالبون الناس باتباعهم، ويوهمون الناس أن طاعتهم هي طاعة الله، بينما في مثل هذه الحالة تكون طاعتهم طاعة للشيطان لعنه الله وأخزاه.**

**ولهذا انبرى عيسى (ع) يعلم الناس ويبين لهم هذه الحقائق الإلهية ويدعوهم للإخلاص في عبادة الله سبحانه وتعالى مرة، وللكفر بالطاغوت ومحاربته وهدم أركان دولته الاقتصادية والعسكرية والإعلامية مرة أخرى.**

**يدعو عيسى (ع) الناس للتمرد على علماء بني إسرائيل، الذين نصّبوا أنفسهم للتشريع مقابل الله سبحانه وتعالى، ودعوا الناس لطاعتهم واقتفاء آثارهم، فأضلوا الناس بعد أن كانوا هم أنفسهم ضالين، حيث جعلوا أنفسهم أرباباً تعبد من دون الله سبحانه وتعالى.**

**2- اِخلاص در عبادت خداوند سبحان**

یهودیان در زمان بعثت عیسی بت‌ها را نمی‌پرستیدند، ولی به قیصر مالیات می‌پرداختند و در همه‌ی مسایلی که علما برایشان تشریع می‌کردند، از آنان دنباله‌روی و کورکورانه تقلید می‌کردند: «**اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَاحِداً لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ**»[[30]](#footnote-30) (**اَحبار و راهبان خويش و مسيح پسر مريم را به جای الله به خدايی گرفتند و حال آنکه مأمور بودند که تنها يک خدا را بپرستند، که هيچ خدايی جز او نيست، منزّه است از آنچه شريکش می‌دارند**).

این کارها شرک به خداوند سبحان و متعال محسوب می‌شود. آنهت نه تنها جهاد را ترک گفته بودند و حضور نیروهای رومیِ کافر را در سرزمین مقدس یعنی سرزمین یکتاپرستان پذیرفته بودند، بلکه دولت اِشغال‌گر و طاغوت را با پرداخت مالیات به قیصر روم تقویت و حکومتش را تثبیت می‌کردند و با این کارشان بندگان طاغوت شدند و نه یکتاپرستانی که خداوند را می‌پرستند؛ هر چند مدعی چنین چیزی بودند! آنان از علمایشان هنگامی که با شریعت پیامبران و اوصیا مخالفت می‌کردند، پیروی نمودند و این عمل، پرستش علمای گمراه به جای خداوند سبحان محسوب می‌شود؛ چرا که علمای گمراه، رأی و نظرشان را در برابر تشریع خداوند سبحان قرار می‌دادند و از مردم می‌خواستند که پِیرویشان کنند و چنین گمانی را برای مردم به وجود می‌آوردند که اطاعت از آنها، اطاعت از خداوند می‌باشد؛ در حالی که در چنین وضعیتی، اطاعت از آنان همان اطاعت از شیطان که خداوند لعنت و خوارش کند، می‌باشد.

به هین دلیل عیسی به مخالفت برخاست و به مردم آگاهی می‌داد و حقایق الهی را برایشان روشن می‌ساخت. او از یک سو، آنان را به اخلاص در پرستش خداوند سبحان و متعال دعوت می‌کرد و از سوی دیگر، به کُفر به طاغوت و پیکار با آن و مُنهدم کردن ستون‌های دولت اقتصادی، لشکری و تبلیغاتی او دعوت می نمود.

عیسی مردم را به سرپیچی از علمای بنی‌اسرائیل دعوت می‌کرد؛ کسانی که خود را در تشریع و قانون‌گزاری در برابر خداوند سبحان و متعال قرار می‌دادند و مردم را به اطاعت از خود و عمل کردن به مانند خودشان دعوت می‌کردند. بنابراین پس از اینکه خود گمراه شدند، مردم را نیز به گمراهی کشیدند؛ از این جهت که خودشان را اربابانی قرار دادند که به جای خداوند سبحان و متعال پرستیده می‌شدند.

**العدل والرحمة:**

**بدون عدل ورحمة تمسي الحياة مظلمة ليس فيها إلا الحيف والجور والقسوة والألم، والطاغوت بلا عدل ولا رحمة، فبالجور والغلظة والقسوة يبقى فرعون ونمرود وقيصر وأمثالهم على كرسي الحكم، ويسيطرون على دفة القيادة الشيطانية، ليقودوا أتباعهم ومن سار في ركبهم إلى هاوية جهنم، ومن يتوقع من طاغية شيئاً من الرحمة والعدل، يكون كمن يريد أن يشم من جيفة أو نجاسة ريحاً طيبة.**

**ولهذا كان السلاح القوي بيد الأنبياء (ع) هو العدل والرحمة، وهكذا انطلق عيسى (ع) ينشر ويدعو للعدل والرحمة في المجتمع، العدل الذي ضيعه علماء بني إسرائيل، عندما استأثروا بأموال الصدقات وأخذوا يشرعون وفق أهوائهم وتخرصاتهم العقلية الخرقاء، والرحمة التي لم يعرفها الناس في ظل الطاغوت.**

**وشملت رحمة عيسى (ع) حتى جباة الضرائب الذين يعملون لقيصر بشكل مباشر، فحاول استنقاذهم وتخليصهم من النهاية السوداء المظلمة التي تنتظرهم إذا استمروا يسيرون في ركب قيصر.**

**3- عدل و رحمت:**

بدون عدل و مهربانی، زندگی تاریک می‌شود به طوری که فقط در آن، ستم، جور، سنگ‌دلی و درد وجود خواهد داشت. طاغوت هیچ عدالت و شفقتی ندارد. فرعون و نمرود و قیصر و امثال آنها با ستم، تندی و سنگ‌دلی بر تخت حکمرانی باقی می‌مانند و بر سکان رهبری شیطانی سیطره پیدا می‌کنند، تا پیروانشان و کسانی که در رکابشان هستند را به آتش جهنم رهسپار سازند. کسی که از طاغوت گوشه‌ای از مهربانی و عدالت را انتظار دارد، مانند فردی است که می‌خواهد از نجاست یا مرداری مُتعفّن، بویِ پاکی به مشامش برسد!

از همین رو سلاح نیرومندی که در دستان پیامبران می‌باشد، عدالت و مهربانی است. اینچنین بود که عیسی شروع به انتشار دادن عدالت و مهربانی در جامعه و دعوت کردن به سوی آن، نمود؛ عدالتی که علمای بنی اسرائیل هنگامی که به اموال صدقات دست پیدا کردند و بر اساس آرا و گمان‌های عقلی نَخ‌نمای خود شروع به تشریع و قانون‌گزاری کردند آن را از بین برده بودند، و رحمتی که مردم در زیر سایه‌ی طاغوت، هیچ شناختی از آن نداشتند.

لطف و رحمت عیسی حتی شامل مالیات گیرندگانی می‌شد که به صورت مستقیم برای قیصر کار می‌کردند. او کوشید آنان را از فرجام سیاه تاریکی که در صورت باقی ماندن و بودن در لشکر قیصر، در انتظارشان بود، رهایی بخشد و نجاتشان دهد.

**\*\*\***

**إضاءات من دعوة محمد (ص)**

**دعوة محمد (ص) دعوة شمولية عامة، فكأن فيها ما في دعوات جميع الأنبياء وزيادة، وهذا المعنى ورد في الحديث، فما في التوراة والإنجيل والزبور كله في القرآن، قال تعالى: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ﴾.**

**فنجد الرسول (ص) وقف يقارع علماء ثلاث ديانات إلهية محرَّفة، هي الحنفية والمسيحية واليهودية، ومن الواضح أن الوقوف بوجه عالم إلهي منحرف سواء في العقيدة أو في التشريع وفق هواه، أصعب بكثير من الوقوف بوجه وثني أو ملحد لا يؤمن بوجود الله، وذلك لأن العالم الإلهي الضال يتأول كلام الله وفق هواه ويرسم العقائد الإلهية وفق هواه ويضع الحجج والمغالطات ليثبت أن باطله حق، فصاحب الفتنة مُلَقّى حجته، كما قال (ص): (كل مفتتن ملقى حجته إلى انقضاء مدته، فإذا انقضت أحرقته فتنته في النار).**

**روشنگری‌هایی از دعوت محمد(ع)**

دعوت محمد دعوتی عامه و فراگیر بود. گویی تمام آنچه در دعوت‌های پیامبران پیشین بود و حتی بیشتر از آن را دربرمی‌گرفت. چنین معنایی در حدیث وارد شده است که هر آنچه در انجیل و تورات و زبور است، در قرآن نیز می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «**شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ**»[[31]](#footnote-31) (**برای شما دین و آيينی مقرر کرد، از آنچه به نوح وصيت کرده بود و از آنچه بر تو وحی کرده‌ايم و به ابراهيم و موسی و عيسی وصيت کرده‌ايم که دين را بر پای نگه داريد**).

می‌بینیم که رسول خدا در برابر علمای سه دین الهی تحریف شده می‌ایستد و با آنها مبارزه می‌کند؛ یعنی دین حنیف، مسیحیت و یهودیت. روشن است که ایستادن در برابر عالِم الهی منحرف چه در عقیده و چه در قانون‌گزاری مطابق با هوای نفسش، بسیار دشوارتر از ایستادن در برابر بت‌پرست یا مُلحدی که به وجود خداوند ایمان ندارد، می‌باشد؛ چرا که عالِم الهیِ گمراه، سخن خداوند را بر اساس هوای نفسش تأویل و عقاید الهی را بر اساس هوای باطنی‌اش ترسیم می‌کند و استدلال‌ها و مغالطه‌هایی را ترتیب می‌دهد تا ثابت کند که مطلب باطلش، حق است. فتنه‌گر با حجتش رویارو خواهد شد؛ همان طور که رسول خدا فرموده است: «**كل مفتتن ملقى حجته إلى انقضاء مدته، فإذا انقضت أحرقته فتنته في النار**»[[32]](#footnote-32) (**هر صاحب فتنه‌ای با حجتش رویارو خواهد شد تا زمانش سر آید. هنگامی که فرصتش به پایان رسید، فتنه‌اش او را در آتش خواهد سوزانید**».

**ومن هنا أقول: لو لم ينهض محمد (ص) بالدعوة الإسلامية، لما استطاع نبي غيره النهوض بها، فتحمل بأبي وأمي ما لم يتحمله بشر غيره، وقام بالدعوة يقارع علماء الضلالة والطواغيت المتسلطين على الناس، مرة بعلمه الذي لم يتحمله غيره سوى علي (ع) بابه، كما وصفه هو: (أنا مدينة العلم وعلي بابها)، ومرة أخرى يقارعهم بالقوة التي استمدها من توكله على الله الذي لم يعرف له مثيلاً، وقف في الطائف ممتلئاً بالألم على أحجار أدمت بدنه الشريف يناجي ربه بكلمات لا تزال ترتعش قلوب المؤمنين عند سماعها وتفيض أعينهم من الدمع: (إلهي إليك أشكو ضعف قوتي وقلة حيلتي وهواني على الناس، إلى من تكلني يارب المستضعفين وأنت ربي، إلى عدو ملكته أمري، أم إلى بعيد فيتجهمني، إن لم تكن غضبت عليَّ فلا أبالي …).**

به همین دلیل می‌گویم: اگر محمد دعوت اسلامی را بر عهده نمی‌گرفت، هیچ پیامبری به غیر از او نمی‌توانست آن را بر عهده بگیرد. پدر و مادرم به فدایش؛ چیزی را بر عهده گرفت که هیچ فردی غیر از او تاب تحملش را نداشت. دعوت را اقامه فرمود و با علمای گمراه و طاغوت‌هایی که بر مردم مسلط بودند، به مبارزه برخاست. یک بار با علمش که فردی غیر از او به جز علی که بابش بود، تاب تحملش را نداشت؛ همان طور که ایشان او را توصیف کرده است: «**من شهر علم هستم وعلی درب آن**» و یک بار با نیرویی که از توکلش به خداوند به دست آورده بود و همانندی برایش شناخته نشده است، با آنها به مبارزه برخواست. در طائف ایستاد، درحالی که بر اَثر سنگ‌هایی که بدن شریفش را خون‌آلود نموده بود، پر از درد بود و با پروردگارش با کلماتی مناجات می‌کرد که وقتی مؤمنان آن را می‌شنوند، دل‌هایشان به لَرزه می‌افتد و چشمانشان اشک‌بار می‌گردد: «**خداوندا! به تو شکایت می‌کنم از اندک بودن نیروی خود و کوتاه بودن چاره اندیشی‌ام و ناتوانی‌ام در برابر مردم. ای پروردگار ضعیفان! مرا به کِه وامی‌گذاری، درحالی که تویی پروردگار من؟ به دشمن تا امر مرا مالک شود؟ یا به فردی دور که بر من روی در هم کشد؟ اگر تو بر من خشمگین نباشی، هیچ هراسی ندارم**....»[[33]](#footnote-33).

**محمد (ص) لا يبالي عندما يغري هؤلاء السفهاء صبيانهم ليرموه بالحجارة وتسيل من بدنه الدماء ويهان في سبيل الله، ولا يبالي إن كذبه الناس، ولكنه يتألم عندما لا يؤمنون، لأنه يرى جهنم مستقرة في نهاية الطريق الذي يسلكونه.**

محمد اِبایی ندارد، هنگامی که این سفیهان، کودکانشان را تحریک می‌کنند تا ایشان را با سنگ بزنند و خون از بدنش سرازیر شود و در راه خداوند تحقیر شود. اهمیتی نمی‌دهد، اگر مردم تکذیبش کنند؛ ولی هنگامی که ایمان نمی‌آوردند، اندوهگین می‌شد؛ چرا که او می‌بیند در انتهای راهی که می‌روند، جهنم قرار گرفته است.

**وهكذا نهض محمد (ص) مرة يدعو إلى سبيل الله بالحكمة والموعظة الحسنة، ومرة يجادل بالتي هي أحسن، ومرة يقاتل الكفار والمنافقين ويغلظ عليهم ثلاثة وعشرين سنة، لم يعرف فيها رسول الله (ص) راحة ولا هوادة .. مواعظ وجدال وقتال ودعوة إلى الله حتى النفس الأخير، وفي أخر أيامه يخرج متكئاً على علي (ع) والعباس (ع)، ليحث الناس على القتال والخروج مع أسامة بن زيد، وفي نفس الوقت طاعة لربه وعبادة بالغ فيها حتى خاطبه الجليل: ﴿طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾. وكرم وزهد في الدنيا، حتى قال (ص) للمسلمين: (والذي نفسي بيده لو كان لي مثل شجر تهامة نعماً لقسمته بينكم، ثم لا تجدوني كذوباً ولا جباناً ولا بخيلاً).**

محمد اینچنین به پا خاست. یک بار با حکمت و پند نیکو به راه خدا دعوت می‌کرد و یک بار با روشی نیکو بحث و مجادله می‌کرد و بار دیگر با کافران و منافقین به جنگ برمی‌خاست و مدت بیست و سه سال بر آنان سخت‌گیری می‌کرد. رسول خدا در این مدت، روی آرامش و مدارا ندید.... پندها، بحث و جدل‌ها، مبارزه و قتال، و دعوت به سوی خداوند، تا آخرین نفس. در آخرین روزهای عمرش در حالی که به علی و عباس تکیه کرده بود، بیرون آمد تا مردم را به پیکار و خروج به همراه اُسامه پسر زید تشویق کند و در عِین حال از پروردگارش اطاعت می‌نمود و در پرستش او تا آنجا زیاده‌روی کرد که خداوند جلیل او را خِطاب قرار داد: «**طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى**»[[34]](#footnote-34) (**طه \* قرآن را بر تو نازل نکرده‌ايم تا به مشقت درافتی**) و همچنین در بخشش و زهد در دنیا تا جایی که ایشان به مسلمانان فرمود: «**سوگند به آن که جانم در دست او است، اگر نعمت‌هایی همانند کوه تهامه داشتم، آن را بین شما تقسیم می‌کردم، سپس مرا نه دروغ‌گو و نه ترسو و نه بخیل می‌یافتید**»[[35]](#footnote-35).

**ولم يأخذ من أموال الغنائم على كثرتها إلا القليل والكفاف، حتى اشتكتا حفصة وعائشة لضيق المعيشة، فنـزلت آيات الاستبدال المعروفة في القرآن، وياليت لنا اليوم مسلمين يقتدون ولو بمعشار سيرة محمد (ص)، إذن لظهر الإسلام على الدين كله.**

اگر اموال غنیمت گرفته شده بسیار می‌بود، جز اندکی و به اندازه‌ی کفاف برنمی‌گرفت؛ تا جایی که حفصه و عایشه به خاطر تنگی معیشت، شکایت کردند، و آیات «اِستبدال» که در قرآن معروف می‌باشند، نازل شد. ای کاش امروزه مسلمانان، به یک دَهُم رفتار محمد اِقتدا می‌کردند، که اگر چنین می‌بود، اسلام بر تمامی ادیان برتری می‌یافت.

**ودعوة الرسول محمد (ص) فيها كل ما في دعوات الأنبياء السابقين، فالدعوة بلين ورحمة، ثم الهجوم بشدة وقسوة، تكسير الأصنام، قتل أعداء الله، توعدهم بالأذى الدنيوي والأخروي. كان الرسول (ص) في غاية اللين والرحمة والرقة مع المؤمنين، وفي غاية الشدة والغلظة والقسوة مع الكافرين، وهذا الميزان الحق الإلهي لا يمكن أن تحتمل تناقضاته الظاهرية إلا نفس عظيمة كنفس محمد (ص)، نفس تحمل الجنة في يد والنار في اليد الأخرى، لتعرضها على الناس فتبشر المؤمنين وتنذر وتزجر وتهدد الكافرين، ﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً﴾.**

**وقال تعالى: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجَا \* قَيِّماً لِيُنْذِرَ بَأْساً شَدِيداً مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً﴾.**

در دعوت رسول خدا حضرت محمد رسول هر آنچه در دعوت‌های پیامبران پیشین بود، وجود داشت؛ دعوت با نرمی و مهربانی، سپس با شدت و تندی و حمله‌ور شدن، شکستن بت‌ها، کشتار دشمنان خداوند، وعده دادن به آنها به آزار دنیوی و اُخروی. رسول خدا با مؤمنین در نهایت نرمی و مهربانی و رِقَّت بود و با کافرین در نهایت شدت و تندی و خشونت. این میزانِ حق الهی است که کسی تاب تحمل تناقضات ظاهری آن را ندارد، مگر نفْس بزرگی مانند نفْس محمد؛ نفسی که بهشت را در یک دست و آتش را در دست دیگرش دارد، تا آن را بر مردم عرضه کند و به مؤمنین بشارت، و کافران را انذار دهد و آنان را نهیب زند و تهدید نماید. «**وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً**»[[36]](#footnote-36) (**و آن را به حق نازل کرده‌ايم و به حق نازل شده است و تو را نفرستاده‌ايم مگر بشارت‌دهنده و بيم دهنده‌ای باشی**).

حق تعالی می‌فرماید: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجَا \* قَيِّماً لِيُنْذِرَ بَأْساً شَدِيداً مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً**»[[37]](#footnote-37) (**سپاس خداوندی را که بر بنده‌ی خود، اين کتاب را نازل کرد و هيچ کجی و انحراف در آن ننهاد \* کتابی عاری از انحراف تا مردم را از خشم شديد خود بترساند و مؤمنان را که کارهای شايسته می‌کنند، بشارت دهد که پاداشی نيکو دارند**).

**وأهم ما امتازت به دعوة الرسول (ص) هي أنها خاتمة الرسالات الإلهية، وأن التبشير والإنذار والوعد والوعيد الذي جاء به المرسلون آن وقت تنفيذه، وأن المنفذ هو من ذرية الرسول (ص) وهو الإمام المهدي (ع). وبالتالي فقد اقترب الوعد الحق الذي وعده الله سبحانه وتعالى لجميع الأنبياء والمرسلين، واقترب يوم الوعد المعلوم الذي وُعد به إبليس لعنه الله وأنه يوم نهايته. قال تعالى: ﴿أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾، وقال تعالى: ﴿اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ﴾. وقال تعالى: ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ\* وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾.**

مهم‌ترین موردی که به واسطه‌ی آن دعوت پیامبر خدا متمایز می‌شود، پایان‌بخش بودن به رسالت‌های الهی می‌باشد، و اینکه زمان به اجرا رسیدن بشارت و انذار و وعده و وعیدی که فرستادگان آورده بودند، فرا رسیده است و اجرا کننده‌ی آنها، از فرزندان رسول خدا می‌باشد و ایشان، همان امام مهدی است.

در نتیجه وعده‌ی حقی که خداوند سبحان و متعال به همه‌ی پیامبران و فرستادگان داده بود، نزدیک شد و همچنین روزی که به ابلیس (لعنت الله) وعده داده شده بود؛ روز فرجامش.

خداوند متعال می‌فرماید: «**أَتَى أَمْرُ اللهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ**»[[38]](#footnote-38) (**فرمان خداوند در رسيد، به شتابش مخواهيد، او منزه است و از هر چه شريک او می‌سازند برتر**) و همچنین: «**اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ**»[[39]](#footnote-39) (**روز حساب مردم نزديک شد و آنان همچنان در غفلت روي‌گردانند**).

و خداوند متعال می‌فرماید: «**اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ \* وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ**»[[40]](#footnote-40) (**ساعت نزديک شد و ماه دو پاره گرديد \* و اگر آیه و نشانه‌ای ببينند، روی بگردانند و گويند: جادويی است پیوسته**).

**وأخيراً أقول: إن في دعوات المرسلين الكثير الكثير الذي يستفاده منها المؤمن ليصبح ولياً من أولياء الإمام المهدي (ع)، ولا يمسي عدواً من أعدائه، وفي دعوات المرسلين حق لابد للمؤمن الذي يريد نصرة الإمام المهدي (ع) أن يخوض هيجاءه، فمن عناء وبلاء وجهد وجهاد وقتل وقتال وآلام ربما تتجاوز البدن إلى النفس والروح، إلى سخرية وتهكم واستهزاء، إلى الخذلان وقلة الناصر، آلام وآلام وآلام.**

**﴿حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾.**

و در انتها می‌گویم: در دعوت‌های فرستادگان، بسیار و بسیار چیزهایی است که مؤمن می‌تواند از آنها بهره گیرد، تا نزدیکی از نزدیکان امام مهدی شود و دشمنی از دشمنان ایشان نگردد. در دعوت‌های فرستادگان، حقی است که مؤمنی که می‌خواهد امام مهدی را یاری دهد، باید در میدانش وارد شود؛ از سختی‌ها، بلاها، تلاش و جهاد، کشتار و پیکار و دردهایی که چه بسا از بدن عبور کند و به نفس و روح برسد، تا مسخره کردن و ریشخند و تمسخر، و تا خوار شدن و اندک بودن یاریگر و دردها ودردها ودرها.

«**حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللهِ قَرِيبٌ**»[[41]](#footnote-41) (**تا آنجا که پيامبر و مؤمنانی که با او بودند، گفتند: پس ياریِ خدا کِی خواهد رسيد؟ بدان که ياری خداوند نزديک است**).

**\*\*\***

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)/ العدد (9)

**إضاءات من دعوات المرسلين**

**(عليهم السلام)**

**الجزء الثاني**

**السيد أحمد الحسن**

**الطبعة الاول**

**1438هـ - 2017 م- 1396 ش**

لمعرفة المزيد حول موضوع اليماني يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

[www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org)

****

**الحمد لله رب العالمين، مالك الملك مجري الفلك مسخر الرياح فالق الإصباح، ديّان الدين رب العالمين، الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها، وترجف الأرض وعمّارها، وتموج البحار ومن يسبح في غمراتها.**

**اللهم صلِّ على محمد وعلى آل محمد الفلك الجارية في اللجج الغامرة، يأمن من ركبها ويغرق من تركها، المتقدم لهم مارق والمتأخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق.**

حمد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده‌ی کشتی (وجود)، مُسخّر کننده‌ی بادها، شکافنده‌ی سپیده‌ی صبح، حکم‌فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است. سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیّت او، آسمان و ساکنانش می‌غرّند و زمین و آبادکنندگانش می‌لرزند و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه‌ور است موج می‌زنند.

بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود. کسی که از آنها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آنها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آنها، ملحق به آنها است.

**إضاءة الرسول والعذاب**

**﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ \* ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ﴾.**

**﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ \* فَلَوْلا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾.**

**سنة الله ولن تجد لسنة الله تبديلاً، ولن تجد لسنة الله تحويلاً.**

**روشنگری از فرستاده و عذاب**

(**و ما هيچ پيامبری را به هيچ قريه‌ای نفرستاديم مگر آنکه ساکنانش را به سختی و عذاب گرفتار کرديم، باشد که تضرّع کنند \* سپس جای بلا و محنت را به خوشی و خوبی سپرديم تا شمارشان افزون شد و گفتند: آنها پدران ما بودند که دچار سختی و بيماری شدند. ناگهان آنان را بی‌خبر فروگرفتيم**). [[42]](#footnote-42)

(**هر آينه بر امت‌هايی که پيش از تو بودند رسولانی فرستاديم و آنان را به سختي‌ها و آفت‌ها دچار کرديم تا مگر زاری کنند \* پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنها رسيد زاری نکردند؟ زيرا دل‌هايشان را قساوت فرا گرفته و شيطان اعمالشان را در نظرشان آراسته بود \* چون اندرزهايی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، درب‌های هر چیزی را به رويشان گشوديم تا از آنچه يافته بودند شادمان گشتند، پس به ناگاه فرو گرفتيمشان و همگان نوميد گرديدند**). [[43]](#footnote-43)

«سنت الله و لن تجد لسنة الله تبدیلاً، و لن تجد لسنة الله تحویلاً» (سنت خداوند است و در سنت خداوندی تبدیلی نیست، و در سنت خداوندی تغییری نیست).

**سنة الله سبحانه وتعالى في أهل القرى حال إرسال رسول لهم أن يأخذهم بالبأساء والضراء، وهذا البأس الذي عادة يكون بسبب تسلط طاغوتي على أهل الأرض، كما هو حال تسلط فرعون مصر على بني إسرائيل، وتسلط نمرود على قوم إبراهيم (ع)، والضرر الاقتصادي الذي يكون عبارة عن نقص في الأموال وقلة البركة في الحرث والنسل والتجارة، يكونان عادة سبباً أساسياً لحث الناس على التفكر في حالة الفساد التي يعيشونها، وبالتالي رجوع بعض منهم إلى الله والالتجاء إليه، وبهذا يتهيأ جماعة لاستقبال الرسول والإيمان به، ولكن في خضم هذا الإرسال الإلهي تفتح الدنيا ذراعيها لأهلها ولتكون فتنة لهم ترديهم في الهاوية بعد تخلفهم عن الرسول الذي أرسل إليهم، وهؤلاء يجعلون الشبهات عاذراً لسقطاتهم، ويظنون أن أعذارهم الواهية التي تخلفوا بسببها عن نصرة الرسول أو حاربوه بها كافية ليعتذروا بها أمام الله يوم القيامة.**

سنت خداوند سبحان و متعال در میان اهل شهرها هنگام فرستادن فرستاده‌ای برای آنها به این صورت است که آنان را به رنج و عذاب دچار می‌کند. این رنج و عذاب که معمولاً به سبب تسلّط طاغوتیان بر اهل زمین است ـ‌مانند تسلط فرعون مصر بر بنی اسرائیل و تسلط نمرود بر قوم ابراهیم‌ـ و زیان اقتصادی که عبارت از نقص در اموال و اندک شدن برکت در محصول و نسل و تجارت می‌باشد، به طور عادی ابزاری اساسی برای تحریک و تشویق مردم به تفکر در وضعیت فاسدی می‌باشد که در آن زندگی می‌کنند؛ و به دنبال آن برخی از آنها به سمت خداوند بازمی‌گردند و به او پناه می‌آورند و به این ترتیب گروهی برای پذیرایی از فرستاده و ایمان آوردن به او آمادگی پیدا می‌کنند. ولی در این گستره‌ی ارسال الهی، دنیا آغوش خود را برای اهلش باز می‌کند تا آزمون و ابتلایی برای آنان باشد و وارد جهنم‌شان کند؛ البته پس از سرپیچی آنان از فرستاده‌ای که به سوی آنان فرستاده شده است. اینها شُبَهات را عذری برای سقوط خود قرار می‌دهند و گمان می‌کنند عذرهای واهی‌شان که با آنها از یاری دادن فرستاده سرپیچی کرده‌اند یا به نبرد با او پرداخته‌اند، برای روبه‌رو شدن در پیشگاه خداند در روز قیامت، کفایت می‌کند.

**وعندما ينبههم المؤمنون إلى أن الحال مشابهة لحال الأمم التي عذبت سابقاً، يردون : إن آباءنا قد جرت عليهم هذه السنة ولم ينـزل بهم عذاب ولا أرسل لهم رسول، فهذا الرجل كاذب أو ساحر أو كاهن أو شاعر أو متوهم أو أي عذر يعتذرون به ليجدوا لهم حجة يحتجون بها على فطرتهم إذا دعتهم إلى اليقظة، وعلى المؤمنين إذا جادلوهم، وهكذا وهم في خضم هذه الحالة الجديدة أي إقبال الدنيا عليهم، ﴿بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ﴾، وفي قمة هذه المتعة وهم في حالة سكر من النعمة والنعيم يأتيهم عذاب بغتة وهم لا يشعرون، ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾.**

**وعندها لا ينفع الندم وترتفع الأصوات ربنا غلبت علينا شقوتنا ... ربنا أخرجنا منها ... فإنا ظالمون ... ربنا ... ربنا ... ويأتيهم الجواب: ﴿قَالَ اخْسَأُوا فِيهَا وَلا تُكَلِّمُون \* إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ \* فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ﴾.**

هنگامی که مؤمنان آنها را یادآور می‌شوند که این وضعیت، شبیه وضعیت امت‌هایی است که پیش‌تر مورد عذاب واقع شدند، چنین پاسخ می دهند: این سنت بر پدران ما نیز جاری شد و هیچ عذابی بر آنان نازل، و فرستاده‌ای برای آنان فرستاده نشد؛ این مرد، دروغ‌گو، جادوگر، پیشگو، شاعر یا متوهّم است، و یا هر عذر و بهانه‌ای که به واسطه‌ی آن، عذر تراشی می‌کنند تا استدلالی برای خودشان پیدا کنند که اگر به بیدار شدن دعوت شوند، از آن علیه فطرت خود و همچنین علیه مؤمنینی که با آنان، بحث و جِدال می‌کنند، بهره می‌گیرند در حالی که به این ترتیب، آنها در عرصه‌ای جدید قرار گرفته‌اند؛ یعنی روی آوردن دنیا بر آنها «**بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ**» (**جای بدی و سختی را به خوشی سپردیم**) و در اوج این بهره‌مندی و در حالت سرمستی از نعمت و برخوردار بودن، ناگهان عذابی برای آنان می‌آید در حالیکه از آن آگاهی ندارند. «**لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ**» (**سوگند به جانت، آنان در مستی خود سرگردان هستند**).

در این هنگام است که پشیمانی دیگر سودی ندارد و صداها بلند می‌شود که پروردگارا! بدبختی ما بر ما چیره شد.... پروردگارا! ما را از آن بیرون بیاور.... و ما ستمکار هستیم.... پروردگارا!.... پروردگارا!.... و پاسخ آنان این گونه می‌آید: «**قَالَ اخْسَأُوا فِيهَا وَلا تُكَلِّمُونِ \* إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ \* فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ**»[[44]](#footnote-44) (**گويد: در آتش گم شويد و با من سخن مگوييد \* آری، گروهی از بندگان من می‌گفتند: ای پروردگار ما، ايمان آورديم، ما را بيامرز، و بر ما رحمت آور که تو بهترين رحمت آورندگانی \* و شما ريشخندشان می‌کرديد تا ياد مرا از خاطرتان بزدودند و شما همچنان به آنها می‌خنديديد**).

**\*\*\***

**إضاءة من بين يدي العذاب**

**الرسول بين يدي العذاب الإلهي رحمة إلهية، فكيف تميز هذه الرحمة، كيف يعرف الرسول بين دعوات كثيرة باطلة، كيف يعرف الحق ؟!**

**كيف ميز المسلمون محمداً (ص) واتبعوه دون مسيلمة أو سجاح أو الأسود العنسي وغيرهم من علماء النصارى أو علماء اليهود أو علماء الأحناف، هل كان هؤلاء سذجاً، ولم تكن لديهم الحجج والأعذار ليعتذروا بها عن إتباع الحق الذي مع محمد (ص)، وليحتجوا على الناس أن الحق مع دعواتهم الباطلة المحرفة ؟! ألم يكن النصارى يستندون إلى رسالة جاء بها نبي يعترف به محمد (ص) وهو عيسى (ع) ؟! ألم يكن اليهود يدعون اتباع موسى، والأحناف اتباع إبراهيم ؟! ألم يقل أتباع علماء الأحناف واليهود والنصارى: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ﴾، ﴿بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلا يَهْتَدُونَ﴾ ؟!**

**روشنگری پیش از وقوع عذاب**

فرستاده پیش از عذاب خداوندی، رحمتی الهی است. حال چگونه این رحمت تشخیص داده می‌شود و چگونه این فرستاده از میان دعوت‌هایِ باطلِ بسیار، شناخته می‌شود و چگونه حق شناخته می‌شود؟!

چطور مسلمانان، محمد را تمایز قائل شدند و از او پیروی کردند؛ نه از مُسَیلمه یا سَجّاح یا اَسوَد عنسی، و سایر علمای نصارا، علمای یهود یا علمای اَحناف؟ آیا اینها افرادی ساده‌دل بودند و استدلال‌ها و عذرهایی نداشتند تا از پیروی از حقی که همراه با محمد بود، بهانه بیاورند و بر مردم استدلال کنند که حق با دعوت‌های باطلِ تحریف شده‌ی آنان می‌باشد؟! آیا نصارا به رسالتی که یک پیامبر ـ‌یعنی حضرت عیسی‌ـ آورده بود استناد نمی‌کردند و محمد به آن اعتراف و آن را تصدیق نمی‌کرد؟! آیا یهود مدعی پیروی از موسی نبودند؟! و همچنین احناف مدعی دنباله‌روی از ابراهیم؟! آیا پیروان علمای احناف و یهود و نصارا نمی‌گفتند: «**إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ**»[[45]](#footnote-45) (**ما پدرانمان را بر آيينی یافتیم و به اعمال آنها اقتدا می‌کنيم**) و «**بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلا يَهْتَدُونَ**»[[46]](#footnote-46) (**نه، بلکه ما به همان راهی می‌رويم که پدرانمان می‌رفتند؛ حتی اگر پدرانشان هیچ خِردی نداشته و گمراه بوده باشند**).

**ألم يقولوا عصفور في اليد خير من عشرة على الشجرة، بل لم يكونوا يرون على الشجرة شيئاً، فهم في ريبهم يترددون، وهل كان في أيديهم عصفور أم أنه مجرد وهم وخدعة خدعهم بها الشيطان ؟ ألم يواجهوا محمداً (ص) بتلك الكلمات: مجنون، به جنة، ساحر، كاهن، كذاب، جاهل، وغيرها. كيف يستدل على أن الحق مع المرسلين ؟!**

**1. مجنون يتكلم الحكمة !!**

**2. ممسوس بالجن يخرج الشياطين من الناس بكلمة من الله وتهرب منه الجن الكفرة والشياطين !!**

**3. كاهن يقضي وقته في الصلاة والعبادة !!**

**4. كذاب كان يعرف بالصادق الأمين !!**

**5. جاهل يتحدى العلماء ويأتي بعلم يفوقهم ولا يجدون لرده إلا السفسطة والمغالطة والافتراء !!**

آیا نگفتند «یک گنجشگ در دست، بهتر از ده گنجشگ بر درخت است» و حتی روی درخت چیزی نمی‌دیدند و در شک خودشان در تردید به سر می‌بردند. آیا در دستانشان گنجشگی وجود داشت یا فقط توهّم و فریبی بود که شیطان به واسطه‌ی آن، ایشان را فریفته بود؟ آیا با محمد با این سخنان برخورد نکردند: دیوانه، جن‌زده، جادوگر، پیشگو، دروغ‌گو، نادان و چیزهای دیگر. چطور استدلال می‌شود که حق با فرستادگان نیست؟!

**1-** دیوانه‌ای است که با حکمت سخن می‌گوید!!

**2-** فردی است جن‌زده با کلامی از سوی خداوند، شیاطین را از بین مردم بیرون می‌آورد و جن‌های کافر و شیاطین از او فرار می‌ کنند!!

**3-** پیشگو و کاهنی است که روزگارش را در نماز و عبادت صرف می‌کند!!

**4-** دروغ‌گویی که با صفت راست‌گویِ امانت‌دار بودن شناخته می‌شود!!

**5-** نادانی که با علما مبارزه‌طلبی می‌کند و علمی آورده است که برتر از علم آنان می‌باشد و برای پاسخ دادن به او، جز سفسطه و مغالطه و اِفترا، چیز دیگری ندارند!!

**أظن أن هذه التناقضات كافية لمعرفة أن الحق مع الرسول المتهم، ثم الجن هؤلاء المخلوقات الضعيفة المسكينة حتى أشرارهم مساكين أمام أشرار بني آدم، يصورهم علماء الضلالة الذين يحاربون الأنبياء، بأنهم مخلوقات مخيفة ولها قدرات عظيمة، فهم يعلمون أن الشياطين منهم لا يصمدون أمام آية من آيات الله أو كلمة من كلمات الله سبحانه ﴿وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ \* وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَايسْتَطِيعُونَ \* إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ﴾.**

**ثم انهم يعلمون أنه صادق عابد ناسك، ويقولون تتنـزل عليه الشياطين. فيرد عليهم الله سبحانه الذي خلق الجن والشياطين: ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ \* تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ \* يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ﴾.**

گمان می‌کنم این تناقضات برای شناختن اینکه حق با فرستاده‌ی مورد اِتهام می‌باشد، کافی باشد. به علاوه، جنّ، آفریده‌ای ضعیف و بیچاره است، حتی شرورترین آنان در مقابل شرورترین فرزندان آدم، نیازمند و بیچاره هستند. علمای گمراهی که با پیامبران می‌جنگند برای آنان چنین تصوری ایجاد می‌کنند که آنان آفریده‌هایی ترسناک‌اند و نیروهای بسیاری دارند؛ در حالی که خود می‌‌دانند برخی از شیاطین در مقابل آیه‌ای از آیات خداوند یا کلمه‌ای از کلمات خداوند سبحان تاب مقاومت نمی‌آورند. «**وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ \* وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَايسْتَطِيعُونَ \* إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ**»[[47]](#footnote-47) (**و اين قرآن را شياطين نازل نکرده‌اند \* آنان نه در خورِ اين کارند و نه توان آن دارند \* شياطين از شنيدن وحی معزول داشته شده‌اند**).

علاوه بر این، آنان خود می‌دانند که او راست‌گو، عابد و پرهیزگار است و در عین حال می‌گویند شیاطین بر او فرود می‌آیند! ولی خداوند سبحان که جن و شیاطین را آفریده است، پاسخ‌شان را اینگونه می‌دهد: «**هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ \* تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ \* يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ**»[[48]](#footnote-48) (**آيا شما را آگاه کنم که شياطين بر چه کسی نازل می‌شوند؟ \* بر هر بسيار دروغ‌گوی گنه‌کار نازل می‌شوند \* القا می‌کنند در حالی که بيشترشان دروغ‌گويانند**).

**ومع ذلك فإن أكثر الناس يتّبعون علماء الضلالة أعداء الأنبياء والمرسلين، فيغوونهم ويضلونهم عن الحق الذي جاء به المرسلون، ﴿والشعراء يتبعهم الغاوون﴾، الشعراء: أي العلماء الضالون، هذا ما فسَّره أهل البيت (ع) ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ. (واد منخفض وسقوط في الهاوية والضلالة والانحراف عن الحق، وأنهم يقولون ما لا يفعلون).**

**دائماً تجد العالم غير العامل الضال يدعو الناس إلى الخير وترك الشر، ولكن لا تجده يعمل الخير، بل هو يأكل مال اليتيم والأرملة ويستغل الضعفاء ولا يجاهد في سبيل الله، ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾.**

ولی با این حال بیشتر مردم از علمای گمراهی که دشمنان پیامبران و فرستادگان هستند، پیروی می‌کنند. آنها نیز اغوایشان می‌کنند و از حقیقتی که فرستادگان آوردند، گمراهشان می‌نمایند: «**وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ**»[[49]](#footnote-49) (**و گمراهان از پیِ شاعران می‌روند**)؛ منظور از شاعران همان علمای گمراهی می‌باشد، و این مطلبی است که اهل بیت تفسیر نموده‌اند. «**أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ**»[[50]](#footnote-50) (**آیا ندید که آنان در هر وادی سرگردانند**؟)؛ دره‌ای عمیق، و سقوط در هاویه‌ی جهنم، و گمراهی و انحراف از حقیقت، و آنان سخنانی را بر زبان می‌رانند که انجام نمی‌دهند!

همواره می‌بینیم که عالم بی‌عملِ گمراه مردم را به خوبی و ترک بدی دعوت می‌کند؛ ولی در عین حال، خود به نیکی عمل نمی‌کند؛ بلکه مال یتیم و زن‌های بی‌سرپرست را می‌خورد و از ضعیفان سوء استفاده و بهره‌کشی می‌کند و در راه خداوند جهاد نمی‌کند: «**وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ**»[[51]](#footnote-51) (**آنان را از مردم ديگر، حتی از مشرکان به زندگی اين جهانی حريص‌تر خواهی يافت، و بعضی از کافران دوست دارند که هزار سال در اين دنيا زيست کنند، در حالی که عمر طولانی، عذاب خدا را از آنان دور نخواهد ساخت، که خدا به اعمالشان بينا است**).

**وفي النهاية إذا جاء العذاب تبرأ الذين اتُبعوا من الذين اتَبعوا، ولكن هيهات لقد حقت الكلمة و ﴿يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً، يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلاً، لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً﴾. ومن قبل ﴿قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ﴾، و﴿قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾.**

**وينتهي الأمر بالعذاب ..**

**﴿فَكُلّاً أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِباً وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ \* مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.**

**العنكبوت: علماء الضلالة الخونة، ونسجهم مجادلتهم للمرسلين، وسفسطتهم واهنة ضعيفة، فهل من متذكر فيخلص نفسه من شباكهم الضعيفة، ويستفيق من لدغة العنكبوت، والمخدر الذي دفعته في جسمه، ويلتفت إلى الله فيتبع الحق ويعرض عن الباطل وأهله ويلتفت أن القوة بيد الله جميعاً.**

در نهایت، هنگامی که عذاب می‌آید، افرادی که پیروی می‌شدند، از کسانی که آنها را پیروی می‌کردند، بیزاری می‌جویند؛ ولی هیهات که کلمه و سخن به حقیقت پیوست: «**يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً \* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلاً \* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً**»[[52]](#footnote-52) (**روزی که ظالم دستان خود را به دندان گزد و گويد: ای کاش راهی را که رسول در پيش گرفته بود، در پيش گرفته بودم \* وای بر من، کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم \* پس از آنکه قرآن برای من نازل شده بود، مرا از پيرويش بازمی‌داشت و اين شيطان همواره آدمی را تنها می‌گذارد**).

در حالی که پیش‌تر: «**قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ**»[[53]](#footnote-53) (**گفتند: ما تو و يارانت را به فال بد گرفته‌ايم. گفت: فال نیک و بد شما نزد خدا است؛ بلکه اينَک شما مردمی فريب خورده هستيد**) و «**قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ**»[[54]](#footnote-54) (**خاندان لوط را از قريه‌ی خود بيرون کنيد که آنان دعوی پاکی می‌کنند**).

و وضعیت با عذاب به پایان می‌رسد....

«**فَكُلّاً أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِباً وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ \* مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ**»[[55]](#footnote-55) (**همه را به گناهشان فرو گرفتيم: بر بعضی بادهای ريگ‌بار فرستاديم، بعضی را فرياد سهمناک فرو گرفت، بعضی را در زمين فرو برديم، بعضی را غرقه ساختيم در حالی که خداوند به آنها ستم نمی‌کرد، آنها خود به خويشتن ستم کرده بودند \* مَثَل آنان که سوای خدا را دوستان می‌گيرند، مَثَل عنکبوت است که خانه‌ای بساخت و کاش می‌دانستند هر آينه، سست‌ترين خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است**).

عنکبوت، علمای گمراهی خیانت‌کار می‌باشد و تار و پودشان همان جدال‌شان با فرستادگان و سفسطه‌ی سست و ضعیف آنان است. آیا کسی هست که پند گیرد و خود را از دام ضعیف آنان برهاند و از نیش عنکبوت و مُخدّری که وارد جسمش کرده است، رها گردد، متوجه خداوند شود، حق را پیروی کند و از باطل و اهلش روی گرداند و متوجه شود که همه‌ی نیروها از آنِ خداوند است و به دست او می‌باشد؟

**\*\*\***

**إضاءة من كلمات المرسلين مع المعَذبين**

**تكذيب الرسالات الإلهية عادة اعتاد عليها بنو آدم، فلم يستقبل قوم رسولهم بالأحضان، بل هم على الدوام يستقبلونه بالاستهزاء والسخرية والتهكم، وأخيراً القتل والتهجير، وليس هذا الأمر بالصدفة، أو أنه جاء من الفراغ، بل هو نتيجة حتمية للصدام الذي يحصل عادة بين المرسَل وقومه المنحرفين عن الصراط المستقيم، فهو يحاول الإصلاح ونشر القسط والعدل والرحمة، وأن يصبغ القوم بصبغة الله ويعيدهم إلى فطرة الله، وكبراء القوم من العلماء غير العاملين والمترفين يحاولون جاهدين الإبقاء على الباطل مستشرياً في المجتمع الذي يتبعهم، بعد أن أوهموه أنهم هم الحق، وأن صبغتهم هي الصبغة الصحيحة، لا أنهم عارضوا بها صبغة الله، وأن الفطرة الملوثة التي لوثوها بآرائهم الباطلة هي الفطرة الصحيحة.**

**وهكذا يهيئ العلماء غير العاملين - في المجتمع الذي استخفوه - قاعدة منكوسة ترى المقاييس مقلوبة والحق باطلاً والباطل حقاً والمعروف منكراً والمنكر معروفاً.**

**روشنگری از سخنان فرستادگان با عذاب‌شدگان**

تکذیب رسالت‌های الهی، مقوله‌ای است که فرزندان آدم به آن دچار بوده‌اند. هیچ قومی، از فرستاده‌ی خودشان با آغوش باز استقبال نکرد؛ بلکه همیشه با ریشخند و مسخره کردن و استهزا و در نهایت نیز با کشتن و تبعید کردن، از او استقبال می‌کردند. این مسأله‌ای نیست اتفاقی یا بی‌مقدمه به وجود آمده باشد، بلکه نتیجه‌ی حتمی برخوردی است که به طور معمول بین فرستاده و مردمِ او که از راه مستقیم منحرف شده‌اند، حاصل می‌شود. او سعی در اصلاح و انتشار عدل و داد و رحمت می‌نماید و اینکه قومش را به رنگ خدایی درآورد و به فطرت خداوند بازگرداند؛ ولی بزرگان قوم یعنی علمای بی‌عمل و راحت‌طلب‌ها، با جدیّت تلاش می‌کنند تا جامعه‌ای که از آنان پیروی می‌کند، بر باطل باقی بماند؛ البته پس از اینکه برای آنان این توهّم را به وجود آوردند که آنان بر حق هستند و رنگ‌شان، همان رنگ صحیح می‌باشد و فطرت آلوده‌شان که با نظرات باطلشان آلوده شده است، همان فطرت صحیح می‌باشد؛ نه اینکه آنها کسانی هستند که با رنگ خدایی به مخالفت برخاسته‌اند!

اینچنین است که علمای بی‌عمل در جامعه‌ای که به خواری‌اش کشانیده‌اند، قاعده‌ی وارونه‌ای را پایه‌ریزی می‌کنند که مقیاس‌ها را وارونه می‌بیند؛ حق را باطل، و باطل را حق، و معروف را منکر، و منکر را معروف می‌بینند.

**وفي ميدان المواجهة بين المرسلين وعلماء الضلالة غير العاملين والمترفين والمجتمع الذي استخفوه، ينبري كل مرسل لينذر قومه لعلهم يتذكرون، ويذكرهم بأيام الله لعلهم يتعظون، ويعظهم بالأمثال لعلهم ينتبهون ويستيقظون، وينبههم بالحكمة والآيات لعلهم يهتدون، وها نحن ندخل ميدان المواجهة بين نوح وقومه فها هم قوم نوح يبكتونه ويستهزئون به ﴿قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾، ثم يهددونه بالقتل ﴿قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾، ماذا يفعل نوح لهؤلاء القوم المنكوسين الذين لا يجدون جواباً لكلماته المباركة وحكمته، إلا الاستهزاء والسخرية والتهكم ثم التهديد بالقتل، ومع ان فيهم علماء ولكن علماء غير عاملين علماء ضلالة، بدل أن يستعملوا العلم لمعرفة الحق، استعملوه للمجادلة والسفسطة وإضلال الناس وإبعادهم عن نوح ودعوته الحقة، ﴿قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ \* فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحاً وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾، هذا بعد أن علم نوح من الله سبحانه ﴿أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾، لم تنفعهم كلمات نوح، كأنهم أموات لا يسمعون قوله لهم: ﴿يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلالةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، ﴿إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾، ﴿ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾، ﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.**

در میدان مواجهه‌ی فرستادگان و علمای بی‌عملِ گمراه و خوش‌گذران‌ها و جامعه‌ای که خوار و ذلیلش کرده‌اند، فرستاده فریاد برمی‌آورد تا قومش را انذار دهد، شاید آنان یادآور شوند، و روزهای خداوند را به یادشان می‌آورد، تا شاید پند گیرند، و با مثال‌ها به آنان پند می‌دهد، تا شاید متوجه و بیدار شوند، و آنان را با حکمت و آیات یادآور می‌شود، شاید هدایت شوند. حال ما وارد عرصه‌ی رویارویی نوح با قومش می‌شویم. آنان قومی هستند که او را نکوهش می‌کنند و مسخره‌اش می‌نمایند: «**قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ**»[[56]](#footnote-56) (**گفتند: ای نوح، با ما جدال کردی و بسيار هم جدال کردی، اگر راست می‌گويی، آنچه به ما وعده داده‌ای را برایمان بياور**). سپس او را به کشتن تهدید می‌کنند «**قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ**»[[57]](#footnote-57) (**گفتند: ای نوح، اگر دست برنداری، به طور قطع سنگ‌سار خواهی شد**). نوح با این قوم وارونه‌شده چه کند؟ کسانی که پاسخی برای سخنان مبارک و حکمتش ندارند، جز اینکه استهزا و مسخره کنند، ریشخند زنند و سپس به کشتن تهدیدش نمایند. با اینکه در میان آنان علمایی وجود دارد؛ ولی آنها علمای بی‌عمل و علمای گمراهی هستند و به جای اینکه از علم برای شناختن حقیقت استفاده کنند، برای جِدال و سفسطه و گمراه کردن مردم و دور کردن آنها از نوح ودعوتِ حقّش بهره می‌جستند. «**قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ \* فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحاً وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**»[[58]](#footnote-58) (**گفت: ای پروردگار من، قوم من مرا تکذيب می‌کنند \* ميان من و آنها راهی برگشای و مرا و مؤمنان همراه مرا رهايی بخش**) و این، پس از آن بود که نوح از سوی خداوند سبحان دانست: «**أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ**»[[59]](#footnote-59) (**از قوم تو جز آن گروه که ايمان آورده‌اند، ديگر ايمان نخواهند آورد؛ از کردار آنان اندوهگين مباش**). کلمات نوح برای آنان سودی نداشت؛ گویی مردگانی هستند که سخن او خطاب به خودشان را نمی‌شنوند: «**يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلالةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ**»[[60]](#footnote-60) (**گفت: ای قوم من، گمراهی را در من راهی نيست، و من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانيان هستم**) و «**إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ**»[[61]](#footnote-61) (**گفت: من برای شما بيم‌دهنده‌ای آشکار هستم**) و «**إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ**»[[62]](#footnote-62) (**من از عذاب روز دردناک بر شما بيمناکم**) و «**إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ**»[[63]](#footnote-63) (**من از عذاب روزی بزرگ بر شما بيمناکم**).

**وعجيب أمر الناس فإذا كان الملوك يخافون على ملكهم الدنيوي الباطل، وإذا كان العلماء غير العاملين يخافون على مناصبهم الدينية، فعلى ماذا يخاف الناس ؟ هل يعقل أن إنساناً يسلم قياده إلى علماء الضلالة كأنه دابة مربوطة يقودها صاحبها أينما يشاء ؟ هل يعقل أن الإنسان يرضى أن يكون تابعاً لأئمة الضلال حتى يردوه في الجحيم ؟ وهل يظن أنه إذا قال يوم القيامة أنا تابع مستضعف سينفعه هذا العذر ؟ في ذلك اليوم يتبرأ أئمة الضلال من أتباعهم، قال تعالى: ﴿قَالَ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعاً فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ﴾. وقال تعالى: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ \* وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ﴾.**

کار مردم جای تعجب دارد؛ اگر پادشاهان نسبت به فرمان‌روایی باطل دنیایی خود بیمناک باشند و علمای بی‌عمل از جایگاه‌های دینی خود در هراس، مردم از چه چیزی می‌ترسند؟! آیا عاقلانه است که انسان، رهبریِ خودش را به علمای گمراهی دهد، گویی حیوانی است که افساری دارد و صاحبش آن را هر جا که بخواهد، می‌برد؟! آیا عاقلانه است که انسان از این خوشنود باشد که پیروی امامان گمراهی باشد، تا او را وارد جهنم کنند؟! آیا گمان می‌کند اگر در روز قیامت بگوید: من دنباله‌رویی ضعیف بودم، این عذرتراشی برایش سودی خواهد داشت؟! در حالی که در این روز، امامان گمراهی از پیروهای خود بیزاری می‌جویند. خداوند متعال می‌فرماید: «**وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعاً فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ**»[[64]](#footnote-64) (**همه در پيشگاه خدا حاضر آيند. ناتوانان به آنان که گردنکشی می‌کردند، گويند: ما پِيرو شما بوديم، آيا اکنون می‌توانيد ما را به کار آييد و اندکی از عذاب خدا را از ما دفع کنيد؟ گويند: اگر خدا ما را هدايت کرده بود، ما نيز شما را هدايت می‌کرديم. حال، ما را راه خلاصی نيست، برای ما يکسان است چه بيتابی کنيم، چه شکيبايی ورزيم**).

حق تعالی می‌فرماید: «**إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ \* وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ**»[[65]](#footnote-65) (**آنگاه که پيشوايان، عذاب را بنگرند و از فرمان‌بران خويش بيزاری جويند و پيوند ميان ايشان گسسته گردد \* و آن پيروان گويند: کاش بار ديگر بازمی‌گشتيم تا از آنها بیزاری جوییم**).

**ولكن هيهات بعد اللتيا والتي، فلا بد لهم أن يذوقوا عذاب الخزي في الحياة الدنيا، ثم جهنم وبئس الورد المورود يوم القيامة. ويهدد نوح قومه: ﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾، ولا ينفع الإنذار والتهديد ويبقى الظلم لخليفة الله في أرضه نوح، وتكذيبه إلى آخر لحظة، ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾، ﴿وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ﴾، ﴿وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَى﴾.**

**وتكون النتيجة في هذه الحياة الدنيا العذاب، وهو بالنسبة لقوم نوح الغرق، لأنهم لوثوا كل شيء وأفسدوا كل شيء .. جاء الماء ليهلكهم وليطهر الأرض من آثامهم، ﴿وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ﴾، ﴿ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ﴾، ووقف نوح كما وقف صالح وشعيب من بعده، متأوهاً على قومه متحسراً عليهم: ﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾، ﴿فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾.**

ولی هیهات از این اما و اگرها! چاره‌ای نیست از اینکه آنان عذاب خوار‌کننده را در زندگی دنیا بچشند، سپس وارد جهنم شوند و در روز قیامت، چه بد وارد شدنی دارند!

نوح قومش را تهدید می‌کند: «**فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ**»[[66]](#footnote-66) (**به زودی خواهيد دانست که عذاب بر چه کسی رسد و خوارش سازد و عذاب جاويد بر که فرود آيد**). انذار و تهدید سودی ندارد و بر خلیفه‌ی خداوند در زمین ـ‌نوح‌ـ ستم پابرجا است و حتی تا آخرین لحظه او را تکذیب می‌کنند. «**كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ**»[[67]](#footnote-67) (**پيش از اينها قوم نوح تکذيب کرده بودند؛ بنده‌ی ما را تکذيب کردند و گفتند: ديوانه است و به دشنامش راندند**) ، «**وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ**»[[68]](#footnote-68) (**و پيش از این، قوم نوح را فروگرفتيم، که قومی نافرمان بودند**) و «**وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَى**»[[69]](#footnote-69) (**و پيش از آنها قوم نوح را، که ستم‌کارتر و سرکش‌تر بودند**).

نتیجه در این زندگی دنیا، عذاب بود که در مورد قوم نوح، غرق شدن می‌باشد؛ چرا که آنها همه چیزها را آلوده و هر چیزی را فاسد کرده بودند.... آب آمد تا آنان را هلاک کند و زمین را از گناهان آنان پاکیزه نماید. «**وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ**»[[70]](#footnote-70) (**و کسانی را که آيات ما را دروغ می‌انگاشتند غرقه کرديم، پس بنگر که عاقبت بيم داده شدگان چگونه بود**) ، «**ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ**»[[71]](#footnote-71) (**و آن ديگران را غرقه ساختيم**). نوح ایستاد همان طور که صالح و شعیب پس از او ایستادند، در حالی که بر قومش آه می‌کشید و حسرت می‌خورد: «**فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ**»[[72]](#footnote-72) (**از آنان روی برگردانيد و گفت: ای قوم من، رسالت پروردگارم را به شما رسانيدم و اندرزتان دادم؛ ولی شما نيک‌خواهان را دوست نداريد**) و «**فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ**»[[73]](#footnote-73) (**چگونه بر مردمی کافر اندوهگين شوم**؟).

**\*\*\***

**إضاءة من المعجزة والعذاب**

**في الحلقة الأولى من الإضاءات قلت: إن الأنبياء يأتون ليرشدوا الناس إلى فطرة الله التي فطر الناس عليها، ثم يتركونهم يختارون بين الحق الذي جاءوا به أو الباطل الذي عليه الناس وكبراؤهم من علماء الضلالة، وعادة بداية دعوة المرسلين تستند إلى شخصياتهم التي عرفهم بها قومهم واتصافهم بمكارم الأخلاق وصدق الحديث وأداء الأمانة، ولكن الناس - وحتى القريبين من المرسلين- ولأنهم نكسوا فطرتهم لا يستطيعون معرفة الحق الذي جاء به المرسلون، فتبدأ المسالة بطلب الدليل على الرسالة، فيأتي الرسول بالأدلة الكافية ليعلم الناس أنه صادق، ولكنهم يماطلون ﴿وَقَالُوا لَوْلا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾، ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ لَوْلا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ﴾، ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾، ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾.**

**روشنگری از معجزه و عذاب**

در جلد اولِ روشنگری‌ها گفتم: پیامبران می‌آیند تا مردم را به سوی فطرتی که خداوند آنها را بر آن سرشته است، راهنمایی کنند. سپس آنان را رها می‌کنند تا بین حقی که آورده‌اند یا باطلی که مردم و بزرگان آنها از علمای گمراه بر آن هستند، یکی را برگزینند. به طور معمول آغاز دعوت فرستادگان متّکی بر شخصیت آنها می‌باشد ـ‌آنچه قومشان آنان را با آن می‌شناختند‌ـ و متصف بودن آنان به بالاترین خصایص اخلاقی و راستی در سخن و ادای امانت. ولی مردم و حتی نزدیکان فرستادگان، به دلیل اینکه فطرت خود را وارونه نموده‌اند، نمی‌توانند حقی را که فرستادگان آورده‌اند، بشناسند. بنابراین مسئله با درخواست دلیل بر رسالت آغاز می‌شود و فرستاده، دلایل کافی می‌آورد تا مردم صدق دعوت او را بشناسند؛ ولی آنها تعلّل می‌کنند. «**وَقَالُوا لَوْلا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ**»[[74]](#footnote-74) (**و گفتند: چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نشده است**؟) ، «**وَقَالَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ لَوْلا يُكَلِّمُنَا اللهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ**»[[75]](#footnote-75) (**و نادان‌ها گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گويد؟ يا معجزه‌ای بر ما نمی‌آيد**؟) ، «**وَيَقُولُونَ لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ**»[[76]](#footnote-76) (**و می‌گويند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نمی‌شود**؟) و «**وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ**»[[77]](#footnote-77) (**و کافران می‌گويند: چرا از جانب پروردگارش آيتی بر او نازل نمی‌شود**؟).

**ما هي الآية المطلوبة ؟! آية علمية، آية روحية ملكوتية، آية مادية !!!**

**الحقيقة، إن الناس يختلفون في الآية المطلوبة والدالة على صدق المرسل عندهم، فبعضهم يعتبر العلم والحكمة هو الآية، وبعضهم يعتبر الآيات الملكوتية التي يراها الإنسان بنفسه أو يراها عدد من الناس يمتنع تواطؤهم على الكذب هي الآية المطلوبة، ومن هذه الآيات الملكوتية الكشف في اليقظة والرؤيا الصادقة في المنام، أما ما تبقى من الناس فيعتبرون الآية المادية هي الدليل لا غيرها، وهؤلاء بالحقيقة منكوسون ماديون، وفي الغالب حتى لو جاءت الآية المادية لا يؤمنون إلا قليل منهم على شك وريبة في الغالب، وبين يديك رسالات الأنبياء.**

آیه و نشانه‌ای که دنبالش هستند، چیست؟! نشانه‌ی علمی، نشانه‌ی روحانیِ ملکوتی، نشانه‌ی مادی!!!

حقیقت این است که مردم در آیه و نشانه‌‌ی مطلوبشان و دلیل بر راستی فرستادگان اختلاف نظر دارند؛ برخی از آنان علم وحکمت را نشانه می‌دانند و برخی از آنان آیات و نشانه‌های ملکوتی را معتبر می‌داند؛ آیاتی که خود انسان ببیند یا تعدادی از مردم ببینند به طوری که تبانی کردن آنها بر دروغ امکان‌پذیر نباشد را آیه‌ای که مورد نظرشان است، می‌دانند. از جمله این نشانه‌های ملکوتی، مکاشفه در بیداری و رؤیای صادقه در خواب می‌باشد. اما بقیه‌ی مردم، فقط نشانه‌های مادی را دلیل می‌دانند و نه چیز دیگر. این افراد در حقیقت کسانی هستند که بر اثر مادی‌گرایی، وارونه شده‌اند و اغلب نیز حتی اگر نشانه‌ی مادی بیاید، جز عده‌ی اندکی، کسی از آنها ایمان نمی‌آورد و اغلبشان در شک و تردید به سر می‌برند. رسالت‌های پیامبران پیش روی شما قرار دارند.

**وعلى كل حال، نتعرض هنا إلى هذه الآيات على التوالي:**

در هر حال، در اینجا به ترتیب به این آیات و نشانه‌ها می‌پردازیم:

**الآية العلمية: ﴿وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾.**

**ولعل أهم مائز لدعوات المرسلين هو العلم والحكمة وحسن التدبير، ولكن أكثر الناس لا يميزون بين الحكمة الإلهية التي ينطق بها المرسلون وبين السفسطة التي يعارضهم بها علماء الضلالة قطاع طريق الله سبحانه وتعالى، وعدم التمييز ليس بسبب صعوبة تمييز الحكمة كما يدعي أو يتوهم بعض الناس، بل إن أهم أسباب هذا الخلط هو أن الناس لوثوا فطرتهم وأصبحوا كالأعمى لا يميزون بين الخمر واللبن أو بين سفه الشيطان وحكمة الله سبحانه وتعالى، ويا للأسف فهذا حال معظم الناس في كل زمان.**

**نشانه‌ی علمی:**

«**وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ**»[[78]](#footnote-78) (**و کتاب و حکمتشان بياموزد اگر چه پيش از آن در گمراهی آشکار بودند**).

شاید علم و حکمت و حُسن تدبیر، مهم‌ترین وجه تمایز دعوت‌های فرستادگان باشد؛ ولی بیشتر مردم بین حکمت الهی که فرستادگان از آن سخن می‌گویند و سفسطه‌ای که علمای گمراهی ـ‌ راهزنان راه خداوند سبحان و متعال‌ـ به واسطه‌ی آن، با ایشان مخالفت می‌کنند، تمایزی قایل نمی‌شوند. این عدم تمایز آن گونه که برخی مردم ادعا می کنند یا متوهّم شده‌اند، به دلیل سخت بودن تشخیص حکمت نمی‌باشد، بلکه مهم‌ترین دلیل این خِلط و در هم آمیختگی این است که مردم، فطرت خود را آلوده کرده و مانند نابینایی شده‌اند که بین شراب و شیر یا بین بی‌خردی شیطان و حکمت خداوند سبحان و متعال تمایزی قایل نمی‌شوند و با کمال تأسف وضعیت بیش‌تر مردم در هر زمان، این گونه است!

**وكمثال لتوضيح الحال التي وصل إليها المسلمون، إن محمداً (ص) جاء بالقران كمعجزة، والمسلمون جميعاً على هذا القول، ولكن من الذي يميز أن القرآن آية معجزة ؟ فلو جاء اليوم محمد بن عبد الله (ص) ونزل إلى الأرض ومعه سورة قرآنية جديدة، جاء بها من الله سبحانه وتعالى، فهل يستطيع المسلمون أن يميزوا هذه السورة ويقطعون أنها من الله سبحانه وتعالى ؟ وبالتالي يثبت عندهم أن هذا الشخص الذي جاء بها هو محمد (ص)، أقول وبلا تردد إن معظم المسلمين غير قادرين على التمييز وسواء منهم العلماء أم الجهلاء، إلا إذا كان هناك مسلمون لم يلوثوا فطرتهم، يستطيعون أن يميزوا هذه السورة ويعرفون أنها آية من الله سبحانه، وبالتالي فإن الذي جاء بها ليس شخصاً اعتيادياً.**

**إذن، فالنتيجة المتحصلة أن محمداً بن عبد الله (ص) لو جاء بالقرآن اليوم لكفر به معظم المسلمين ولم يؤمنوا به، ولقالوا ساحر وكذاب.**

به عنوان مثال، وضعیتی که مسلمانان به آن رسیده‌اند، توضیح داده می‌شود: محمد قرآن را به عنوان معجزه آورد و همه‌ی مسلمانان این را پذیرفته‌اند؛ ولی چه کسی می‌تواند تشخیص دهد که قران، آیه و نشانه‌ای معجزه‌گونه است؟ اگر امروز محمد بن عبدالله بیاید و به زمین فرود آید و همراه او سوره‌ی قرآنیِ جدیدی باشد که از سوی خداوند سبحان و متعال آورده است، آیا مسلمانان می‌توانند این سوره را تشخیص دهند و یقین نمایند که از سوی خداوند سبحان و متعال می‌باشد؟ و در نتیجه برایشان ثابت شود که شخصی که آن را آورده است، همان محمد می‌باشد؟ بی هیچ تردیدی می‌گویم: بیشتر مسلمانان از چنین تمایز دادنی، ناتوان هستند؛ چه علما باشند و چه جاهلان؛ مگر مسلمان‌هایی که فطرت خودشان را آلوده نکرده باشند؛ آنها این توانایی را دارند که این سوره را تشخیص بدهند و بفهمند که آیه‌ای از جانب خداوند سبحان است و درنتیجه فردی که این سوره را آورده است، فردی عادی و معمولی نمی‌باشد.

بنابراین نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که اگر امروز محمد بن عبدالله قرآن را بیاورد، بیشتر مسلمانان به ایشان کافر می‌شوند و به او ایمان نمی‌آورند و می‌گویند: جادوگر و دروغ‌گو.

**الآية الملكوتية:**

**هناك سؤالان مهمان يطرحان نفسيهما في هذا المقام:**

**1. ما هي الآية الملكوتية ؟**

**2. على من تكون هذه الآيات الملكوتية حجة ؟**

**نشانه‌ی ملکوتی:**

دو پرسش در این جایگاه مطرح می‌شود:

**1-** نشانه‌ی ملکوتی چیست؟

**2-** این نشانه‌ی ملکوتی برای چه کسی حجّت و دلیل می‌باشد؟

**والجواب: إن الآيات الملكوتية كثيرة جداً منها الآفاقية الملكوتية ومنها الأنفسية، قال تعالى: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾، أي قيام القائم بالحق ومن هذه الآيات:**

**أ‌نور البصيرة واطمئنان القلب والسكينة، إذا كان الإنسان على فطرة الله التي فطر الناس عليها لم يلوثها أو أنه عاد إليها بعد تذكره وانتباهه من الغفلة.**

**ب‌الفراسة والتوسم في الآفاق والأنفس.**

**ت‌الرؤيا الصادقة في النوم.**

**ث‌الرؤيا الصادقة في اليقظة ( الكشف ) ومنها:**

**1) الرؤيا الصادقة في الصلاة .**

**2) الرؤيا الصادقة في الركوع.**

**3) الرؤيا الصادقة في السجود.**

**4) الرؤيا الصادقة في السنة بين النوم واليقظة.**

**5) الرؤيا الصادقة عند قراءة القران.**

**6) الرؤيا الصادقة عند السير إلى أبي عبد الله الحسين (ع).**

**7) الرؤيا الصادقة عند الدعاء والتضرع إلى الله سبحانه وتعالى.**

**8) الرؤيا الصادقة في أضرحة الأئمة والأنبياء (ع) والمساجد والحسينيات وغيرها كثير.**

پاسخ: نشانه‌های ملکوتی درواقع بسیار هستند؛ از جمله، نشانه‌های آفاقیِ ملکوتی و نشانه‌های نفسانی می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید: «**سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ**»[[79]](#footnote-79) (**زودا که آيات و نشانه‌های خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهيم داد تا برايشان آشکار شود که او حق است**)؛ یعنی قیام قائم، حق است. از جمله‌ی این نشانه‌ها عبارت است از:

**الف-** نور بصیرت، اطمینان قلبی، و آرامش و وقار؛ البته اگر انسان بر فطرت خداوندی باشد که مردم را بر آن سرشته است و آن را آلوده نکرده باشد یا اینکه پس از به یاد آوردن و بیدار شدننش از خواب غفلت، به آن فطرت بازگردد.

**ب-** دیدن باطن افراد و توسُّم (شناخت با فراست و تیزبینی) در آفاق و اَنفُس.

**ت-** رؤیای صادقه در خواب.

**ث-** رؤیای صادقه در بیداری ـ‌مکاشفه‌ـ که عبارت است از:

**1-** رؤیای صادقه در نماز.

**2-** رؤیای صادقه در رکوع.

**3-** رؤیای صادقه در سجده.

**4-** رؤیای صادقه در چُرتِ بین خواب و بیداری.

**5-** رؤیای صادقه هنگام خواندن قرآن.

**6-** رؤیای صادقه هنگام رفتن خدمت ابا عبدالله امام حسین.

**7-** رؤیای صادقه هنگام دعا و تضرّع به درگاه خداوند سبحان و متعال.

**8-** رؤیای صادقه در ضریح‌های امامان و پیامبران و مساجد و حسینیه‌ها و بسیاری موارد دیگر.

**وكل هذه الأنواع من الكشف والرؤيا الصادقة هي آيات إلهية لأنها لا تكون إلا بأمر الله وبمشيئة الله سبحانه وتعالى، ويقوم بها ملائكة الله سبحانه وتعالى وعباده الصالحون، الذين لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون. فهذه الآيات حجة بالغة لله سبحانه وتعالى على عباده، لأنها كلماته التي يكلم بها الناس، فمن كذب بها فقد كذب الله سبحانه وتعالى، وهذا أعظم أنواع الكفر والتكذيب، قال تعالى: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾.**

**أي الآفاق الملكوتية والملكية وفي النفس الإنسانية، ليتبين لهم أنه الحق، أي قيام القائم (ع)، كما جاء في الروايات عنهم (ع)؛ لأن الناس يكذبون به ولا يصدقونه.**

همه‌ی انواع این مکاشفه‌ها و رؤیاهای صادقه نشانه‌های الهی است؛ چرا که فقط با دستور خداوند و به خواست و مشیّت خداوند سبحان و متعال صورت می‌پذیرند و انجام این‌ها را فرشتگان خدای سبحان و متعال و بندگان شایسته‌ی او عهده‌دار می‌باشند؛ کسانی که از سخن او پیشی نمی‌گیرند و تنها به فرمان او عمل می‌کنند. این نشانه‌ها، دلیل رسا و حجّت بالغه‌ی خداوند سبحان و متعال بر بندگانش است؛ چرا که کلمات او هستند که به واسطه‌ی آنها با مردم سخن می‌گوید. کسی که اینها را تکذیب کند، خداوند سبحان و متعال را تکذیب کرده است، و این، از بزرگ‌ترین انواع کُفر و تکذیب محسوب می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: «**سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ**»[[80]](#footnote-80) (**زودا که آيات و نشانه‌های خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهيم داد تا برايشان آشکار شود که او حق است**).

یعنی آفاق مَلَکوتی و مُلکی و در نفس انسانی؛ تا برایشان روشن شود که او حق است؛ یعنی قیام قائم؛ همان طور که در روایات از ائمه نقل شده است؛ چرا که مردم او را تکذیب می‌کنند و او را تصدیق نمی‌نمایند.

**والله سبحانه وتعالى يعتبر أن معظم الناس غافلون ومعرضون عن الآيات النفسية والآفاقية، ولهذا يكون الكفر بالرسالات الإلهية نتيجة حتمية وحصيلة نهائية لا بد منها، ﴿وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾، ﴿وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾، ﴿وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾.**

**وفي النهاية يهدد الله سبحانه وتعالى هؤلاء القوم الذين لا يؤمنون بالآيات الأنفسية والآفاقية وخصوصاً علماء الضلالة الذين يسفسطون ويجادلون لإبطال حجية هذه الآيات الإلهية، ويتوعدهم الله سبحانه وتعالى: ﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾، ﴿وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾، ﴿إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْراً إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ﴾، ﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ﴾.**

خداوند سبحان و متعال می‌داند که بیشتر مردم غافل‌اند و از نشانه‌های نفسانی و آفاقی روی‌گردان هستند و به همین دلیل، کُفر به رسالت‌های الهی، نتیجه‌ی حتمی و محصول نهایی است که از آن گریزی نمی‌باشد. «**وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ**»[[81]](#footnote-81) (**و حال آنکه بسياری از مردم از آيات ما غافل‌اند**) ، «**وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ**»[[82]](#footnote-82) (**و به زندگی دنيا خوشنود و راضی شده و به آن آرامش يافته‌اند، و آنان که از آيات ما غافل‌اند**) و «**وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ**»[[83]](#footnote-83) (**آيات خويش را بر آنان رسانيديم؛ ولی از آن روی‌گردان بودند**).

در نهایت، خداوند سبحان و متعال این قومی را که به نشانه‌های نفسانی و آفاقی ایمان نمی‌آورند، تهدید می‌‌کند؛ مخصوصاً علمای گمراهی؛ کسانی که سفسطه‌بافی می‌کنند و برای اِبطال حجت و دلیل بودن این نشانه‌های الهی جِدال می‌کنند. خداوند سبحان و متعال به آنان وعده می‌دهد: «**وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ**»[[84]](#footnote-84) (**و آنان که در رد آيات ما می‌کوشند و می‌خواهند ما را به عجز آورند، آنان جهنمیان هستند**) ، «**وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ**»[[85]](#footnote-85) (**آنان که به آيات ما می‌تازند تا ما را ناتوان سازند، آنها حاضرشدگان در عذاب هستند**) ، «**إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللهُ أَسْرَعُ مَكْراً إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ**»[[86]](#footnote-86) (**در آيات ما مکر و خدعه می‌کنند. بگو: مکر خدا سريع‌تر است، رسولان ما خدعه‌ها و بدانديشی‌های شما را می‌نويسند**) و «**وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ**»[[87]](#footnote-87) (**و آنان که به آيات ما می‌تازند تا ما را ناتوان سازند، برايشان عذابی است از بلای دردآور**).

**فهذه الآيات حجة دامغة سواء على أصحابها أم على الناس القريبين منهم والمعاشرين لهم، أو على الأقل فهي على غير أصحابها إن لم تكن حجة لكثرتها، فهي سبب يحفزهم بقوة للبحث في الدعوة الإلهية وتصديق الرسول الذي أرسل بها، ولكن مع الأسف معظم الناس سيبقون غافلين عن الآيات الملكوتية حتى تخرج دابة الأرض تختم جباههم بأنهم كافرون بآيات الله، ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآياتِنَا لا يُوقِنُونَ﴾.**

این آیات و نشانه‌ها، حجت و دلیلی قاطع و غیر قابل انکار می‌باشد؛ هم برای بینندگانشان و هم برای کسانی که به ایشان نزدیک هستند و با آنها معاشرت دارند. اگر هم برای غیر از بینندگانشان با وجود بسیار بودن‌شان، دلیل نباشد، حاقل عامل نیرومندی است که آنان را به شدت تشویق می‌کند تا در مورد دعوت الهی و فرستاده‌ای که آنها را آورده است، تحقیق و جست‌وجو کنند؛ ولی متأسفانه بیشتر مردم از نشانه‌های ملکوتی غافل‌اند، تا اینکه «دابّة الارض» (جنبنده‌ی زمین) خروج کند و بر پیشانی آنان نشانه بگذارد که آنها به نشانه‌های خداوند کافر می‌باشند. «**وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآياتِنَا لا يُوقِنُونَ**»[[88]](#footnote-88) (**چون سخن بر ایشان محقق گردد، برايشان جنبنده‌ای از زمين بيرون می‌آوريم که با آنان سخن بگويد که اين مردم به آيات ما يقين نمی‌آوردند**).

**الآية الجسمانية (المادية):**

**وهي آخر العلاج و آخر العلاج الكي، مع إن الكي للحيوان لا للإنسان.**

**وعادة تكون بطلب وإلحاح من الناس، بعد أن اعتذروا بأعذار واهية عن عدم التصديق بالمرسلين والأدلة الدامغة التي واجهوهم بها، والآيات الأنفسية والآفاقية العظيمة التي أظهرها الله سبحانه وتعالى في خلقه، لتصديق دعوة أوليائه ورسله الذين أرسلهم لإصلاح الفساد، ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ لَوْلا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآياتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾.**

**وفي هذه المرحلة الأخيرة من الآيات، أي مرحلة الآية المادية، يكون العذاب مرافقاً للآية، قال تعالى: ﴿هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. فبمجرد التكذيب بهذه الآية واتخاذ موقف مضاد ينـزل العذاب، ﴿هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ﴾.**

**نشانه‌ی جسمانی (مادی):**

این آخرین درمان است و آخرین درمان، داغ کردن می‌باشد؛ با اینکه داغ کردن مخصوص حیوان است و نه انسان!

معمولاً این نشانه‌ها با درخواست و اِصرار مردم صورت می‌پذیرند؛ البته پس از اینکه با عذر و بهانه‌های واهی برای عدم تصدیق فرستادگان، عذرتراشی کردند و دلایل قاطع و کوبنده‌ای که به وسیله‌شان با آنها روبه‌رو شدند و نشانه‌های اَنفُسی و آفاقی بزرگی که خداوند سبحان و متعال برای آفریده‌ها آشکار فرمود را نپذیرفتند، تا دعوت اولیا و فرستادگانشان را که برای اصلاح فساد ارسال فرموده است، تایید و تصدیق کنند. «**وَقَالَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ لَوْلا يُكَلِّمُنَا اللهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآياتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ**»[[89]](#footnote-89) (**و نادانان گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گويد؟ يا معجزه‌ای بر ما نمی‌آيد؟ پيشينيانشان نيز اینچنين سخنانی می‌گفتند. دل‌هاشان همانند يکديگر است. ما برای آنان که به يقين رسيده‌اند، آيات را بيان کرده‌ايم**).

این مرحله‌ی پایانیِ نشانه‌ها می‌باشد؛ یعنی مرحله‌ی آیه و نشانه‌ی مادی، و عذاب، همراه با این نشانه است. خداوند متعال می‌فرماید: «**هَذِهِ نَاقَةُ اللهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللهِ وَلا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**»[[90]](#footnote-90) (**اين ماده شتر خدا برايتان نشانه‌ای است، رهايش کنيد تا در زمين خدا بچرد و هيچ آسيبی به او نرسانيد که عذابی دردآور شما را فرا خواهد گرفت**) و به مجرّد تکذیب این نشانه و برگرفتن جایگاهی بر ضدِّ آن، عذاب، فرستاده خواهد شد: «**هَذِهِ نَاقَةُ اللهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللهِ وَلا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ**»[[91]](#footnote-91) (**اين ماده شتر خداوند و نشانه‌ای است برای شما. بگذاريدش تا در زمين خدا بچرد و به بدی ميازاريدش که به زودی عذاب شما را فرو گيرد**).

**والحقيقة أن المتوقع هو الإعراض عن الآية المادية، كما حصل الإعراض عن الآيات الأنفسية والآفاقية الملكوتية، لأن المكذبين بملكوت السماوات وبغيب الله سبحانه وتعالى وبكلمات الله في الرؤيا الصادقة حتماً هم أناس منكوسون، قال تعالى: ﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾.**

**وهؤلاء حقت عليهم كلمة العذاب لأنهم كذبوا كلمات الله وردوا أيدي المرسلين إلى أفواههم ولم يستمعوا كلماتهم وحكمتهم، ﴿وَلا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ \* إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ \* وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾، فعند هؤلاء كل آية مؤولة جن .. سحر .. أو أي شيء آخر حتى يروا العذاب الأليم، ﴿وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾، ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾.**

**وفي النهاية وعندما يقف المكذبون على حافة جهنم، يتذكرون كيف واجهوا المرسلين واتهموهم بأنهم سحرة، فيأتيهم النداء لينبههم إلى عاقبتهم المخزية: ﴿أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ﴾.**

حقیقت این است که آنچه انتظار می‌رود، روی گردانیدن از نشانه‌ی مادی می‌باشد؛ همان طور که از نشانه‌های نفسانی و آفاقی ملکوتی روی‌گردانی حاصل شد؛ از این رو که تکذیب‌کنندگانِ ملکوتِ آسمان‌ها و غیب خداوند سبحان و متعال و کلمات خداوند در رؤیای صادقه، به طور قطع و یقین انسان‌های وارونه شده‌ای هستند. خداوند متعال می‌فرماید: «**سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ**»[[92]](#footnote-92) (**آن کسانی را که به ناحق در زمين سرکشی می‌‌کنند، زودا که از آيات خويش روي‌گردان سازم، چنان که هر آيتی را که بينند ايمان نياورند و اگر طريق هدايت بينند آن را برنگیرند و اگر طريق گمراهی بينند از آن راه بروند؛ زيرا اينان آيات را دروغ انگاشتند و از آن غفلت ورزيدند**).

اینها کسانی هستند که کلمه‌ی عذاب بر آنها محقق شده است؛ به این دلیل که کلمات خداوند را تکذیب نمودند و انگشت سکوت بر دهان فرستادگان نهادند و سخنان و حکمت‌شان را نشنیدند. «**وَلا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ \* إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ \* وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ**»[[93]](#footnote-93) (**و از آنان که آيات خدا را تکذيب می‌کنند مباش که در زمره‌ی زيان‌کنندگان باشی \* کسانی که سخن پروردگار تو در باره‌ی آنان تحقق يافت، ايمان نمی‌آورند \* هر چند هر گونه معجزه‌ای بر آنان آشکار شود تا آنگاه که عذاب دردآور را بنگرند**). در این هنگام است که همه‌ی نشانه‌ها با جنّ.... سحر.... یا هر چیز دیگری تأویل می‌شود؛ تا اینکه عذاب دردناک را ببینند. «**وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ**»[[94]](#footnote-94) (**و گفتند: هر آیه و نشانه‌ای برای ما بیاوری تا ما را با آن جادو کنی، هرگز مؤمن به تو نخواهیم بود**) و «**وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ**»[[95]](#footnote-95) (**و اگر آیه و نشانه‌ای ببينند، روی بگردانند و گويند: جادويی است پیوسته**).

در نهایت و هنگامی که کافران بر لبه‌ی جهنم می‌ایستند، به یاد می‌آورند که چگونه با فرستادگان برخورد کردند و آنان را به جادوگر بودن متهم نمودند. ندایی بر ایشان می‌آید تا آنان را متوجه عاقبت خوارکننده‌شان نماید: «**أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ**»[[96]](#footnote-96) (**آيا اين جادو است؟! يا شما نمی بينيد؟!**).

**\*\*\***

**إضاءة من أسباب العذاب**

**العذاب الإلهي لأمة ما في زمن ما أمر عظيم لا يكون إلا بعد أن تذهب الأمة بالانحراف العقائدي والتشريعي بعيداً، وينكس معظم أبنائها ويمسون يرون المقاييس مقلوبة، (يرون المنكر معروفاً والمعروف منكراً)، وبعد أن يرسل رسول يبين للناس الانحراف والباطل الذي تواضعوا على قبوله والعمل به، ثم يكذب أبناء الأمة الرسول ويعرضوا عنه لا مبالين أو مستهزئين. إذن فأسباب العذاب هي الانحراف والفساد، إضافة إلى رفض أي محاولة إصلاح لهذا الانحراف وتكذيب رسل الله سبحانه وتعالى.**

**روشنگری از دلایل و موجبات عذاب**

عذاب الهی برای هر امتی و در هر زمانی، رخداد بزرگی است که فقط پس از این اینکه امت به سوی انحرافات عمیق عقایدی و تشریعی رفته باشند، واقع می‌گردند؛ هنگامی که بیشترشان وارونه‌ شده‌، مقیاس‌ها را وارونه می‌بینند (منکر را معروف و معروف را منکر می‌بینند). همچنین پس از این رخ می‌دهد که فرستاده‌ای، فرستاده می‌شود تا برای مردم انحراف و باطلی را که پذیرفته‌اند و به آن عمل می‌کردند، بیان کند و سپس اعضای این جامعه، فرستاده را تکذیب می‌کنند، از او روی‌گردان می‌شوند و به او اعتنایی نمی‌کنند یا به مسخره کردن و استهزا روی می‌آورند. بنابراین، علت وقوع عذاب، انحراف و فساد، مُضاف بر نپذیرفتن هر گونه تلاشی برای اصلاح این انحراف، و تکذیب فرستادگان خداوند سبحان و متعال می‌باشد.

**والانحراف العقائدي أو التشريعي في أي أمة، لا يمكن أن يحصل إلا إذا تصدى له علماء الدين في تلك الأمة، لأن عامة الناس لا يمكن أن يقوموا بحرف الشريعة وإقناع غيرهم بقبول هذا التحريف، ولما كان التحريف لا يتسنى لغير العلماء، فلا بد أن يكون المحرِّف منهم عادة، بل هو غالباً كبيرهم الذي إليه يرجعون، ثم يحافظ على هذا الانحراف جماعة من هؤلاء العلماء غير العاملين في الفترة التي تلي هذا التحريف. أما الفساد الأخلاقي فهو عادة يستشري بين الناس مع وجود الطاغوت المفسد، وخلو الساحة من العلماء الربانيين المخلصين أو قلتهم وقلة من ينصرهم، بل ووجود العلماء غير العاملين المنكبين على الشهوات والذين بسيرتهم المخزية يحرفون الناس عن الصراط المستقيم، بل ويسببون نفور كثير من الناس من الدين، ورفضهم تعاليم الأنبياء والأوصياء، لأنهم يظنون أنها تعاليم هؤلاء العلماء الفاسدين، وهؤلاء الذين يَنْفرون من الدين، أهون بكثير من أولئك الذين يقلدون هؤلاء العلماء الفاسدين، ويتابعونهم في انحرافهم دونما محاولة نقد أو نظر في هذا الانحراف، بل دون أي محاولة اعتراف بهذا الواقع المخزي لهؤلاء العلماء الفاسدين، وان كان واقعهم بيناً جلياً لا يحتاج إلى البحث والنظر لمعرفته، وهؤلاء المقلدون عميان لا يرون إلا ما يرى علماؤهم غير العاملين الفاسدين، ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ﴾.**

امکان ندارد انحراف عقایدی یا تشریعی در هر امتی به وجود آید، مگر اینکه علمای دین در آن امت عهده‌دار این موضوع باشند؛ چرا که امکان ندارد عامه‌ی مردم در شریعت تحریف ایجاد کنند و دیگران را بتوانند در پذیرفتن این تحریف، قانع نمایند. حال که انحراف از طرف غیرعلما امکان‌پذیر نیست، وجود داشتن تحریف کننده از میان آنان، عادی است و حتی در اغلب موارد، بزرگِ آنان می‌باشد؛ کسی که به سوی او رجوع می‌کنند و پس از آن، گروهی از این علمای بی‌عمل در مدت زمانی که این تحریف صورت می‌گیرد، از آن محافظت می‌نمایند. اما فساد اخلاقی، سنّتی است که با وجود طاغوت فسادگر و خالی شدن میدان از علمای ربّانی مخلِص و یا کم شدن آنها و کم شدن یاریگرانشان و حتی با وجود داشتن علمای بی‌عمل که در شهوت‌ها فرو غلتیده‌اند، رواج پیدا می‌کند؛ کسانی که با رفتار خوار‌کننده‌ی خود، مردم را از راه مستقیم بازمی‌دارند و حتی باعث بیزار شدن تعداد بسیاری از مردم از دین و نپذیرفتن آموزه‌های پیامبران و اوصیا، می‌شوند؛ چرا که مردم گمان می‌کنند این آموزه‌ها، آموزه‌های این علمای فاسد می‌باشد. کسانی که از دین بیزار می‌شوند، بسیار ساده‌‌تر از افرادی هستند که از این علمای فاسد تقلید و از انحرافشان دنباله‌روی می‌کنند، بدون اینکه هیچ نقد یا نظری در مورد این انحراف داشته باشند و حتی بدون هیچ تلاشی برای اعتراف به این واقعیت خوارکننده برای علمای فاسد؛ هر چند واقعیت آنان روشن و واضح باشد و به کنکاش و نظریه‌پردازی برای شناختش نیازی وجود نداشته نباشد. این تقلیدکنندگان نابینا، چیزی جز آنچه علمای بی‌عمل فاسدشان می‌بینند، نمی‌بینند. «**وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ**»[[97]](#footnote-97) (**و چون به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنيد، گويند: نه، ما از آيينی که پدران خود را بر آن يافته‌ايم پیروی می‌کنيم اگر چه شيطان آنها را به عذاب آتش فراخوانده باشد**).

**ومع هذا الواقع الجاهلي لا نحتاج إلى الكثير لنعرف النتيجة التي يقصها علينا القران، وهي تكذيب المصلحين المرسلين من الله سبحانه تعالى: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ \* قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ \* قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلالةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.**

با وجود چنین واقعیت جاهلانه‌ای، به چیز زیادی نیاز نداریم تا نتیجه‌ای که قرآن برای ما بیان می‌کند را بشناسیم؛ یعنی تکذیب فرستادگان اصلاح‌گر از سوی خداوند سبحان و متعال: «**لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ \* قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ \* قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلالةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ**»[[98]](#footnote-98) (**نوح را بر قومش به رسالت فرستاديم. گفت: ای قوم من، الله را بپرستيد، شما را خدايی جز او نيست، من از عذاب روزی بزرگ بر شما بيمناکم \* مهتران و بزرگان قومش گفتند: ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بينيم \* گفت: ای قوم من، گمراهی را در من راهی نيست، و من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانيان هستم**).

**وتتوالى الرسالات ويتكرر موقف العلماء غير العاملين ومقلديهم من الأنبياء والمرسلين (ع) ﴿وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً ……﴾ ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ برسالته ﴿مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ﴾ علماء متكبرون يظنون أن كل من لا يواكب مسيرتهم في السفسطة الشيطانية سفيه ﴿وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، ﴿وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً ………﴾، ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ \* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾، ﴿وَلُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾.**

رسالت‌ها پی در پی می‌آیند و موضع‌گیری علمای بی‌عمل و تقلیدکنندگان آنها نسبت به پیامبران و فرستادگان(ع) تکرار می‌ شود. «**وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً**....» (**و به سوی عاد، برادرشان هود را فرستادیم**....) ، «**قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا**» (**بزرگانی که کافر شدند گفتند**) ـ‌ به رسالت او کافر شدند‌ـ «**مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ**» (**از قومش (گفتند:) ما تو را در سفاهت و بی‌خردی می‌بینیم**)؛ بزرگان متکبر گمان می‌کنند هر کسی که در مسیرشان در سفسطه‌ی شیطانی‌شان، آنها را همراهی نکند، سفیه و نادان است. «**وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ**»[[99]](#footnote-99) (**و پنداريم که از دروغگويان باشی \* گفت: ای قوم من، در من نشانی از بی‌خردی نيست، و من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانيان هستم**). «**وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً**....»[[100]](#footnote-100) (**و بر قوم ثمود، برادرشان صالح را**....). «**قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ \* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ**»[[101]](#footnote-101) (**مهتران قومش که گردنکشی می‌کردند به زبون‌شدگان قوم که ايمان‌آورده بودند گفتند: آيا می‌دانيد که صالح از جانب پروردگارش آمده است؟ گفتند: ما به آنچه به آن فرستاده شده است، ايمان داريم \* گردنکشان گفتند: ما به کسی که شما ايمان آورده‌ايد، کافر هستیم**). «**وَلُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ**»[[102]](#footnote-102) (**و لوط آنگاه که به قوم خود گفت: چرا کاری زشت می‌کنيد که هيچ کس از مردم جهان پيش از شما انجام نداده است**؟).

**حتى الطواغيت ربما ترق قلوبهم لحال يتيم جائع أو أرملة مكسورة الجناح، وهؤلاء الشاذون علماء الضلالة غير العاملين وأتباعهم أصحاب الجمعيات اللاخيرية وغيرهم - لعنهم الله وأخزاهم وأظهر عارهم في هذه الحياة الدنيا وكللهم به على رؤوسهم العفنة - يقومون باستغلال الأرملة والمساكين لتحصيل الأموال وجمعها ثم نهبها باسم هؤلاء المظلومين المستضعفين، وإذا أعطوهم منها فالقليل وبأساليب رخيصة، و والله إني لأستحي أن أصرح بها، وأعجب كيف يفعلها هؤلاء الأراذل قوم لوط في هذا الزمان، فأحدهم سود الله وجهه في الدنيا والآخرة عمره ناهز الستين، تأتيه امرأة فيغلق عليها الباب ويدعوها إلى الفاحشة باسم المتعة، والآخر يتزوج فتاة في العشرين وعمره ناهز السبعين، وهؤلاء الشاذون عبيد الشهوات يركبون أحدث السيارات ويضعون الحرس، ولا أدري مما يخاف هؤلاء الجبناء علماء الضلالة الخونة، ويسكنون بيوتاً فارهة مؤثثة بأرقى أثاث.**

چه بسا دل طاغوتیان به حال یتیم گرسنه یا بیوه‌زن و بی‌سرپرست به رحم آید، ولی این علمای گمراهی بی‌عملِ منحرف و پیروانشان از مجامع و هیأت‌های نزدیک به آنها و سایرین که خداوند لعنت و خوارشان کند و ننگ و عارشان را در این زندگی دنیا آشکار نماید و تاج متعفّن بر سرهای گندیده‌شان نَهَد، از بیوه‌زنان و بینوایان سوء استفاده می‌کنند تا اموالی به دست آورند و گردآوری کنند و سپس آنها را به نام این ستمدیدگانِ ضعیف، غارت و چپاول نمایند؛ اگر مقداری هم به آنان بدهند، اندک، آن هم با روش‌های پست و حقیر خواهد بود. به خدا سوگند، من حتی از بیان کردن چنین چیزی، حیا دارم. تعجب می‌کنم چگونه این اراذلِ قوم لوط در زمانه‌ی ما، چنین عملی را انجام می‌دهند! یکی از آنان که خداوند صورتش را در دنیا و آخرت سیاه کند، در حالی که عمرش به شصت سال می‌رسد، خانمی نزدش آمد؛ درب را به روی او بست و او را به نام مُتعه به زنان و کار زشت دعوت می‌نماید. دیگری با دختری بیست ساله ازدواج می‌کند، در حالی که عمرش نزدیک به هفتاد سال می‌باشد. این منحرفانِ بندگانِ حقیرِ شهوت، اتومبیل‌های آخرین سیستم سوار می‌شوند و نگهبان استخدام می‌کنند. نمی‌دانم این علمای گمراهی ترسو و خیانت‌کار از چه چیزی هراس دارند در حالی که در خانه‌های بزرگ با مبلمان‌های گران‌قیمت و گران‌ترین اثاثیه‌ها زندگی می‌کنند.

**هؤلاء هم أتباع معاوية (لعنه الله) وبقية آل أبي سفيان، ورسول الله منهم براء و إن ادعوا الانتساب إليه (ص)، وجواب هؤلاء المنكوسين وجواب قوم لوط واحد لمن يدعوهم إلى الإصلاح وهو: ﴿أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾. ﴿وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً﴾، ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾، يستعملون مع شعيب (ع) الإغراء بالمال والمداهنة والمدح الرخيص، بل والتذلل والظهور بصورة الحمل الوديع، ﴿أَصَلاتُكَ تَأْمُرُك﴾، ﴿إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾، يؤكدون بقوة نحن على يقين من رشدك وحلمك وتصرفاتك، ولكن بعد لحظات لما لم ينفع المدح الرخيص والإغراء مع شعيب (ع)، ابتدأت مرحلة جديدة ﴿قَالَ الْمَلَأُ﴾ الملأ علماء السوء أعداء الأنبياء على الدوام ﴿الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾.**

این‌ها دنباله‌روهای معاویه که خداوند لعنتش کند، و باقی‌ماندگان خاندان ابو سفیان می‌باشند و رسول خدا از اینها بیزار است، هر چند ادعای انتساب به ایشان را داشته باشند. پاسخ این افراد وارونه شده و پاسخ قوم لوط به کسی که آنان را به اصلاح دعوت می‌کند، یکسان است: «**أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ**»[[103]](#footnote-103) (**آنها را از قريه‌ی خود برانيد که آنان مردمی هستند که پاکیزگی می‌جويند**). «**وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً**»[[104]](#footnote-104) (**و بر مردم مَدَين، برادرشان شعيب را فرستاديم**). «**قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيد**»[[105]](#footnote-105) (**گفتند: ای شعيب، آيا نمازت به تو فرمان می‌دهد که ما آنچه را پدرانمان می‌پرستيدند، ترک گوييم، يا در اموال خود آنچنان که خود می‌خواهيم تصرّف نکنيم؟! به راستی تو مردی بردبار و خردمند هستی**). با شعیب اینگونه برخورد می‌کنند: فریب‌کاری با مال، و چرب‌زبانی و چاپلوسیِ پست و حقیرانه؛ حتی با فروتنی و با ظاهری آرام و ملایم «**أَصَلاتُكَ تَأْمُرُك**» (**آیا نمازت تورا فرمان می‌دهد**) «**إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ**» (**به راستی که تو بردبار و خردمند هستی**). قاطعانه تأکید می‌کنند که ما به حکمت و خرد و صبر تو و رفتارهای تو یقین داریم، ولی پس از لحظاتی که چاپلوسیِ پست و حقیرانه‌شان و فریب دادن شعیب سودی ندارد، مرحله‌ی جدیدی آغاز می‌شود: «**قَالَ الْمَلَأُ**» (**بزرگان گفتند**)، بزرگان، همان علمای بی‌عمل هستند که دشمنان همیشگی پیامبران می‌باشند. «**الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا**»[[106]](#footnote-106) (**که سرکشی و تکبر پيشه کرده بودند، گفتند: ای شعيب، تو و کسانی را که به تو ايمان آورده‌اند از قريه‌ی خويش می‌رانيم مگر آنکه به آيين ما بازگردید**).

**\*\*\***

**إضاءة من مقدمات العذاب**

**إذا تمت أسباب العذاب، وكذب الرسول واستهزأ به القوم وخصوصاً علماء السوء ومقلديهم العميان، بدأت مرحلة جديدة وهي مقدمات العذاب، وهي كمقدمات العاصفة الهوجاء التي تبدأ بنسيم طيب يركن إليه الجاهل ويظن انه سيدوم، ولكن بعد لحظات تصل الريح العاصف التي تدمر كل شيء بإذن ربها، ﴿فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُون﴾.**

**بداية العذاب بإقبال الدنيا على أهلها الذين كذبوا الرسل، ﴿فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ وذلك لسببين:**

**روشنگری از مقدمات عذاب**

هنگامی که دلایل و موجبات عذاب کامل و فرستاده تکذیب شد و مردم ـ‌مخصوصاً علمای بی‌عمل و مقلدان کوردل‌شان‌ـ او را به سخره گرفتند، مرحله‌ی جدیدی آغاز می‌شود: مقدمات عذاب؛ درست مانند مقدمات طوفان سهمگینی که ابتدا با نسیم خوش‌آیندی که نادان به آن تکیه می‌کند و گمان می‌کند استمرار دارد، آغاز می‌شود، ولی پس از لحظاتی به تُند بادی تبدیل می‌شود که با اجازه‌ی پروردگارش همه چیزها را از زیر و رو می‌کند. «**فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُون**»[[107]](#footnote-107) (**درب‌های هر چیزی را به رويشان گشوديم تا از آنچه يافته بودند شادمان گشتند، پس به ناگاه فرو گرفتيمشان و همگان نوميد گرديدند**).

شروع عذاب، رو کردن دنیا به اهلش که فرستادگان را تکذیب نموده‌اند، می‌باشد. «**فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ**» (**درب‌های هر چیزی را به رويشان گشوديم**)؛ به دو دلیل:

**الأول هو إغراقهم في الشهوات والملذات وزخرف الدنيا بعد أن ركنوا إليه، وأمسى هو مبلغهم من العلم لا يعدونه إلى سواه، وليزدادوا غفلة إلى غفلتهم ﴿وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾.**

**والثاني ليعظم عذابهم النفسي، لمّا ينـزل بهم العذاب الإلهي الدنيوي، وذلك عندما يفارقون الدنيا التي أقبلت عليهم واستقبلوها بالأحضان، ﴿فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا﴾، دونما تفكر أو تدبر لحالهم المخزي، وهم يرزحون تحت ظل طاغوت محتل متسلط، وكأنهم لم يسمعوا الحديث القدسي: (يا ابن عمران، إذا رأيت الغنى مقبلاً فقل ذنب عجلت عقوبته) ، وهكذا الغافلون دائماً يظنون أن الدنيا التي أقبلت عليهم مكافأة لهم، والنعمة والنعيم ثمناً لأتعابهم، وهي في الحقيقة النسيم الذي يسبق العاصفة !! وهي في الحقيقة ذنب عجلت عقوبته!!**

**اول**: غرق شدن آنها در شهوات و خوشی‌ها و زینت‌های دنیا، البته پس از آنکه به آن تکیه کردند و دنیا نهایت بهره‌ی علمی آنان شد تا آنجا که فراتر از آن چیزی را نبینند و غفلتی بر غفلت‌هایشان اضافه کنند. «**وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ**»[[108]](#footnote-108) (**و به آنها مهلت دهم، که تدبير من استوار است**).

**دوم**: تا هنگامی زمانی که عذاب الهی دنیوی بر آنها فرستاده می‌شود، عذاب نفسانی آنان افزایش یابد؛ یعنی هنگامی که از دنیایی که به آنان رو کرده است و با آغوش باز از آن استقبال کرده‌اند، جدا می‌شوند: «**فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا**» (**به چیزهایی که به آنان داده شد است، شادمان شدند**)؛ بدون اینکه نسبت به وضعیت ننگ‌آورشان تفکّر و تعقّلی داشته باشند، در حالی که زیر سایه‌ی طاغون اِشغالگرِ مسلّط ناتوان شده‌اند و گویا این حدیث قدسی را نشنیده‌اند: «**يَا ابن عمران، إِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلا فَقُلْ: ذَنْبٌ عُجِّلَتْ عُقُوبَتُهُ**» (**ای فرزند عمران! آن هنگام که دیدی بی‌نیازی به تو روی آورد، بگو: گناهی است که عقوبتش نزدیک شده است**). اینچنین در غفلت همیشگی به سر می‌برند و گمان می‌‌کنند دنیایی که به آنها رو کرده است، پاداش آنان، و این نعمت و آسایش، حاصل دسترنج‌شان می‌باشد؛ ولی در واقع نسیم پیش از طوفان و گناهی است که عقوبتش فرار سیده است!! [[109]](#footnote-109)

**أحمد الحسن**

**26 صفر 1425 هـ.ق**

**النجف الأشرف**

**والحمد لله رب العالمين**

\*\*\*

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع) / العدد (40)

**إضاءات من دعوات المرسلين**

**(عليهم السلام)**

**الجزء الثالث - القسم الأول**

**السيد أحمد الحسن**

**الطبعة الاول**

**1438هـ - 2017 م- 1396 ش**

لمعرفة المزيد حول موضوع اليماني يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

[www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org)



**والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين.**

**إضاءات من مسيرة يوسف (ع)**

**يوسف (ع) نبي مرسل إلى بني إسرائيل وغيرهم، وقد أقر رسالته وآمن به بعض أهل مصر، ومنهم بعض أفراد العائلة الحاكمة، وهذا مؤمن آل فرعون يُذكِّر فرعون مصر وملأه في زمن رسالة موسى (ع) بيوسف (ع) ورسالته ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾.**

**وها هو يوسف (ع) يصدع بدعوته في أصعب الظروف وهو في السجن: ﴿يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ ، بل ويتعرض لدين الملك بشدة دون أن يكون للسجن وإحاطة زبانية فرعون به أي تأثير يجعل يوسف (ع) على الأقل ليّناً أو مداهناً في تحطيم الأصنام البشرية التي ألهها المصريون، بل ها هو يحمل فأسه ويحطم الأصنام البشرية كما حطم جده إبراهيم (ع) أصنام الحجارة ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾.**

**روشنگری‌هایی از مسیر یوسف(ع)**

یوسف پیامبری فرستاده‌شده (مُرسَل) به سوی بنی‌اسرائیل و سایرین می‌باشد. برخی از مردم مصر به رسالتش اِقرار نمودند و به او ایمان آوردند و حتی برخی از آنان، از خاندان حکومتی نیز بودند. این مؤمن آل فرعون است که فرعون مصر و بزرگان او در زمان رسالت موسی را به یوسف و رسالتش یادآور می‌شود. «**وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذَلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ**»[[110]](#footnote-110) (**و يوسف پيش از اين با دلايل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بوديد. چون يوسف بمُرد، گفتيد: خداوند پس از او ديگر پيامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کارِ شک‌آورنده را اينگونه گمراه می‌سازد**).

این یوسف است که در سخت‌ترین شرایط یعنی زندان، دعوتش را پِی می‌گیرد: «**يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**»[[111]](#footnote-111) (**ای هم‌زندانی‌ها، آيا خدايان متعدد بهتر است يا الله آن خداوند واحدِ قهّار؟**) و حتی با شدّت به دین پادشاه متعرض می‌شود، بدون اینکه زندان و احاطه داشتن نیروهای پلیسی فرعون بر او، کوچک‌ترین تأثیری بر او داشته باشد تا یوسف را در موقعیتی قرار دهد که حداقل در شکستن بت‌های بشرگونه که مصریان به عنوان خدا برگرفتند، نرمی یا سستی به خرج دهد؛ بلکه او تبرش را به دوش می‌کِشد و بت‌های بشری را در هم می‌شکند، همان طور که جدش ابراهیم بت‌های سنگی را در هم شکست. «**مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ**»[[112]](#footnote-112) (**شما غیر از خداوند يکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدرانتان آنها را اینگونه خوانده‌ايد و خداوند حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است، نمی‌پرستید. هیچ حکمی جز حکم خدا نيست. فرمان داده است که جز او را نپرستيد. اين است دين راست و استوار ولی بيشتر مردم نمی‌دانند**).

**والحقيقة أن الله سبحانه وتعالى لم يتعرض في القرآن لدعوة يوسف (ع) كنبي مرسل داع إلى التوحيد ويطلب من قومه الإيمان به، كما تعرض لباقي دعوات الأنبياء، بل إن هذه الجهة تكاد تكون غير ملحوظة في سرد مسيرة يوسف (ع) إلا بقدر قليل يبين رسالة يوسف (ع) من الله وأنها رسالة إبراهيمية، فلا نجد في القرآن كيف أن يوسف (ع) دعا قومه، وكيف جادلهم، وماذا ردوا عليه وما هو حال المؤمنين بيوسف (ع)، وما هو ... وما هو ... أسئلة كثيرة ربما تجد أجوبتها في القرآن إذا كان الأمر يتعلق بالأنبياء المذكورين في القرآن غير يوسف (ع)، ومع إن سورة طويلة في القرآن اختصت في سرد مسيرة النبي المرسل يوسف (ع).**

حقیقت این است که خداوند سبحان و متعال آنگونه که به دعوت‌های سایر پیامبران پرداخته است، به دعوت یوسف به عنوان نبی فرستاده‌شده که دعوت‌کننده به سوی توحید است و از قومش ایمان آوردن به آن را درخواست می‌کند، نپرداخته است؛ بلکه گویی این جنبه در حکایت کردن مسیر یوسف قریباً به چشم نمی‌خورد، مگر به اندازه‌ای اندک که بیان می‌کند رسالت یوسف از سوی خداوند است و اینکه رسالتی ابراهیمی می‌باشد. در قرآن نمی‌بینیم که یوسف چگونه قومش را دعوت می‌کند و به چه ترتیبی با آنان به بحث و جِدال می‌پردازد، آنها چه پاسخی به او می‌دهند و وضعیت مؤمنین به یوسف چگونه می‌باشد و چه.... و چه.... پرسش‌های بسیاری که چه بسا اگر مربوط به پیامبران ذکر شده در قرآن غیر از یوسف باشند، پاسخشان را در قرآن خواهیم یافت؛ با این وجود، سوره‌ای طولانی در قرآن به حکایت روندِ حرکت پیامبر مرسَل ـ‌یوسف‌ـ اختصاص دارد.

**فلماذا ترك القرآن التعرض لتفاصيل رسالة يوسف (ع) كما تعرض لتفاصيل رسالات الأنبياء (ع) ؟**

**والجواب: إن سرد القصص في القرآن يراد منه أن يتعظ الناس ولا يعيدوا الكرة مرة بعد أخرى، فموسى (ع) تذكر قصته في القرآن أكثر من مرة، وكل مرة يراد منها إعطاء صورة للقارئ تختلف عن سابقتها، وبهذا تكتمل عنده الصورة، بل ويصبح يعرف موسى (ع) إذا رآه من الأمام أو الجانب أو الخلف، والهدف القرآني ليس موسى بن عمران (ع) بعينه، بل الذي يأتي ويمثل موسى (ع)، وفي قصة يوسف (ع) فإن الهدف هو النبوة، بل بالخصوص الرؤيا، وكونها طريقاً لوحي الله سبحانه وتعالى، فالمراد لفت الانتباه إلى علاقة الرؤيا بيوسف الآتي، يوسف آل محمد (المهدي)، بل وان الملأ ( العلماء غير العاملين ) سيقولون عنها أَضْغَاثُ أَحْلامٍ، كما أن ملأ فرعون ﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلامِ بِعَالِمِينَ﴾.**

چرا قرآن توضیح تفاصیل رسالت یوسف را به آن صورت که جزئیات رسالت‌های سایر پیامبران را بیان فرموده، ترک گفته است؟!

و پاسخ: منظور از حکایت کردن داستان‌ها در قرآن، درس گرفتن مردم و تکرار نکردن دوباره‌ی آن برخوردها می‌باشد. داستان موسی چندین جا در قرآن ذکر شده است و در هر مرتبه شکلی را برای خواننده تداعی می‌کند که با صورت پیشین تفاوت دارد؛ به این ترتیب تمام ترکیب برای خواننده کامل می‌شود و حتی تا آنجا پیش می‌رود که اگر موسی را از پیش رو یا از کنار یا از پشت سر ببیند، او را خواهد شناخت. هدف قرآن، خود شخصیتِ موسی بن عمران نمی‌باشد؛ بلکه کسی است که می‌آید و تمثیلی از موسی می‌باشد. در داستان یوسف، هدف، نبوت و پیامبری و علی‌الخصوص رؤیا است و اینکه راهی برای وحی خداوند سبحان و متعال می‌باشد. بنابراین منظور، توجه دادن به ارتباط رؤیا با یوسفی که خواهد آمد ـ‌یوسف آل محمد (مهدی)‌ـ می‌باشد؛ اما بزرگان ـ‌علمای بی‌عمل‌ـ در مورد آن خواهند گفت: خواب‌های پریشان است؛ همان طور که بزرگان فرعون چنین گفتند «**قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلامِ بِعَالِمِينَ**»[[113]](#footnote-113) (**گفتند: اينها خواب‌های آشفته است و ما را به تعبير اين خواب‌ها، آگاهی نيست**).

اینها روشنگری‌هایی است «....**آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ**»[[114]](#footnote-114) (....**نشانه‌ای ساختيم؛ آيا هيچ پند گيرنده‌ای هست؟**).

**\*\*\***

**إضاءة من رؤيا يوسف (ع)**

**﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لَأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾.**

**الأحد عشر كوكباً إخوة يوسف (ع)، والشمس والقمر يعقوب وأم يوسف راحيل. رآهم يوسف في الرؤيا ساجدين له، فما هو هذا السجود، وكيف وقع، وهل يصح السجود لغير الله، وإذا كان لا يصح فما معنى سجودنا للكعبة وهي حجارة، وما معنى سجود الملائكة لآدم وهو إنسان مخلوق، وما معنى سجود إخوة يوسف ويعقوب وهو نبي، وأم يوسف ليوسف (ع) ؟!**

**المرتكز في الأذهان عن السجود هو وضع الجبهة على الأرض، أو الانحناء ووضعها على شيء منخفض عنها، والمراد منه هو بيان الخضوع والتذلل والطاعة للمسجود له، وربما كان السجود بالإيماء له بالرأس أو حتى برموش العين، كما هو حال العاجز عنه بالصلاة.**

**روشنگری از رؤیای یوسف(ع)**

«**إِذْ قَالَ يُوسُفُ لَأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ**»[[115]](#footnote-115) (**آنگاه که يوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب يازده ستاره و خورشيد و ماه را ديدم، ديدم که سجده‌ام می‌کنند**).

یازده ستاره، برادران یوسف، و خورشید و ماه، یعقوب و راحیل ـ‌مادر یوسف‌ـ می‌باشند. یوسف آنان را در رؤیا دید که برای او سجده می‌گذارند. این سجده چیست؟ چگونه رخ داد؟ و آیا سجده برای غیر خداوند صحیح است؟ اگر صحیح نیست، پس معنای سجده‌ی ما برای کعبه چیست، در حالی که کعبه از سنگ می‌باشد. معنای سجده‌ی فرشتگان به آدم چه بود؛ در حالی که او انسانی آفریده‌شده بود. سجده‌ی برادران یوسف و یعقوب ـ‌که پیامبر بود‌ـ و مادر یوسف برای یوسف چه معنایی دارد؟!

آنچه از سجده در ذهن‌ها متبادر می‌شود، قرار دادن پیشانی بر روی زمین، یا خم شدن و قرار دادن پشانی بر چیزی پایین‌تر از آن می‌باشد، و مراد از سجده، بیان خضوع و فروتنی و اطاعت از کسی است که برایش سجده می‌شود. چه بسا سجده تنها با اشاره‌ی با سر یا با پلک‌ها به او انجام شود؛ همان طور که وضعیت فرد ناتوان از سجده در نماز، اینگونه است.

**والحقيقة، أن الإنسان الخاضع الذليل لله والمطيع لأمر الله ساجد في كل أحواله، نائماً وقائماً وقاعداً وماشياً. والإنسان الذي لا يخضع لله ولا يتذلل لله ولا يطيع أمر الله، ليس بساجد وإن وضع جبهته على الأرض. فالسجود الحقيقي - إذن - هو الطاعة وامتثال الأمر الإلهي، وربما تم دون وضع الجبهة على الأرض، وربما لا يتم بوضع الجبهة على الأرض.**

**فإبليس لم يرفض السجود لله، (بل له سجدة ستة آلاف عام) ، ولكنه رفض أن تكون قبلته في السجود لله آدم (ع)، فهو في حقيقة أمره متكبر على الله وليس بخاضع ولا متذلل ولا مطيع لأمر الله. وهو من الساجدين لله الذين حق عليهم العذاب؛ لأنه لم يتخذ القبلة التي أمره الله أن يتخذها، ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوُابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾.**

حقیقت این است که انسان، خاضع و ذلیل خداوند است و در تمامی حالاتش سجده‌گزار او و مطیع فرامین الهی می‌باشد؛ در حالت خوابیده، ایستاده، نشسته و راه رفتن. انسانی که برای خداوند خضوع نمی‌کند و برای خداوند خوار و ذلیل نمی‌شود و از دستور او اطاعت نمی‌کند، سجده‌گزار نیست؛ هرچند پیشانی‌اش را بر زمین بِنَهد. بنابراین، سجده‌ی واقعی، اطاعت و گردن نهادن به دستورات الهی می‌باشد؛ چه بسا بدون قرار دادن پیشانی بر زمین به طور کامل انجام شود و چه بسا با وجود قرار دادن پیشانی بر زمین، به خوبی به انجام نرسد.

ابلیس سجده برای خداوند را ترک نکرد «**بلکه سجده‌ای داشت که شش هزار سال به طول انجامید**»[[116]](#footnote-116)؛ ولی اینکه در سجده‌اش برای خداوند، آدم قبله‌گاه او باشد را نپذیرفت و در واقع، او نسبت به خداوند تکبّر ورزید و خاضع و ذلیل و اطاعت‌کننده از دستور خداوند نمی‌باشد. او جزو سجده‌گزارانی برای خداوند است که عذاب بر ایشان قطعی شده است؛ چرا که آن قبله‌ای را که خداوند دستور برگرفتنش را به او داده بود، نپذیرفت .«**أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوُابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ**»[[117]](#footnote-117) (**آيا نمی‌بینی که هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمين است، و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسياری از مردم، خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسياری عذاب محقق شده است، و هر که را خدا خوار سازد هيچ کرامت‌بخشی نخواهد داشت؛ زيرا خداوند هر چه بخواهد همان می‌کند**).

**فهؤلاء الذين حق عليهم العذاب يوصفون بأنهم يسجدون لله، ولكنه ليس سجوداً حقيقياً، لأنهم لم يطيعوا الله في السجود له سبحانه من حيث يريد وإلى القبلة التي أمرهم بها. وباختصار، فإن المطيع لأمر أحد طاعة مطلقة فهو عبد ساجد لهذا المطاع، ولذا قال تعالى: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ ، أي عبدوا علماءهم غير العاملين؛ لأنهم أحلوا لهم الحرام وحرموا عليهم الحلال فأطاعوهم.**

**وعن أبي بصير، قال: (سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله (عز وجل): ﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ﴾، فقال: أما والله ما دعوهم إلى عبادة أنفسهم ولو دعوهم إلى عبادة أنفسهم لما أجابوهم ولكن أحلوا لهم حراماً وحرموا عليهم حلالاً فعبدوهم من حيث لا يشعرون) . وعن أبي عبد الله (ع): (من أطاع رجلاً في معصية فقد عبده) .**

این کسانی که عذاب بر آنها محقق شده است، با صفت سجده‌گزار برای خداوند، توصیف شده‌اند؛ ولی نه سجده‌ای حقیقی؛ چرا که در سجده‌ی برای خداوند سبحان، آن گونه که خداوند می‌خواهد از او اطاعت نمی‌کنند و به سوی قبله‌ای که آنها را به آن دستور فرموده است، سجده به جا نمی‌آورند.

به طور خلاصه، کسی که به طور کامل از فرمان شخص دیگر اطاعت کند، بنده‌ی سجده‌گزار این اطاعت‌شونده محسوب می‌گردد. از همین رو خداوند متعال می‌فرماید: «**اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِ**»[[118]](#footnote-118) (**اَحبار و راهبان خويش را به جای الله به خدايی گرفتند**)؛ یعنی علمای بی‌عمل خودشان را عبادت کردند؛ چرا که آنها حرام را برایشان حلال، و حلال را حرام نمودند و آنها نیز اطاعت کردند.

از ابو بصیر نقل شده است: از ابا عبدالله در خصوص این سخن خداوند عزوجل پرسیدم: «**اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ**» (**حبرها و راهبان خويش را به جای الله به خدايی گرفتند**)؟ فرمود: «**به خدا سوگند آنها را به عبادت خویشتن دعوت نکردند که اگر می‌کردند، مردم اجابتشان نمی‌نمودند ولی حلال را بر آنان حرام کردند و حرام را حلال و به این صورت، آنها را پرستیدند، به گونه‌ای که خود احساس نمی کردند**»[[119]](#footnote-119).

و از ابا عبدالله امام صادق روایت شده است که فرمود: «**کسی که مردی را در در معصیتی اطاعت کند، او را پرستیده است**»[[120]](#footnote-120).

**فمن يعصِ الله فهو ليس عابداً ولا ساجداً لله بقدر تلك المعصية، فإذا كانت المعصية متعلقة بالقبلة التي يتوجه إليها حال سجوده وطاعته (أي أنه اتخذ قبلة غير القبلة التي أمره الله بها)، فإنه في كل عمله عاصٍ وليس عابداً ولا ساجداً لله، (ولا تزيده سرعة السير إلا بعداً) ، قال تعالى: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيراً﴾ .**

بنابراین کسی که خداوند را معصیت کند، به اندازه‌ی آن گناه و معصیت، پرستش‌کننده و سجده‌گزار خداوند نمی‌باشد و اگر این سرپیچی و نافرمانی مربوط به قبله‌ای باشد که در وضعیت سجده و اطاعتش، به او رو می‌کند (یعنی قبله‌ای غیر از قبله‌ای که خداوند به او دستور داده است، برگزیند) چنین فردی در تمام اعمالش سرپیچی‌کننده و گناهکار است؛ نه عبادتی می‌کند و نه سجده‌ای برای خداوند می‌گزارد «**و سرعت رفتن، جز به دور شدنِ او نمی‌افزاید**»[[121]](#footnote-121). خداوند متعال می‌فرماید: «**وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيراً**»[[122]](#footnote-122) (**هر که پس از آشکار شدن راه هدايت با پيامبر مخالفت ورزد و راهی غیر از راه مؤمنان پیش گیرد، به آن سوی که پسند او است بگردانيمش و به جهنمش رسانیم، و جهنم بد سرانجامی است**).

**فهكذا إنسان تولى الشر والشيطان والظلمة، ليس على جادة الطريق التي توصل إلى الهدف، بل مستدبراً القبلة التي توصله إلى الله فتكون سرعة سيره (سجوده وعبادته وطاعته المدعاة) سبباً في إيصاله إلى هاوية الجحيم لأن كل أعماله (سجوده، عبادته، طاعته) يستقبل بها قبلة لم يأمره الله بها، بل نهاه الله عن استقبالها فيكون سجوده، عبادته طاعته، كلها مبنية على المعصية والذنب فتكون معاصياً وذنوباً.**

**فلا صام ولا صلى، بل أذنب وعصى ﴿فَلا صَدَّقَ وَلا صَلَّى \* وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى \* ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى \* أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى \* ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى﴾ ، أي إن الأَولى هو التصديق بولي الله وحجته وخليفته سبحانه (الرسول سواء كان نبياً أو وصياً)، والصلاة معه، وهي الولاية لولي الله؛ لأنها ولاية الله والسجود لولي الله، أي طاعته؛ لأنه سجود لله وطاعة لله، ودون الخضوع لولي الله لا تنفع الأعمال الظاهرية.**

اینچنین انسانی، ملازم شرارت، شیطان و ظُلمت می‌گردد و در مسیر راهی که به هدف منجر می‌شود، قرار ندارد؛ بلکه از قبله‌ای که او را به خداوند می‌رساند، روی‌گردان شده است و در نتیجه سرعت رفتنش ـ‌سجده، پرستش و اطاعت مورد ادعای او‌ـ تنها عاملی برای رسانیدن او به هاویه‌ی جحیم می‌شود؛ چرا که تمامی اعمالش (سجده، عبادت و اطاعتش) رو به قبله‌ای بوده که خداوند به آن فرمانی نداده است و حتی خداوند، او را از رو کردن به آن، باز داشته است. بنابراین سجده‌ی او، پرستش او و اطاعت او، جملگی بر سرپیچی و گناه بنا نهاده شده است و در نتیجه، او فردی گناهکار و معصیت‌کار محسوب می‌گردد.

پس نه نمازی خواند و نه روزه‌ای گرفت، بلکه گناه کرد و سرپیچی نمود. «**فَلا صَدَّقَ وَلا صَلَّى \* وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى \* ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى \* أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى \* ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى**»[[123]](#footnote-123) (**پس نه تصديق کرده است و نه نماز گزارده است \* اما تکذيب کرده و روی برگردانیده است \* آنگاه خرامان نزد کسانش رفته است \* برای تو سزاوار است، پس سزاوار است \* باز هم برای تو سزاوار است، پس سزاوار است**)؛ یعنی آنچه شایسته و سزاوار است، تصدیق و تایید کردن ولیّ خداوند و حجّت او و جانشین او سبحان و متعال (یعنی فرستاده، چه نبی باشد و چه وصی) و نماز خواندن با او می‌باشد؛ یعنی ولایت ولیّ خداوند؛ چرا که همان ولایت خداوند می‌باشد، و سجده برای ولیّ خداوند یعنی اطاعت از او؛ چرا که سجده برای خداوند و اطاعت از خداوند محسوب می‌گردد. بدون خضوع و وفروتنی در برابر برای ولیّ خدا، اعمال ظاهری، هیچ سودی دَر بَر نخواهد داشت.

**عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، قَالَ: (نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ، فَقَالَ (ع): هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ، ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾ ، ولم ينفع كفار قريش (الأحناف المنحرفين) حجهم بيت الله، ومع أنهم كانوا يلبون ، فإن تلبيتهم عند الله لم تعدُ التصفيق والتصفير، لأنها هكذا كانت تسمعها الملائكة وهكذا ترفع ﴿وَمَا كَانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾.**

**وكذلك من يصلي ولم يتخذ القبلة التي أمره الله بها، فلا تعدو صلاته التصفيق والتصفير، وحجه كذلك عند الله.**

فُضَیل از ابو جعفر امام باقر روایت می‌کند: ایشان به مردمی که دور کعبه طواف می‌کردند، نگاهی کرد و فرمود: «**در جاهلیت نیز این گونه طواف می‌کردند. به آنان دستور داده شده است که دور آن طواف کنند و سپس به سوی ما بارِ سفر بندند و ولایت و دوستی خود را به ما اعلام کنند و یاری خود را بر ما عرضه دارند**». سپس این آیه را قرائت فرمود: «**فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ**»[[124]](#footnote-124) (**دل‌های مردمان چنان کن که به سوی آنها متمایل گردد**)[[125]](#footnote-125). حج خانه‌ی خداوند توسط کفّار قریش (پیروان دین حنیف منحرف‌شده) به حال آنان سودی نمی‌بخشید، با اینکه لبیک و تلبیه می‌گفتند[[126]](#footnote-126)؛ ولی تلبیه آنان نزد خداوند، چیزی فراتر از کف زدن و سوت کشیدن نبود؛ چرا که فرشتگان آن را اینگونه می‌شنیدند و اعمالشان، اینچنین بالا می‌رفت. «**وَمَا كَانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ**»[[127]](#footnote-127) (**و نمازشان نزد خانه‌ی کعبه جز صفير کشيدن و دست زدن هيچ نبود؛ پس به پاداش انکارتان عذاب را بچشيد**).

کسی که نماز می‌خواند در حالی که قبله‌ای را که خداوند به آن دستور داده را برنگرفته است نیز به همین گونه می‌باشد؛ نمازش از کف زدن و سوت زدن فراتر نمی‌رود و حجّش نیز از نظر خداوند به همین صورت می‌باشد.

**فإذا علمنا أن الله لم ينظر إلى الأجسام منذ خلقها ، فلا يكون سجود الأجسام إلا مرشداً ودليلاً يدل على الحقيقة ويشير إليها، وهذه الحقيقة هي الطاعة وامتثال الأمر الصادر من الله سبحانه وتعالى، فإذا كان لسجود الأجسام قبلة وهي الكعبة، فلا بد أن يكون لسجود الأرواح قبلة، وقبلة الأرواح هو ولي الله (حجة الله على خلقه) فبطاعته يطاع الله وبمعصيته يعصى الله، ولذلك كان الأمر للملائكة (الأرواح) هو السجود لآدم (الإنسان الكامل). والإسلام والسجود واحد، فالإسلام هو التسليم، والتسليم هو الطاعة المطلقة، فالمسلم هو المسَّلِم لله سبحانه وتعالى، وهذا التسليم (السجود) لابد له من قبلة فقبلته هو ولي الله (حجته على خلقه)، فليس بمسلم حقيقي من أعرض عن قبلة التسليم التي فرضها الله وهي (حجة الله) المتمثلة بخليفة الله في أرضه.**

و اگر بدانیم که خداوند از زمانی که عالَم اَجسام را آفرید به آن نگاه نکرده است[[128]](#footnote-128)، سجده به سوی اجسام چیزی جز راهنما و هدایتگری که به حقیقت راهنمایی می‌کند و به آن اشاره دارد، نمی‌باشد؛ این حقیقت، همان اطاعت و گردن نهادن به دستوری است که از سوی خداوند سبحان و متعال صادر می‌شود. حال اگر برای سجده‌ی اجسام، قبله‌ای باشد ـ‌که همان کعبه است‌ـ به طور قطع برای سجده‌ی ارواح نیز باید قبله‌‌ای وجود داشته باشد؛ قبله‌گاه ارواح همان ولیّ خداوند (حجت خداوند بر آفریده‌هایش) می‌باشد. با اطاعت از او، خداوند اطاعت می‌شود و با سرپیچی از او، خداوند معصیت می‌شود. از همین رو فرمان به ملائکه (ارواح) سجده بر آدم (انسان کامل) بود.

اسلام و سجده گزاردن، یکی است. اسلام همان تسلیم شدن و تسلیم شدن همان اطاعت مطلق می‌باشد. مسلمان، کسی است که تسلیم خداوند سبحان و متعال باشد و این تسلیم شدن (‌سجده‌گزاری) باید قبله‌ای داشته باشد، و قبله‌اش نیز همان ولیّ خداوند (حجت او بر آفریده‌هایش) می‌باشد. کسی که از قبله‌ی تسلیم شدن (‌یعنی حجت خدا که در جانشین و خلیفه‌ی خداوند در زمینش متمثّل می‌گردد‌) که خداوند واجب فرموده است، روی‌گردان شود، مسلمان حقیقی محسوب نمی‌گردد.

**روى الشيخ أبو جعفر الطوسي رحمه الله بإسناده إلى الفضل بن شاذان عن داود بن كثير قال: قلت لأبي عبد الله (ع): (أنتم الصلاة في كتاب الله (عز وجل) وأنتم الزكاة وأنتم الحج ؟ فقال: يا داود نحن الصلاة في كتاب الله (عز وجل)، ونحن الزكاة ونحن الصيام ونحن الحج، ونحن الشهر الحرام ونحن البلد الحرام، ونحن كعبة الله ونحن قبلة الله ونحن وجه الله، قال الله تعالى: ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾، ونحن الآيات ونحن البينات، وعدونا في كتاب الله (عز وجل): الفحشاء والمنكر والبغي والخمر والميسر والأنصاب والأزلام والأصنام والأوثان والجبت والطاغوت والميتة والدم ولحم الخنـزير، يا داود إن الله خلقنا فأكرم خلقنا وفضلنا وجعلنا أمناءه وحفظته وخزانه على ما في السماوات وما في الأرض، وجعل لنا أضداداً وأعداءً، فسمانا في كتابه وكنى عن أسمائنا بأحسن الأسماء وأحبها إليه، وسمى أضدادنا وأعداءنا في كتابه وكنى عن أسمائهم وضرب لهم الأمثال في كتابه في أبغض الأسماء إليه وإلى عباده المتقين) .**

شیخ ابو جعفر طوسی با سند خودش تا فضل بن شاذان از داوود بن کثیر روایت می‌کند که گفت: به ابو عبدالله امام صادق عرض کردم: آیا شما نمازِ ذکر شده در کتاب خداوند عزوجل هستید؟ آیا شما زکات هستید و شما حج هستید؟ ایشان فرمود: «**ای داوود! ما همان نماز در کتاب خداوند عزوجل هستیم، ما زکات هستیم، ما روزه هستیم، ما حج هستیم، ما ماه حرام هستیم، ما همان سرزمین هستیم، ما کعبه‌ی خداوند هستیم، ما قبله‌ی خداوند هستیم و ما وجه خداوند هستیم. خداوند متعال می‌فرماید**: «**فأَینَ مَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّه**» (**پس به هر جای که رو کنيد، وجه خدا همانجا است**). **ما آیات هستیم و ما نشانه‌های روشن هستیم و دشمن ما در کتاب خداوند عزوجل، فحشا، منکر، ستم، شراب، قمار، بت‌ها (انصاب)، تیرهای قرعه، بت‌ها و بت‌های سنگی (اصنام و اوثان)، جِبت و طاغوت، مردار و خون و گوشت خوک، می‌باشند. ای داوود! خداوند ما را خلق فرمود و آفرینش ما را با کِرامت داد و به ما فضیلت عطا نمود و ما را امینان خود و حافظان و خزانه‌داران آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، قرار داد. برای ما مخالفین و دشمنانی قرار داد. ما را در کتابش نام برده است و نام‌های ما را بهترین نام‌ها و دوست داشتنی‌ترین‌ها نزد خودش، یاد کرده است. مخالفان و دشمنان ما را در کتابش نام برده و اسامی‌شان را ذکر کرده و در کتابش آنها را با بدترین و مغبوض‌ترین اسم‌ها از نظر خودش و بندگان پرهیزگارش، مثال زده است**)[[129]](#footnote-129).

**قال تعالى: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ ، وليس لله وجه كالوجوه، ومن اعتقد هذا فهو مجسم كافر ككفر كفار قريش بل أشد كفراً. فالوجه هو ما يواجه به، ووجه الحقيقة والكنه سبحانه وتعالى (هو) الذي واجه به محمداً (ص) هو الذات المقدسة (الله) سبحانه وتعالى، أما وجه الذات المقدسة أو (الله) الذي واجه به خلقه فهم حجج الله (ع)، فهم وجه الله وهم الأسماء الحسنى التي واجه بهم الله الخلق فبمعرفتهم يعرف الله سبحانه وتعالى.**

**وكمثال فأنت تعرف الناس بوجوههم فتقول هذا فلان وهذا فلان إذا نظرت في وجوههم. وكذا الله سبحانه وتعالى، فأنت إذا نظرت إلى وجهه سبحانه وتعالى، (أي الأنبياء والأوصياء والمرسلين)، تعرفه سبحانه وتعالى، قال تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً﴾.**

**واليد التي وضعت فوق أيدي المبايعين هي يد محمد (ص)، ومع ذلك قال تعالى عنها: (يَدُ اللَّهِ)؛ لأن محمداً (ص) هو الله في الخلق.**

خداوند متعال می‌فرماید: «**وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ إِنَّ اللهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**»[[130]](#footnote-130) (**مشرق و مغرب از آنِ خدا است؛ پس به هر جای که رو کنيد، وجه خدا همانجا است. خدا فراخ رحمت و دانا است**). خداوند وجه و صورتی مانند صورت‌های معمول ندارد و هر کس به چنین چیزی اعتقاد داشته باشد، برای خداوند جسم متصوّر شده است و همانند کفّار قریش و حتی کافری بدتر از آنها می‌باشد.

صورت یا وجه او، همان چیزی است که با آن روبه‌رو می‌شود. وجه حقیقت و کُنه او سبحان و متعال، «هو = او»، و آنچه به واسطه‌اش با محمد روبه‌رو شد، ذات مقدس (الله) سبحان و متعال می‌باشد. اما وجه و صورت ذات مقدس یا «الله» که به واسطه‌ی آن با خلقش روبه‌رو می‌شود، حجت‌های خداوند می‌باشند. آنها وجه الله و همان نام‌های نیکو (اسماء الحسنی) هستند که به واسطه‌ی آنان با آفریده‌هایش روبه‌رو شد و با شناخت آنان، خداوند سبحان و متعال شناخته می‌شود.

به عنوان مثال، شما مردم را با صورت‌هایشان می‌شناسی و زمانی که به صورت‌هایشان نگاه می‌کنی، می‌گویی: این فلانی است و آن فلانی. خداوند سبحان و متعال نیز اینچنین است؛ هنگامی که به وجه و صورت او سبحان و متعال نگاه کنی (یعنی پیامبران، اوصیا و فرستادگان) او سبحان و متعال را می‌شناسی. خداوند متعال می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً**»[[131]](#footnote-131) (**آنان که با تو بيعت می‌کنند جز اين نيست که با خدا بيعت می‌کنند. دست خدا روی دست‌هايشان است و هر که بيعت بشکند، به زيان خود شکسته است و هر که به آن بيعت که با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی کرامند دهد**).

دستی که بالای دستان بیعت‌کنندگان قرار داده شد، دست حضرت محمد بود؛ با این حال خداوند متعال در مورد آن می‌فرماید «**يَدُ اللهِ**» (**دست خداوند**)؛ چرا که محمد الله در خلق می‌باشد.

**فأينما تتجهون فإن قبلتكم إلى الله هي وجه الله (ولي الله وحجته على خلقه)؛ لأن روحه لا تقيد بقيد الأجسام فهي موجودة ومحيطة بكم من كل الجهات، شرقاً وغرباً شمالاً وجنوباً، بل لو تفقهون هذه الكلمات لعرفتم الحقيقة، فآل محمد (ص) هم الطعام الذي تأكلون والماء الذي تشربون والهواء الذي تتنفسون، قال عيسى (ع): (أنا خبز الحياة) ، وآل محمد هم موسى وهامان وهم إبراهيم ونمرود وهم نار إبراهيم وهم بردها وسلامها. فقلب ابن آدم بين إصبعين من أصابع الرحمن ، وآل محمد هم الرحمن في الخلق وهم صنائع الله والخلق صنائع لهم، وخلقهم الله، ومنهم (ع) خلق الخلق ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.**

به هر سمتی که رو کنید، قبله‌ی شما به سوی خداوند، وجه الله (ولیّ خداوند و حجت او بر خلقش) می‌باشد؛ چرا که روح او با قید و بند اجسام، مُقیّد نمی‌شود. او موجود است و از تمام جهات بر شما اِحاطه دارد؛ از شرق و غرب و شمال و جنوب. اگر در این کلمات به نیکی تدبّر کنید، حقیقت را خواهید شناخت؛ آل محمد همان غذایی است که می‌‌خورید، آبی است که می‌نوشید و هوایی است که تنفُّس می‌کنید. عیسی می‌فرماید: «**من نان زندگانی هستم**»[[132]](#footnote-132). آل محمد همان موسی و هامان هستند، همان ابراهیم و نمرود هستند. آنها آتش ابراهیم هستند و خنکی و سلامتی آن نیز می‌باشند. قلب فرزند آدم، بین دو انگشت از انگشتان رحمان است[[133]](#footnote-133) و آل محمد، رحمان در خلق هستند. آنها آفریدگان خداوند و مخلوقات، آفریدگان آنان می‌باشند. خداوند آنها را آفرید و از آنها مخلوقات را خلق نمود. «**فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**»[[134]](#footnote-134) (**در خورِ تعظيم است خداوند، آن بهترينِ آفرينندگان**).

**إذن، فهو أحسن الخالقين وغيره خالقون، ولكنه خالق مطلق، لا يحتاج إلى غيره وهم يحتاجون إليه سبحانه، فعيسى (ع) يخلق ولكنه فقير إلى الله ﴿وَرَسُولاً إِلَى بَنِي إِسْرائيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.**

بنابراین او بهترینِ آفرینندگان است و غیر او آفرینندگان دیگری نیز وجود دارند؛ ولی او خالق مطلقی است که به غیر خودش نیازی ندارد و دیگران به او سبحان و متعال نیازمند می‌باشند. عیسی می‌آفریند؛ ولی خود فقیر و نیازمند به درگاه خداوند است. (**و فرستاده‌ای به سوی بنی‌اسرائيل، که: من از سوی پروردگارتان برایتان نشانه‌ای آورده‌ام. برايتان از گل چيزی چون پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم ، به اذن خدا پرنده‌ای شود، و کور مادرزاد را و بَرَص گرفته را شفا می‌دهم و به فرمان خدا مرده را زنده می‌‌کنم و به شما می‌گويم چه خورده‌ايد و در خانه‌های خود چه ذخيره کرده‌ايد. در اينها نشانه‌ای است برای شما، اگر مؤمن باشید**). [[135]](#footnote-135)

**وكذلك محمد وآل محمد (ع)، فإصبعي الرحمن هما الشيطان والملَك، وقلب الإنسان بينهما، فالشيطان يوسوس ويضل، والملَك يرشد ويهدي، والشياطين والملائكة موجودون ومتقومون بآل محمد، وآل محمد موجودون ومتقومون بمحمد (ص)، ومحمد (ص) موجود ومتقوم بالله، وأيضاً الكل موجودون ومتقومون بالله. فأينما تولوا وجوهكم فثَمَ آل محمد (ع) لأنهم وجه الله ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾.**

محمد و آل محمد(ع) نیز اینچنین هستند. دو انگشت رحمان، شیطان و ملَک است و قلب انسان بین این دو می‌باشد. شیطان وسوسه می‌کند و گمراه می‌نماید و ملَک راهنمایی و هدایت می‌کند. شیاطین و فرشتگان وجود دارند و به واسطه‌ی آل محمد استوار هستند. آل محمد وجود دارند و به واسطه‌ی محمد استوار هستند و محمد وجود دارد و قائم به خداوند می‌باشد. همچنین همگی وجود دارند و به واسطه‌ی الله قوام یافته‌اند. به هر سو رو کنید، آل محمد آنجا هستند؛ چرا که ایشان وجه الله می‌باشند. «**فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ**» (**پس به هر جای که رو کنيد، وجه خدا آنجا است**).

**إذا تبين هذا نعود إلى سجود يعقوب وأم وإخوة يوسف إلى يوسف (ع).**

**فيوسف (ع) يرى في المنام: ﴿أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ وتحققت الرؤيا في هذا العالم الجسماني هكذا: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.**

**فيوسف (ع) بعد أن رفع أبويه على العرش سجدوا له وتحققت الرؤيا، أي إن يوسف (ع) بعد أن بيَّن مقام والديه وكونهما أصحاب الحق بالملك الإلهي والعرش الرباني، خروا له سجداً، إعظاماً لمقامه واعترافاً بأنّ يوسف (ع) هو خليفة الله وحجته على عباده، فالسجود ليوسف (ع) كونه قبلة إلى الله، فبه يعرف الله، والسجود ليوسف (ع) أي طاعة يوسف والإئتمار بأمره هو طاعة الله، قال الصادق (ع): (كَانَ سُجُودُهُمْ ذَلِكَ عِبَادَةً لِلَّهِ) .**

یوسف در رؤیا می‌بیند: «**أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ**» (**يازده ستاره و خورشيد و ماه را ديدم، ديدم که سجده‌ام می‌کنند**) و این رؤیا در عالَم جسمانی اینچنین به حقیقت پیوست: «**وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ**»[[136]](#footnote-136) (**و پدر و مادر را بر تخت فرا برد و همه در برابر او به سجده درآمدند. گفت: ای پدر، اين است تعبير آن خواب پیشینِ من، که اينک پروردگارم آن را تحقق بخشيده است و چقدر به من نيکی کرده است آنگاه که مرا از زندان برهانيد و پس از آنکه شيطان ميان من و برادرانم فساد کرده بود، شما را از باديه به اينجا آورد. پروردگار من به هر چه اراده کند دقيق است، که او دانا و حکيم است**).

پس از اینکه یوسف پدر و مادرش را بالای تخت برد، او را سجده کردند و رؤیا مُحقق شد. یعنی پس از اینکه یوسف جایگاه پدر و مادرش را آشکار و روشن نمود و اینکه آن دو به فرمان الهی و عرش ربّانی صاحبان حق هستند، سجده‌کنان به درگاهش افتادند؛ به جهت بزرگ‌داشت جایگاه او، و اعترافی به اینکه یوسف خلیفه و جانشین خداوند، و حجت او بر بندگانش می‌باشد. بنابراین سجده برای یوسف از این رو است که او قبله‌ای به سوی خداوند است و از طریق او خداوند شناخته می‌شود و سجده برای یوسف به معنای اطاعت از یوسف، و گردن نهادن به فرامین او، همان اطاعت از خداوند می‌باشد. امام صادق می‌فرماید: «**سجده‌ی آنان عبادتی برای خداوند بود**»[[137]](#footnote-137).

**ويجدر الالتفات إلى أن يعقوب (ع) نبي ولم يسجد ولم ينصاع لطاعة يوسف (ع) إلا بأمر الله، كما أن الملائكة سجدوا لآدم وانصاعوا لطاعته بأمر الله، وكما انصاع أبو طالب (ع) لطاعة ابن أخيه وربيبه محمد (ص) لما بعث، مع إن أبا طالب (ع) وصي من أوصياء إبراهيم (ع)، وكان الحجة من الله على محمد (ص) قبل أن يبعث، وكما سجد يحيى (ع) وهو في بطن أمه إلى عيسى (ع) وهو في بطن أمه، وليس في هذا شرك كما يتوهم من يجهل الحقيقة، لأننا نسجد إلى الكعبة وهي حجر، لأن الله أمرنا بذلك، فماذا تريدون أن يفعل الملائكة إذ أمرهم الله أن يسجدوا لآدم ويجعلوه قبلتهم إلى الله، وآدم نبي وهو الطريق لمعرفة الله، وكذا ماذا تريدون من يعقوب (ع) أن يفعل إذ أمره الله أن يسجد ليوسف (ع) ويجعله قبلته إلى الله، هل تريدون من يعقوب (ع) وهو نبي أن يعصي أمر الله ويخضع لثلة من الأعراب العجاف (الوهابيين وأشباههم)؟! الذين لم يفقهوا آية من كتاب الله، وهم يصرخون: هذا شرك هذا شرك. فأين أنتم من تسليم أصحاب رسول الله لما بدَّل الله القبلة، فبمجرد أن أدار رسول الله وجهه داروا وجوههم معه.**

باید به این توجه داشته باشیم که یعقوب پیامبر است و سجده نمی‌کند و به اطاعت از یوسف گردن نمی‌نهد مگر به فرمان خداوند؛ همان طور که فرشتگان بر آدم سجده کردند و به فرمان خداوند، به دستورات او گردن نهادند و همان طور که ابوطالب به اوامر برادر زاده و فرزند خوانده‌اش محمد هنگامی که مبعوث شد، گردن نهاد؛ با وجود اینکه ابوطالب از اوصیای حضرت ابراهیم، و پیش از مبعوث شدن حضرت محمد حجت خداوند بر او بود. و همان طور که یحیی در حالی که در شکم مادرش بود به عیسی که او نیز در شکم مادرش بود، سجده گزارد. آن گونه که برخی جاهلان به حقیقت، متوهّم شده‌اند، این شِرک محسوب نمی‌شود؛ چرا که ما به کعبه‌ای که از سنگ است، سجده می‌کنیم؛ از آن رو که خداوند به ما چنین دستوری داده است. از ملائکه انتظار انجام دادن چه کاری را دارید، آن هنگام که خداوند به آنها دستور داد به آدم سجده کنند و او را قبله‌ی خود به سوی خداوند قرار دهند؟! آدم، پیامبر و راه شناخت خداوند می‌باشد. همچنین از یعقوب چه انتظاری دارید آن هنگام که خداوند به او فرمان می‌دهد که یوسف را سجده گزارَد و او را قبله‌ی خودش به سمت خداوند قرار دهد؟! آیا انتظار دارید که یعقوبِ پیامبر فرمان خداوند را نافرمانی کند و برای گروهی از اعراب پست و بی‌ارزش (وهابی‌ها و امثالشان) خضوع و فروتنی کند؟! کسانی که حتی آیه‌ای از کتاب خداوند را نمی‌فهمند در حالی که بانگ می‌زنند: این شرک است، این شرک است. شما کجا بودید وقتی رسول خدا قبله را تغییر داد، یارانش تسلیم او بودند و به مجرّد اینکه رسول خدا صورتش را برگرداند، به همراه او صورتشان را برگردانیدند.

**قال الباقر (ع): (وذلك أن رسول الله (ص) لما كان بمكة أمره الله تعالى أن يتوجه نحو البيت المقدس في صلاته ويجعل الكعبة بينه وبينها إذا أمكن وإذا لم يتمكن استقبل البيت المقدس كيف كان فكان رسول الله (ص) يفعل ذلك طول مقامه بها ثلاثة عشر سنة، فلما كان بالمدينة وكان متعبداً باستقبال بيت المقدس استقبله وانحرف عن الكعبة سبعة عشر شهراً أو ستة عشر شهراً، وجعل قوم من مردة اليهود يقولون: والله ما درى محمد كيف صلى حتى صار يتوجه إلى قبلتنا ويأخذ في صلاته بهدانا ونسكنا، فاشتد ذلك على رسول الله (ص) لما اتصل به عنهم وكره قبلتهم وأحب الكعبة فجاءه جبرائيل (ع)، فقال له رسول الله (ص): يا جبرائيل لوددت لو صرفني الله تعالى عن بيت المقدس إلى الكعبة فقد تأذيت بما يتصل بي من قبل اليهود من قبلتهم، فقال جبرائيل: فاسأل ربك أن يحولك إليها فإنه لا يردك عن طلبتك ولا يخيبك من بغيتك فلما استتم دعاءه صعد جبرائيل ثم عاد من ساعته فقال: اقرأ يا محمد: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاء فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوِهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ الآيات. فقالت اليهود عند ذلك: ﴿مَا وَلاَّهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُواْ عَلَيْهَا﴾، فأجابهم الله أحسن جواب فقال: ﴿قُل لِّلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾،وهو يملكهما، وتكليفه التحول إلى جانب كتحويله لكم إلى جانب آخر ﴿يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ ،هو مصلحتهم وتؤديهم طاعتهم إلى جنات النعيم).**

امام باقر می‌فرماید: «**هنگامی که رسول خدا** **در مکه بود، خداوند متعال به او دستور داد که در نمازش به سمت بیت المقدس رو کند و اگر امکان داشته باشد، کعبه را بین خودش و بیت المقدس قرار دهد و اگر امکان‌پذیر نبود به هر صورت که باشد به سمت بیت‌المقدس رو کند. رسول الله** **این عمل را طی سیزده سال اقامتش در آنجا انجام می‌داد. هنگام که در مدینه بود و عبادتش را باید رو به بیت المقدس به جا می‌آورد، این عمل را انجام داد و به مدت هفده یا شانزده ماه به کعبه رو نمی‌کرد. گروهی از خودبزرگ‌بینان یهود اینگونه می‌گفتند: به خداقسم، نمی‌دانیم چگونه است که محمد به سوی قبله‌ی ما نماز می‌‌خواند و در نمازش هدایت‌ها و اعمال ما را برگرفته است؟ این موضوع بر رسول خدا** **گران آمد. وقتی این مطلب به او رسید و قبله‌ی آنان بر او ناپسند آمد و کعبه را دوست می‌داشت، ناگاه جبرئیل** **آمد. رسول خدا** **به او فرمود: ای جبرئیل! دوست داشتم خداوند متعال مرا از بیت المقدس برگراند و به سمت کعبه نماید، که من از آنچه از یهودیان در مورد قبله‌شان به من رسیده است، اذیت شدم. جبرئیل عرض کرد: از پروردگارت درخواست کن تا آن را برایت تغییر دهد که او درخواست تو را رد نمی‌کند و تمنّای تو را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. وقتی دعای ایشان کامل شد، جبرئیل بالا رفت و در همان ساعت بازگشت و عرض کرد: ای محمد! بخوان**: «**قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاء فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوِهَكُمْ شَطْرَهُ**»[[138]](#footnote-138) (**ما رو کردن تو به اطراف آسمان را می‌بينيم. تو را به سوی قبله‌ای که می‌پسندی می‌گردانيم. پس روی به جانب مسجدالحرام کن و هر کجا که باشيد روی خود را به آن سو کنيد**) **تا آخر آیات. در این هنگام یهودیان گفتند**: «**مَا وَلاَّهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُواْ عَلَيْهَا**» (**چه چيز آنها را از قبله‌ای که به آن رو می‌کردند، برگردانيد**؟) **خداوند به آنان بهترین پاسخ را داد و فرمود**: «**قُل لِّلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ**» (**بگو: مشرق و مغرب از آنِ خداوند است**) **و او مالک آنها است و مکلّف کردن خداوند به تغییر دادن به سویی همانند تغییر دادن شما به هر سوی دیگر است.** «**يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ**»[[139]](#footnote-139) (**و خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدايت می‌کند**). **این به صلاح آنان است و اطاعت‌شان آنها را به سوی نعمت‌های بهشت می‌برد**».

**فقال أبو محمد (ع) : (وجاء قوم من اليهود إلى رسول الله (ص) فقالوا: يا محمد هذه القبلة بيت المقدس قد صليت إليها أربع عشر سنة ثم تركتها الآن أفحقاً كان ما كنت عليه فقد تركته إلى باطل فإنما يخالف الحق الباطل، أو باطلاً كان ذلك فقد كنت عليه طول هذه المدة ؟ فما يؤمننا أن تكون الآن على باطل؟ فقال رسول الله (ص): بل ذلك كان حقاً وهذا حق يقول الله: قل لله المشرق والمغرب يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم إذا عرف صلاحكم يا أيها العباد في استقبال المشرق أمركم به، وإذا عرف صلاحكم في استقبال المغرب أمركم به، وإن عرف صلاحكم في غيرهما أمركم به، فلا تنكروا تدبير الله في عباده وقصده إلى مصالحكم فقال رسول الله (ص): لقد تركتم العمل في يوم السبت ثم عملتم بعده سائر الأيام، ثم تركتموه في السبت ثم عملتم بعده أفتركتم الحق إلى باطل أو الباطل إلى حق أو الباطل إلى باطل أو الحق إلي حق قولوا كيف شئتم. فهو قول محمد (ص) وجوابه لكم قالوا: بل ترك العمل في السبت حق والعمل بعده حق، فقال رسول الله (ص): فكذلك قبلة بيت المقدس في وقته حق ثم قبلة الكعبة في وقته حق فقالوا: يا محمد أفبدا لربك فيما كان أمرك به بزعمك من الصلاة إلى بيت المقدس حتى نقلك إلى الكعبة ؟**

**فقال رسول الله (ص): ما بدا له عن ذلك فإنه العالم بالعواقب والقادر على المصالح لا يستدرك على نفسه غلطاً، ولا يستحدث رأياً يخالف المتقدم، جل عن ذلك، ولا يقع عليه أيضاً مانع يمنعه من مراده، وليس يبدؤ وإلا لما كان هذا وصفه، وهو (عز وجل) متعال عن هذه الصفات علواً كبيراً. ثم قال لهم رسول الله (ص): أيها اليهود أخبروني عن الله، أليس يمرض ثم يصح، ويصح ثم يمرض؟ أبدا له في ذلك؟ أليس يحيى ويميت؟ أبدا له في كل واحد من ذلك؟ فقالوا: لا، قال: فكذلك الله تعبد نبيه محمداً بالصلاة إلى الكعبة بعد أن تعبده بالصلاة إلى بيت المقدس، وما بدا له في الأول، ثم قال: أليس الله يأتي بالشتاء في أثر الصيف والصيف في أثر الشتاء؟ أبدا له في كل واحد من ذلك؟ قالوا: لا، قال رسول الله (ص): فكذلك لم يبدُ له في القبلة، قال: ثم قال: أليس قد ألزمكم في الشتاء أن تحترزوا من البرد بالثياب الغليظة وألزمكم في الصيف أن تحترزوا من الحر؟ فبدا له في الصيف حتى أمركم بخلاف ما كان أمركم به في الشتاء؟ قالوا: لا، قال رسول الله (ص): فكذلك الله تعبدكم في وقت لصلاح يعلمه بشيء، ثم تعبدكم في وقت آخر لصلاح آخر يعلمه بشييء آخر، وإذا أطعتم الله في الحالتين استحققتم ثوابه، وأنزل الله: ﴿وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ ، يعني إذا توجهتم بأمره فثم الوجه الذي تقصدون منه الله وتأملون ثوابه. ثم قال رسول الله (ص): يا عباد الله أنتم كالمرضى، والله رب العالمين كالطبيب فصلاح المرضى فيما يعلمه الطبيب ويدبره به، لا فيما يشتهيه المريض ويقترحه، ألا فسلموا الله أمره تكونوا من الفائزين فقيل: يا ابن رسول الله فلِمَ أمر بالقبلة الأولى؟ فقال: لما قال الله (عز وجل): ﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا﴾ وهي بيت المقدس ﴿إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ﴾ ، إلا لنعلم ذلك منه وجوداً بعد أن علمناه سيوجد، وذلك أن هوى أهل مكة كان في الكعبة فأراد الله أن يبين متبع محمد (ص) من مخالفيه بإتباع القبلة التي كرهها، ومحمد (ص) يأمر بها، ولما كان هوى أهل المدينة في بيت المقدس أمرهم بمخالفتها والتوجه إلى الكعبة ليبين من يوافق محمداً فيما يكرهه فهو مصدقه وموافقه. ثم قال: وإن كانت لكبيرة إلا على الذين هدى الله إنما كان التوجه إلى بيت المقدس في ذلك الوقت كبيرة إلا على من يهدي الله فعرف أن الله يتعبد بخلاف ما يريده المرء ليبتلى طاعته في مخالفة هواه) .**

ابو محمد می‌فرماید[[140]](#footnote-140): «**گروهی از یهودیان نزد رسول خدا** **آمدند و گفتند: ای محمد! این قبله، بیت المقدس است که چهارده سال رو به آن نماز گزاردی و الآن آن را ترک نمودی. آیا قبله‌ای که رو به آن نماز می‌خواندی، حق بود و اکنون آن را به سمت باطل ترک کردی؟! که در این صورت با اهل حق مخالفت می‌نمایی. یا قبله‌ی اول باطل بود در حالی که تو در طول این مدت بر این قبله نماز می‌خواندی؟! چه چیزی باعث اطمینان ما می‌شود که اکنون بر باطل نباشی؟ رسول خدا** **فرمود: قبله‌ی اول حق بود و این قبله نیز حق است. خداوند می‌فرماید**: «**قُل لِّلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ**» (**بگو: مشرق و مغرب از آنِ خداوند است**» «**يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ**» (**و خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدايت می‌کند**). **ای بندگان! اگر صلاحتان را در رو نمودن به سمت مشرق بداند، شما را به آن دستور می‌دهد و اگر صلاحتان را در رو نمودن به سمت مغرب بداند، شما را به آن دستور می‌دهد و اگر صلاحتان را در غیر این دو بداند، شما را به آن دستور می‌دهد. پس تدبیر خداوند را در میان بندگانش انکار نکنید و هدف او مصالح شما می‌باشد. رسول الله** **فرمود: عمل در روز شنبه را ترک گفتید و در بقیه‌ی روزها به آن عمل کردید، سپس آن را در شنبه ترک کردید و بعد از آن عمل نمودید، آیا شما حق را به سمت باطل ترک نمودید یا باطل را به سمت حق و یا باطل را به سمت باطل ترک کردید یا حق را با انجام دادن حق؟! چه می‌گویید؟ این سخن حضرت محمد** **و پاسخ او به شما است. آنان عرض کردند: ترک کردن عمل در روز شنبه حق بود و عمل کردن بعد از آن نیز حق. رسول الله** **فرمود: به همین صورت، قبله‌ی بیت المقدس در زمان خودش حق بود و قبله‌ی کعبه نیز در وقتش حق. آنان عرض کردند: ای محمد! آیا در دستور پروردگارت بِدا و تغییری ایجاد شد؛ همان نماز خواندنت به سمت بیت المقدس تا اینکه تو را به سوی کعبه نمود؟ رسول الله** **فرمود: در این خصوص برای او بدا به وجود نیامد؛ که او دانای به عاقبت کارها است و بر مصالح توانا، و اشتباهی در کارش وجود ندارد و نظری ندارد که با نظر قبلی‌اش مخالف باشد؛ خداوند بسی برتر و بالاتر از آن است. همچنین برای او مانعی وجود ندارد که او را از مقصودش باز دارد. او آغاز نمی‌کند که در غیر این صورت چنین چیزی ویژگی او نمی‌بود، او عزوجل از این صفات بسی بالاتر و برتر است. سپس رسول خدا** **به آنان فرمود: ای یهودیان! در مورد خداوند به من خبر دهید. آیا این گونه نیست که او بیمار می‌کند و پس از آن سلامتی می‌دهد، و او به سلامت می‌دارد و پس از آن بیمار می‌کند؟ آیا در این مورد بدا و تغییری برایش ایجاد می‌شود؟ آیا او زنده نمی‌کند یا نمی‌میراند؟! آیا در همه‌ی این موارد برایش بدا و تغییر ایجاد می‌شود؟ گفتند: خیر. ایشان** **فرمود: پس به همین ترتیب خداوند پیامبرش محمد را مکلّف کرد که پس از اینکه به سمت بیت المقدس نماز خواند، رو به کعبه نماز بگزارد و بدا و تغییری در حکم نخستین، حاصل نشده است. سپس فرمود: آیا خداوند پس از تابستان، زمستان، و تابستان را پس از زمستان نمی‌آورد؟ آیا در همه‌ی اینها بدا و تغییری برایش می‌باشد؟ عرض کردند: خیر. رسول الله** **فرمود: به همین صورت در موضوع قبله نیز بدا و تغییری برایش ایجاد نشده است. راوی می‌گوید: سپس ایشان** **فرمود: آیا شما را در زمستان مُلزم ننمود که از سرما با لباس گرم دوری کنید و شما را در تابستان مُلزم ننمود که از گرما به دور باشید؟ آیا در تابستان بدا و تغییری ایجاد شده است که شما را خلاف آنچه در زمستان امر کرده، فرمان داده است؟ عرض کردند: خیر. رسول الله** **فرمود: اینچنین است که خداوند در زمانی شما را به دلیل مصلحتی که خود می‌داند، به چیزی مکلف می‌کند، سپس در زمانی دیگر شما را به چیزی دیگر به جهت مصلحتی که می‌داند، مکلف می‌نماید. اگر در هر دو صورت از خداوند اطاعت کنید، مستحق ثواب ایشان خواهید شد. خداوند این آیه را نازل فرمود**: «**وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**»[[141]](#footnote-141) (**مشرق و مغرب از آنِ خدا است؛ پس به هر جای که رو کنيد، وجه خدا آنجا است. خدا فراخ رحمت و دانا است**)؛ **یعنی اگر به دستور او توجه کنید، آنجا همان وجه خداوند است که از آنجا او را قصد می‌کنید و امید ثوابش را دارید. سپس رسول الله** **فرمود: ای بندگان خداوند! شما مانند بیماران هستید و خداوند، پروردگار جهانیان، مانند پزشک. صلاح بیمار در آنچه پزشک می‌داند و به واسطه‌ی آن، تدبیر می‌کند، می‌باشد؛ نه در آنچه خواست بیمار است و از خود می‌بافد. به گوش، که تسلیم دستور او باشید تا از رستگاران گردید. گفته شد: ای فرزند رسول الله! چرا به قبله‌ی اول دستور داده شد؟ فرمود: زمانی که خداوند عزوجل فرمود**: «**وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا**» (**قبله‌ای که بر آن بودی را فقط به این جهت قرار دادیم که**) **ـ‌همان بیت المقدس‌ـ** «**إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ**»[[142]](#footnote-142) (**کسی که از پيامبر پيروی می‌کند را از کسانی بر پاشنه‌ی خود و بر عقیده‌ی خود بازمی‌گردند، بدانیم**)؛ **جز اینکه چنین چیزی را از آن، دریابیم؛ چیزی است که پس از وجود داشتنش، آن را خواهیم دانست. این موضوع از آن جهت بود که زمانی که میل و کشش اهل مکه به کعبه بود، خداوند اراده فرمود که پیروان محمد** **را از مخالفین او با متابعت و پیروی از قبله‌ای که آن را خوش نمی‌داشتند، مشخص سازد و محمد** **را به چنین چیزی دستور داد، و هنگامی که میل و کشش مردم مدینه در بیت المقدس بود، به خلاف آن فرمان داد و اینکه به کعبه رو کنند، تا کسی که با محمد موافقت دارد و او را تصدیق می‌کند، به واسطه‌‌ی آنچه از آن کراهت دارد، آشکار گردد. سپس فرمود: این مسأله‌ای سخت و بزرگ بود مگر بر کسانی که خداوند آنان را هدایت فرموده بود. رو کردن به سوی بیت المقدس در آن زمان، مسأله‌ای سخت و گران بود مگر برای کسانی که خداوند هدایت‌شان کرده بود. در نتیجه دانست که خداوند به خلاف آنچه خواست بنده است، فرمان می‌دهد، تا اطاعت از خودش را در مخالفت با هوا و هوسش بیازماید**»[[143]](#footnote-143).

**\*\*\***

**إضاءة من فاتحة سورة يوسف**

**قال تعالى: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لَأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ \* قَالَ يَا بُنَيَّ لا تَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.**

**في هذه الآيات تفتتح مسيرة يوسف (ع) إلى الله، أنها تذكير من الله العليم الحكيم ليوسف (ع) بحقيقته التي ارتقاها في عالم الذر وغفل عنها بسبب حجاب الجسد لما خلقه الله وأنزله إلى هذا العالم الظلماني (عالم الأجسام)، قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلا تَذَكَّرُونَ﴾ ، أي إنكم كنتم في عالم الذر مخلوقين وامتحنكم الله ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾.**

**روشنگری از آغاز سوره‌ی یوسف**

خداوند متعال می‌فرماید: (**آنگاه که يوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب يازده ستاره و خورشيد و ماه را ديدم، ديدم که سجده‌ام می‌کنند \* گفت: ای پسرکم، رؤیایت را برای برادرانت حکايت مکن، که تو را حيله‌ای می‌انديشند؛ زيرا شيطان آدميان را دشمنی آشکار است \* و به این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزيند و تعبير خواب‌ها را به تو می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پيش از اين بر پدران تو ابراهيم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان يعقوب هم تمام می‌کند، که پروردگارت دانا و حکيم است**). [[144]](#footnote-144)

در این آیات مسیر یوسف به سوی خداوند آغاز می‌شود. این آیات، یک یادآوری است از سوی خداوند دانای حکیم برای یوسف از حقیقتی که در عالَم ذرّ به آن اِرتقا پیدا کرده و به دلیل وجود حجاب جسد از هنگامی که خداوند او را آفرید و به این عالَم ظلمانی (عالم اجسام) فرود آورد، از آن غافل شد. حق تعالی می‌فرماید: «**وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلا تَذَكَّرُونَ**»[[145]](#footnote-145) (**شما از پیدایش نخست آگاهيد؛ چرا به يادش نمی‌آوريد؟**)؛ یعنی شما در عالم ذرّ آفریده شده بودید و خداوند شما را امتحان نمود. «**وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ**»[[146]](#footnote-146) (**و آنگاه که پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بيرون آورد و آنان را برخودشان گواه گرفت و پرسيد: آيا من پروردگارتان نيستم؟ گفتند: آری. گواهی می‌دهيم تا در روز قيامت نگوييد ما از آن بی‌خبر بوديم \* يا نگوييد پدران ما پيش از اين مشرک بودند و ما نسلی بوديم پس از آنها. آيا به سبب کاری که باطل‌کنندگان کرده بودند ما را به هلاکت می‌رسانی؟**).

**وفي دعاء يوم الغدير الذي رواه عمارة بن الجوين أبي هارون العبدي، قال أبو عبد الله الصادق (ع): (… فمن صلى ركعتين، ثم سجد وشكر الله (عز وجل) مائة مرة، ودعا بهذا الدعاء بعد رفع رأسه من السجود، الدعاء: اللهم إني أسألك بأن لك الحمد وحدك لا شريك لك، وأنك واحد أحد صمد، ولم تلد ولم تولد ولم يكن لك كفوا أحد، وأن محمدا عبدك ورسولك صلواتك عليه وآله. يا من هو كل يوم في شأن، كما كان من شأنك أن تفضلت عليَّ بأن جعلتني من أهل أجابتك وأهل دينك وأهل دعوتك، ووفقتني لذلك في مبتدأ خلقي تفضلا منك وكرما وجودا، ثم أردفت الفضل فضلا، والجود جودا، والكرم كرما، رأفة منك ورحمة إلى أن جددت ذلك العهد لي تجديدا بعد تجديدك خلقي، وكنت نسياً منسياً ناسياً ساهياً غافلاً. فأقمت نعمتك بأن ذكرتني ذلك ومننت به على وهديتني له فليكن من شأنك يا الهي وسيدي ومولاي، أن تتم لي ذلك ولا تسلبنيه حتى تتوفاني على ذلك، وأنت عنى راض، فانك أحق المنعمين أن تتم نعمتك علي، اللهم سمعنا وأجبنا داعيك بمنك فلك الحمد، غفرانك ربنا واليك المصير، آمنا بالله وحده لا شريك له، وبرسوله محمد (ص) وصدقنا وأجبنا داعي الله واتبعنا الرسول في موالاة مولانا ومولى المؤمنين، أمير المؤمنين على بن أبى طالب عبد الله وأخي رسوله، والصديق الأكبر، والحجة على بريته، المؤيد به نبيه ودينه الحق المبين، علما لدين الله، وخازنا لعلمه، وعيبة غيب الله، وموضع سر الله، وأمين الله على خلقه، وشاهده في بريته. اللهم إننا سمعنا مناديا ينادى للإيمان أن آمنوا بربكم، فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الأبرار، ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد. فإنا يا ربنا بمنك ولطفك أجبنا داعيك، واتبعنا الرسول وصدقناه وصدقنا مولى المؤمنين، وكفرنا بالجبت والطاغوت، فولنا ما تولينا، واحشرنا مع أئمتنا فإنا بهم مؤمنون موقنون ولهم مسلمون. آمنا بسرهم وعلانيتهم، وشاهدهم وغائبهم، وحيهم، ورضينا بهم أئمة وقادة وسادة، وحسابنا بهم بيننا وبين الله دون خلقه لا نبتغى بهم بدلاً، ولا نتخذ من دونهم وليجة، وبرئنا إلى الله من كل من نصب لهم حربا من الجن والإنس من الأولين والآخرين، وكفرنا بالجبت والطاغوت والأوثان الأربعة وأشياعهم وأتباعهم وكل من والاهم من الجن والإنس من أول الدهر إلى آخره …) .**

در دعای روز غدیر که عمار بن جوین ابو هارون عبدی روایت کرده است، امام صادق می‌فرماید: «.... **کسی که دو رکعت نماز بخواند، سپس سجده گزارد و صد مرتبه شکر خداوند عزوجل را بگوید و پس از بالا آوردن سرش از سجده، این دعا را بخواند**:

**بارالها! از تو درخواست می‌کنم به اینکه ستایش تنها برای تو است، یگانه‌ای و شریکی نداری. تو که یکتا و یگانه و بی‌نیازی، نه می‌زایی و نه زاده می‌شوی و هیچ کسی کُفو و همتای تو نمی‌باشد، و اینکه محمد بنده و فرستاده تو است؛ درود تو بر او و خاندانش! ای کسی که هر روز در کاری هستی؛ همان طور که از جمله کارهای تو این است که مرا جزو اهل اجابت خود و اهل دینت و اهل دعوت خودت قرار دادی و به این ترتیب در آغاز آفرینشم از روی بخشش و کَرم و جودت، به من توفیق عطا فرمودی. سپس از سرِ لطف و رحمت و مهربانی‌ات، پس از فضیلتی، فضیلتی دیگر، و پس از بخششی، بخششی دیگر، و به دنبال کَرَمی، کَرَمی دیگر را به دنبال آوردی، تا زمانی که این عهد را پس از تجدید آفرینشم، برایم تجدید نمودی در حالی که من بسیار فراموش‌کار، سهل انگار و غافل بودم. تو با یاد آوردن آن بر من، نعمتت را استوار فرمودی و با آن بر من منّت نهادی و مرا به آن، هدایت نمودی. خدای من، آقای من و مولای من! در شأن تو است که این نعمت را بر من تمام کنی و آن را از من مگیری تا آن هنگام که مرا بر آن، بازگردانی؛ درحالی که از من راضی و خوشنود هستی. تو شایسته‌ترین نعمت‌دهندگانی که نعمتت را بر من تمام کنی. بارخدایا! دعوت‌کننده‌ات را شنیدیم و با منت تو، او را اِجابت نمودیم؛ پس ستایش تنها برای تو است. پروردگارا! بخششت را خواستاریم در حالی که بازگشت به سوی تو است. به خداوندی ایمان آوردیم که یگانه است و شریکی ندارد و فرستاده‌اش محمد****، دعوت‌کننده به سوی خدا را تصدیق کردیم و پاسخ گفتیم، و در دوستی مولایمان و مولای مؤمنین، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب** **از فرستاده پیروی نمودیم؛ آن بنده‌ی خدا و برادر فرستاده‌اش، راست‌گوی بزرگ، حجت بر آفریدگانش، تایید کننده‌ی پیامبر و دین حق مبینش، عَلَم و نشانه‌ای برای دین خدا، نگهدار عِلمش و صندوقچه‌ی علم خداوند، موضع سرّ خداوند و امین خداوند بر خلقش، و گواه و شاهد در بین آفریدگانش.** «**ای پروردگار ما، شنيديم که منادی‌ای به ايمان فرامی‌خواند که به پروردگارتان ايمان بياوريد و ما ايمان آورديم، پس ای پروردگار ما، گناهان ما را بيامرز و بدی‌های ما را از ما بزدای و ما را همراه نيکان بميران \* ای پروردگار ما، عطا کن به ما آنچه را که به زبان فرستادگانت به ما وعده داده ای و ما را در روز قيامت رسوا مکن که تو در وعده‌ی خويش خلاف نمی‌کنی**»**. پس ای پروردگار ما! ما با منّت و لطف تو دعوت کننده‌ات را اِجابت نمودیم و از فرستاده پیروی و او را تصدیق نمودیم و مولای مؤمنین را نیز تصدیق نمودیم و به جِبت و طاغوت کافر شدیم. پس آن کس را که ولایتش را پذیرفتیم، ولیّ ما قرار بده و ما را با امامانمان محشور کن؛ چرا که ما به آنان ایمان و یقین داریم و تسلیم آنها هستیم. به پنهان و آشکار ایشان ایمان داریم، و به حاضر و غایب و زنده‌ی آنان، و به آنان به عنوان امامان و رهبران و سروران، رضایت دادیم، اینکه حساب ما بین ما و بین خداوند، به واسطه‌ی آنان نه آفریده‌هایش باشد، هیچ کسی را به عَوَض آنها نمی‌پذیریم، و هیچ دوست و ولیجه‌ای غیر از آنان برنمی‌گیریم. از تمام کسانی که دشمن آنها هستند و با ایشان سرِ جنگ دارند، از جن و انس، از اولین و آخرین، در پیشگاه خداوند برائت می‌جوییم، به جِبت و طاغوت و بت‌های چهارگانه و پیروان و یاران آنها و همه‌ی کسانی که دوستشان دارند، از جن و انس، از ابتدای روزگار تا انتهایش، کافر شدیم**....

**وقوله (ع): (بعد تجديدك خلقي): أي انك خلقتني في هذه الدنيا بعد أن خلقتني في الذر، وقوله (ع): (جددت ذلك العهد لي تجديداً): أي ذكَّرتَّني وجعلتني أقر بولاية أوليائك (الأنبياء والأوصياء (ع)) في هذه الدنيا كما أقررت بها لما خلقتني في الذر بفضلك.**

**فلماذا لا تتذكرون، وأيضاً لماذا لا تسعون إلى الله ليذكركم ؟! وتتذكرون لما ترفع الحجب ويكشف للإنسان حقائق الملكوت كأنبياء الله (ع) ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾.**

این سخن امام: «**بعد تجديدك خلقي**» (**پس از تجدید آفرینشم**) یعنی تو مرا پس از اینکه در عالم ذرّ خلق فرمودی، در این دنیا آفریدی، و این سخن ایشان: «**جددت ذلك العهد لي تجديدا**» «**این عهد را برایم تجدید نمودی**» یعنی به یادم آوردی و مرا در این دنیا اقرار کننده به ولایت اولیای تو (پیامبران و اوصیا) قرار دادی؛ همان گونه که آن هنگام که مرا در عالم ذر خلق نمودی، با فضل تو به آن اقرار نمودم.

پس چرا به یاد نمی‌آورید؟ و چرا تلاش نمی‌کنید و از خداوند نمی‌خواهیم که به یادتان بیاورد؟! حال آنکه آن هنگام که حجاب‌ها برداشته شود و همانند انبیا، حقایق ملکوت برای انسان کشف گردد، همه به یاد می‌آورند. «**وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ**»[[147]](#footnote-147) (**به اين ترتیب ملکوت آسمان‌ها و زمين را به ابراهیم نشان داديم تا از اهل يقين گردد**).

**وأيضاً الخطاب في أول سورة يوسف (ع) للرسول (ص) وهو خير خلق الله ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ ، أي إنك يا محمد (ص) أنزلت إلى هذا العالم، وحجبت عنك حقيقتك وامتحنك الله بهذا الامتحان الثاني في هذا العالم، وكنت الفائز بالسباق مرة أخرى، بعد أن كنت الفائز بالسباق في الامتحان الأول في عالم الذر، قال تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلا الْأِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.**

همچنین مخاطب در ابتدای سوره‌ی یوسف، بهترین آفریده‌ی خداوند یعنی حضرت محمد می‌باشد. «**نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ**»[[148]](#footnote-148) (**با اين قرآن که به تو وحی کرده‌ايم، بهترين داستان را برايت حکايت می‌کنيم، که تو پیش از اين از بی‌خبران بودی**)؛ یعنی تو ای محمد! به این عالم فرود آمدی و حقیقت تو از خودت پوشانیده شد و به این وسیله خداوند تو را در این دنیا در امتحان دوم، آزمود و تو بار دیگر، پیروز مسابقه شدی؛ پس از اینکه در امتحان اول و در عالم ذرّ در مسابقه، پیشی گرفتی و پیروز شدی. حق تعالی می‌فرماید: «**وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلا الْأِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**»[[149]](#footnote-149) (**و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است؛ ولی ما آن را نوری ساختيم تا هر يک از بندگانمان را که بخواهيم با آن هدايت کنيم و تو به راه راست راه می‌نمايی**).

**قال رسول الله (ص): (لم أكن أعلم ذلك حتى عرفنيه الآن جبرائيل (ع)، وما كنت أعلم شيئاً من كتابه ودينه أيضاً حتى علمنيه ربي، قال الله (عز وجل): ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾) .**

رسول خدا فرمود: «**آن را نمی‌دانستم، تا اینکه اکنون جبرئیل** **مرا از آن باخبر نمود، و همچنین چیزی از کتاب و دینش نمی‌دانستم، تا اینکه پروردگارم به من آموخت. خداوند عزوجل می‌فرماید** «**وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلا الْأِيمَانُ**» (**و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است**)»[[150]](#footnote-150).

**وعَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْعِلْمِ أَهُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ، أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَءُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ ؟ قَالَ (ع): الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَأَوْجَبُ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَكَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَما الْإِيمانُ﴾ ثُمَّ قَالَ: أَيَّ شَيْ‏ءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَيُقِرُّونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لا يدري مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ؟ فَقُلْتُ: لَا أَدْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ. فَقَالَ لِي: بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرُّوحَ الَّتِي ذُكِرَ فِي الْكِتَابِ، فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَالْفَهْمَ وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ، فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْداً عَلَّمَهُ الْفَهْمَ) .**

از ابو حمزه روایت شده است که گفت: از ابا عبدالله از علم پرسیدم: آیا همان علمی است که عالِم آن را از زبان مردان فرامی‌گیرد یا در کتاب نزد شما است و آن را می‌خوانید و از آن آگاه می‌شوید؟ فرمود: «**این موضوع برتر و بالاتر از اینها است. آیا این سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای**: «**وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلا الْأِيمَانُ**» (**و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است**)». سپس فرمود: «**یاران شما در مورد این آیه چه می‌گویند؟ آیا این طور می‌خواندند که در آن موقع (پیامبر) نمی‌دانست کتاب چیست و ایمان کدام است**؟» گفتم: جانم به فدایت، نمی‌دانم چه می‌گویند». فرمود: «**آری، در وضعیتی بود که نمی‌دانست کتاب چیست و ایمان کدام است، تا اینکه خداوند متعال روحی که در کتاب ذکر شده است را فرستاد و وقتی آن را به او وحی کرد آنگاه علم و فهم را با آن به او آموخت. این روحی است که خداوند متعال به هر که بخواهد عطا می‌فرماید که اگر آن را به بنده‌ای عطا فرماید، فهم را به او آموخته است**»[[151]](#footnote-151).

**إذن، فالأنبياء والأوصياء (ع) ممتحنون بهذا العالم، فكما حجب غيرهم وأغفل عن الامتحان الأول والإيمان الأول في عالم الذر، حجبوا (ع) ليكون هذا الامتحان الثاني عادلاً فالكل أغفلوا عن عالم الذر بحجاب الجسد، والمطلوب تجريد الروح بمرتبة ليعرف الإنسان الحقيقة وينظر في ملكوت السماوات، وقد تجرد الأنبياء والأوصياء، والمطلوب من الكل التجرد لينجحوا في الامتحان كما أن الله سبحانه وتعالى ساوى كل بني آدم في الفطرة لتتم كلمته سبحانه أنه هو العادل الحكيم، فالكل مفطورون على معرفة أسماء الله سبحانه، ليكونوا وجه الله وأسماءه الحسنى، وكل من قصَّر فحظه ضيَّع.**

**إذن، فهذه الرؤيا تذكير ليوسف (ع)، بل وتذكير ليعقوب وتعريف له بهذا الابن، فهو وصيه والحجة من بعده، كحال رؤيا الإمام موسى بن جعفر التي نصت على إمامة الرضا من بعده.**

بنابراین پیامبران و اوصیا در این عالم امتحان می‌شوند. همان طور که غیر از آنان از امتحان اول و ایمان اول در عالم ذرّ غافل شدند و بر آن پرده نهاده شده است، آنان نیز محجوب شده‌اند تا این امتحان دوم (برای همگان) عادلانه صورت پذیرد. بنابراین جملگی به واسطه‌ی حجاب جسد از عالم ذرّ غافل شدند و آنچه مطلوب است این است که روح به درجه‌ای از رهایی برسد تا انسان، حقیقت را بشناسد و در ملکوت آسمان‌ها نظاره کند. پیامبران و اوصیا آزاد و رها شدند و باید همه به چنین مرتبه‌ای برسند تا از این آزمون سربلند بیرون آیند. خداوند سبحان و متعال همه‌ی فرزندان آدم را بر فطرت یکسانی قرار داده است تا کلمه‌ی او سبحان و متعال که عادل و حکیم است، به پایان برسد؛ همگی بر فطرت شناخت نام‌های نیکوی خداوند سبحان سرشته شده‌اند، تا وجه خداوند و نام‌های نیکوی او گردند و هر کس کوتاهی ورزد، بهره‌اش را از ضایع و تباه است.

پس این رؤیا، یک یادآوری برای یوسف می‌باشد و حتی یک یادآوری برای یعقوب و معرفی و شناسانیدن این فرزند به او؛ اینکه او وصی و حجت پس او می‌باشد؛ مانند وضعیت رؤیای امام موسی بن جعفر که امامت امام رضا را پس از آن، آشکار فرمود.

**عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن أسباط، عن الحسين مولى أبي عبد الله، عن أبي الحكم، عن عبد الله بن إبراهيم الجعفري، عن يزيد بن سليط الزيدي، قال: (لقينا أبا عبد الله (ع) في طريق مكة ونحن جماعة، فقلت له: بأبي أنت وأمي أنتم الأئمة المطهرون والموت لا يعرى أحد منه فأحدث إلي شيئاً ألقيه إلى من يخلفني، فقال لي: نعم هؤلاء ولدي وهذا سيدهم وأشار إلى ابنه موسى (ع) وفيه العلم والحكم والفهم والسخاء والمعرفة بما يحتاج الناس إليه فيما اختلفوا فيه من أمر دينهم ...**

از حسن موسی خشاب، از علی بن اسباط، از حسین غلام ابو عبدالله، از ابو الحکم، از عبدالله بن ابراهیم جعفری، از یزید بن سلیط زیدی چنین نقل شده است: «ما گروهی بودیم که در راه مکه با حضرت ابوعبدالله امام جعفر صادق ملاقات نمودیم. من به آن حضرت عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت گردد! شما امامانی هستید پاک و مطهر، و اَحدی را از مرگ گریزی نیست، بنابراین شما برای من مطلبی بیان کنید تا من آن را به کسانی که پشت سر دارم برسانم. حضرت به من فرمود: «**آری**، **اینان پسران من می‌باشند و این است سید و سالار آنها** – **در حالی که به پسرش موسی اشاره می‌فرمود** - **در او است علم و حکم و فهم و سخاوت و دارای معرفت به آنچه مردم به آن نیاز دارند**، **در آنچه از امر دینشان در آن اختلاف می‌نمایند**....

**وقال يزيد: ثم لقيت أبا الحسن يعني موسى بن جعفر (ع) بعد فقلت له: بأبي أنت وأمي إني أريد أن تخبرني بمثل ما أخبرني به أبوك، قال: فقال: كان أبي (ع) في زمن ليس هذا مثله، قال يزيد فقلت: من يرضى منك بهذا فعليه لعنة الله، قال: فضحك، ثم قال: أخبرك يا أبا عمارة إني خرجت من منـزلي فأوصيت في الظاهر إلى بني فأشركتهم مع ابني علي وأفردته بوصيتي في الباطن ولقد رأيت رسول الله في المنام وأمير المؤمنين (ع) معه ومعه خاتم وسيف وعصا وكتاب وعمامة، فقلت له: ما هذا، فقال: أما العمامة فسلطان الله تعالى (عز وجل) وأما السيف فعزة الله (عز وجل) وأما الكتاب فنور الله (عز وجل) وأما العصا فقوة الله(عز وجل) وأما الخاتم فجامع هذه الأمور، ثم قال رسول الله (ص): والأمر يخرج إلى علي ابنك، قال ثم قال: يا يزيد إنها وديعة عندك فلا تخبر بها إلا عاقلاً أو عبداً امتحن الله قلبه للإيمان أو صادقاً ولا تكفر نعم الله تعالى وإن سئلت عن الشهادة فأدها فإن الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها﴾ ، وقال الله (عز وجل): ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّه﴾ ، فقلت والله ما كنت لأفعل هذا أبداً.**

یزید می‌گوید: سپس من حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر را پس از این واقعه دیدار کردم و گفتم: پدر و مادرم فدایت گردد! می‌خواهم به من خبری دهی به مانند همان چیزهایی که پدرت به من خبر داد. فرمود: «**پدرم در زمانی بود که با این زمان تفاوت داشت**». یزید گفت: عرض کردم: کسی که از تو چنین جوابی را بپسندد و قانع شود، لعنت خدا بر او باد! حضرت خندید و فرمود: «**ای ابوعماره**! **من به تو خبر می‌دهم: از منزلم که بیرون آمدم**، **در ظاهر همه‌ی پسران خود و از جمله علی را وصی خویش قرار دادم ولی در باطن فقط علی را وصی نمودم**. **من رسول خدا را در خواب دیدم در حالی که امیرالمؤمنین هم به همراه او بود**، **و انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه‌ای همراه داشت**. **من گفتم: اینها چیست**؟ **رسول اکرم فرمود: اما عمامه عبارت است از قدرت و سلطنت الهی**، **و اما شمشیر عبارت است از عزت الهی**، **و اما کتاب عبارت است از نور خدا**، **و اما عصا عبارت است از قوّت خدا**، **و اما انگشتری عبارت است از جامع این امور**. **سپس رسول خدا فرمود**: **امر** (**ولایت و امامت**) **به سوی پسرت علی خارج می‌شود»**. یزید گفت که حضرت فرمود: «**ای یزید**! **این مطلب امانت است نزد تو**، **کسی را از آن خبردار مکن مگر مردی عاقل**، **یا بنده‌ای که خداوند دلش را در بوته‌ی ایمان آزمایش نموده است**، **یا مردی راستگو**؛ **و نعمت‌های خداوند متعال را کفران مکن**، **و اگر از تو خواستند که** (**به این مطلب**) **شهادت دهی**، **ادای شهادت کن چرا که خداوند متعال می‌فرماید**: «**إِنَّ اللهَ يَأمُرُكُم أَن تُؤَدُّوا الأَماناتِ إِلىٰ أَهلِها**»[[152]](#footnote-152) (**خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید**) **و خدا می‌فرماید**: «**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کَتَمَ شَهَادَةً عِندَهُ مِنَ اللّهِ**»[[153]](#footnote-153) (**و ستمکارتر از کسی که گواهی خود را از خدا پنهان می‌کند کیست**؟) گفتم: به خدا سوگند هرگز چنین نمی‌کنم.

**قال: ثم قال أبو الحسن (ع): ثم وصفه لي رسول الله (ص) فقال: علي ابنك الذي ينظر بنور الله ويسمع بتفهيمه وينطق بحكمته يصيب ولا يخطئ ويعلم ولا يجهل وقد ملئ حكماً وعلماً وما أقل مقامك معه، إنما هو شي‏ء كان لم يكن فإذا رجعت من سفرك فأصلح أمرك وأفرغ مما أردت فإنك منتقل عنه ومجاور غيره، فاجمع ولدك وأشهد الله عليهم جميعاً وكفى بالله شهيداً. ثم قال: يا يزيد إني أؤخذ في هذه السنة وعلي ابني سمي علي بن أبي طالب (ع) وسمي علي بن الحسين (ع)، أعطي فهم الأول وعلمه ونصره وردائه، وليس له أن يتكلم إلا بعد هارون بأربع سنين، فإذا مضت أربع سنين فاسأله عما شئت يجيبك إن شاء الله تعالى) .**

یزید گفت: سپس حضرت ابوالحسن موسی فرمود: «**در این حال رسول خدا او را برای من توصیف نمود و فرمود**: **علی پسر تو کسی است که با نور خدا نظر می‌کند و با تفهیم خدا می‌شنود و با حکمت خدا سخن می‌گوید**، **درست و راست کار می‌کند و خطا نمی‌نماید**، **و امور را می‌داند و در امری به واسطه‌ی جهالت درنمی‌ماند**. **او سرشار از حکمت و فصلِ قضا و استواری در حُکم**، **و لبریز از علم و دانش و درایت است**. **اما چقدر درنگ و توقف تو در این** **دنیا با او پس از این**، **کم است**! **این** **توقف به قدری کوتاه است که قابل شمارش نیست**. **پس چون از سفرت بازگشتی به اصلاح امورت بپرداز و از هر چه می‌خواهی خود را فارغ ساز زیرا که تو از این دنیا در آستانه‌ی کوچ هستی و همنشین با غیر آن**. **پسرانت را گرد آور و خداوند را در این وصیت‌ها بر آنان گواه بگیر**، **و خداوند در گواهی و شهادت کافی است**». سپس فرمود: «**ای یزید مرا در این سال می‌گیرند و علی پسرم هم نام علی بن ابی طالب و هم نام علی بن الحسین است که به او فهم و علم و نصرت و ردای عظمت امیرالمؤمنین داده شده است**؛ **و وی حق تکلم و اظهار ندارد مگر آن که چهار سال از مرگ هارون بگذرد**. **چون چهار سال سپری شد**، **از او هر چه می‌خواهی بپرس که ان شاء الله تعالی پاسخ تو را خواهد داد**»[[154]](#footnote-154).

**﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لا تَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾.**

**هذه الآية تبين أن الإنسان مفطور على الانجذاب إلى عالم الملكوت والرؤيا من هذا العالم القدسي، فالإنسان مفطور على تقبُّلِ الرؤيا وتصديقها والتفاعل معها، بل الرؤيا في كثير من الأحيان عبارة عن إخبار غيبي عما سيحصل في المستقبل، وهذا نراه في واقعنا، كما نراه ذُكر في القرآن والتوراة والإنجيل، فكل ما حصل في الملكوت حصل في الأرض. فأخوة يوسف إذا قص عليهم الرؤيا سيعلمون أنه خليفة الله ووصي يعقوب (ع) دونهم، وربما تعاد قصة ابني آدم لذا حذَّر يعقوب (ع) يوسف (ع) أن يقص الرؤيا على إخوته، لأنهم بهذا الخبر الآتي من ملكوت السماوات، سيعلمون من حال يوسف (ع) ما يسعر الحسد في نفوسهم ويجعلهم غرضاً للشيطان ليستفزهم بندائه ويعديهم بدائه.**

«**قَالَ يَا بُنَيَّ لا تَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ**»[[155]](#footnote-155) (**گفت: ای پسرکم، رؤیایت را برای برادرانت حکايت مکن، که تو را حيله‌ای می‌انديشند؛ زيرا شيطان آدميان را دشمنی آشکار است**).

این آیه بیان می‌کند که انسان به طور فطری به عالم ملکوت گرایش دارد و رؤیا از این عالم قدسی می‌باشد. بنابراین فطرت انسان بر پذیرفتن رؤیا و تصدیق آن و تعامل با آن، سرشته شده است. حتی در بیشتر اوقات، رؤیا عبارت است از اِخبار غیبی از آنچه در آینده اتفاق می‌افتد و واقعیتی است که در زندگی روزمرّه شاهد آن هستیم و در قرآن، تورات و انجیل نیز می‌بینیم که از آن یاد شده است و هر چه در ملکوت حاصل می‌شود، در زمین به وقوع می‌پیوندد. وقتی برای برادران یوسف تعریف شد، فهمیدند که او ـ‌و نه خودشان‌ـ خلیفه و جانشین خداوند و وصی یعقوب می‌باشد و چه بسا داستان فرزندان آدم از سر گرفته شد. از همین رو یعقوب یوسف را بر حذر داشت از اینکه رؤیایش را برای برادرانش تعریف کند؛ چرا که آنان به واسطه‌ی این خبری که از ملکوت آسمان آمده است، از این لحظه به بعد در مورد یوسف چیزی را می‌دانند که آتش حسد را درونشان برمی‌افروزد و آنها را هدفی برای شیطان قرار می‌دهد تا با ندایش آنها را تحریک کند و گرفتار بیماری خودش کند.

**لكن يعقوب (ع) الذي نهى يوسف عن قصِ الرؤيا أصبح شديد الاهتمام بيوسف (ع)، وكان هذا الاهتمام قربة لله، لأن يوسف (ع) ولي من أولياء الله ووصي يعقوب (ع)، لكن هذا الاهتمام أمسى سبباً ليكون يوسف غرضاً لكيد إخوته ﴿إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ﴾ ، فهم يرون أنهم أحق باهتمام يعقوب (ع) لأنهم أحق بخلافته من يوسف (ع)، ويرون أن اعتماد يعقوب (ع) على الرؤيا في تحديد وصيهُ يوسف (ع) ﴿ضَلالٍ مُبِينٍ﴾ فلم يكونوا ليصدقوا بالرؤيا لأنها خالفت أهواءهم ولذا قرروا ﴿اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صَالِحِينَ﴾ ، قَوْماً صَالِحِينَ أرادوا أنهم يكونون أوصياء يعقوب (ع) وخلفاء الله في أرضه، فهنا تكررت قصة الحسد الأولى على هذه الأرض، قصة ابني آدم.**

اما یعقوب(ع) که یوسف را از تعریف کردن رؤیا بازداشت، به یوسف اِهتمام بسیاری می‌ورزید و این اِهتمام، به قصد نزدیک شدن به خداوند بود؛ چرا که یوسف ولیّ از اولیا خداوند و وصیّ یعقوب بود. ولی این اِهتمام خود، سببی شد تا یوسف هدفِ خدعه و نیرنگ برادرانش گردد. «**إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ**»[[156]](#footnote-156) (**آنگاه که گفتند: يوسف و برادرش نزد پدرمان محبوب‌تر از ما هستند؛ حال آنکه ما خود، گروهی نيرومنديم و پدرمان در گمراهی آشکاری است**). آنها خود را مُحِق‌تر می‌دیدند تا مورد توجه یعقوب قرار گیرند؛ چرا که آنها برای جانشینی، سزاوارتر از یوسف می‌باشند و می‌پنداشتند که اعتماد یعقوب به رؤیا برای مشخص کردن وصی‌اش یعنی یوسف، «**ضَلالٍ مُبِينٍ**» «**گمراهی آشکار**» می‌باشد؛ پس، از تصدیق‌کنندگان رؤیا نبودند؛ چرا که در تضاد با هوای نفسشان بود و به همین دلیل تصمیم گرفتند: «**اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صَالِحِينَ**»[[157]](#footnote-157) (**يوسف را بکُشيد، يا او را در سرزمين ديگری بيندازيد تا پدر، خاصّ شما گردد و از آن پس، مردمی شايسته به شمار آييد**).. «**قَوْماً صَالِحِينَ**» «**مردمی شایسته**» منظورشان این بود که آنها خود اوصیای یعقوب و جانشینان خداوند در زمینش هستند؛ و داستان حسادت اول در این زمین، تکرار شد: ماجرای فرزندان آدم.

**وكذلك يوسف هو وصي الإمام المهدي (ع) وابنه، وإخوته هم علماء دين:**

**عن سدير، قال: قال الإمام الصادق (ع): (إن في القائم سنة من يوسف، قلت كأنك تذكر خبره أو غيبته ؟ فقال لي: وما تنكر هذه الأمة أشباه الخنازير أن أخوة يوسف كانوا أسباطاً أولاد أنبياء تاجروا بيوسف وباعوه وهم أخوته وهو أخوهم فلم يعرفوه حتى قال لهم: ﴿أَنَاْ يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي﴾، فما تنكر هذه الأمة أن يكون الله (عز وجل) في وقت من الأوقات يريد أن يستر حجته عنهم لقد كان يوسف يوماً ملك مصر وكان بينه وبين والده مسيرة ثمانية عشر يوماً فلو أراد الله تبارك وتعالى أن يعرفه مكانه لقدر على ذلك والله لقد سار يعقوب وولده عند البشارة في تسعة أيام إلى مصر، فما تنكر هذه الأمة أن يكون الله (عز وجل) يفعل بحجته ما فعل بيوسف أن يكون يسير فيما بينهم ويمشي في أسواقهم ويطأ بسطهم وهم لا يعرفونه حتى يأذن الله (عز وجل) له أن يعرفهم نفسه كما أذن ليوسف (ع)حين قال لهم: ﴿هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ \* قَالُواْ أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَاْ يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي﴾) .**

**وقال الإمام الباقر (ع): (إن صاحب هذا الأمر فيه سنة من يوسف ابن أمة سوداء، يصلح الله (عز وجل)أمره في ليلة واحدة) .**

**فكل ما جرى ليوسف يجري للمهدي الأول وصي الإمام المهدي (ع) واليماني الموعود.**

به همین ترتیب، یوسف، همان وصی امام مهدی و فرزند او می‌باشد و برادرانش نیز همان علمای دین می‌باشند:

سدیر می‌گوید: امام صادق فرمود: «**در قائم سنتی از یوسف وجود دارد**». عرض کردم: گویا شما خبر او یا غیبتش را یاد می‌فرمایید؟ فرمود: «**و آنچه این امت خوک‌نما انکار می‌کنند. برادران یوسف، نوادگان فرزندان پیامبران بودند، با این حال یوسف را چون متاعی تجاری دیدند و او را فروختند، در حالی که آنان برادرانش بودند و او هم برادرشان بود. آنها ایشان را نشناختند تا آن هنگام که خود به آنان گفت**: «**أَنَاْ يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي**» «**من یوسف هستم و این هم برادر من**». **پس این امت چه چیزی را انکار می‌کنند؟ اینکه خداوند عزوجل در برهه‌ای از زمان بخواهد حجتش را از آنان پوشیده بدارد؟! روزگاری یوسف پادشاه مصر بود و بین او و پدرش، مسافت هیجده روز فاصله بود. اگر خداوند تبارک و تعالی می‌خواست که مکانش را به او بشناساند، این توانایی را داشت. به خدا سوگند! یعقوب و فرزندانش وقتی بشارت را شنیدند، نُه روزه به مصر رسیدند. پس این امت چه چیزی را انکار می‌کنند؟ اینکه خداوند عزوجل با حجتش همان کاری را انجام دهد که با یوسف انجام داد؟! اینکه بین آنان رفت و آمد می‌کند، در بازارهایشان راه می‌رود و پای بر زیرانداز آنها می‌گذارد؟! در حالی که آنها او را نمی‌شناسند؛ تا اینکه خداوند به ایشان اجازه دهد که خودش را به آنان بشناساند؛ همان گونه که به یوسف** **اجازه داد! آن هنگام که به آنان فرمود**: «**هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ \* قَالُواْ أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَاْ يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي**»[[158]](#footnote-158) (**گفت: آیا می‌دانيد از روی نادانی با يوسف و برادرش چه کرديد؟ \* گفتند: آيا به حقيقت تو يوسف هستی؟! گفت: من يوسفم، و اين، برادر من است**)»[[159]](#footnote-159).

امام باقر فرمود: «**در صاحب این امر سنّتی از یوسف وجود دارد. او فرزند کنیز سیه‌چرده است. خداوند عزوجل کارش را در یک شب اصلاح می‌کند**»[[160]](#footnote-160).

هر آنچه برای یوسف جریان یافت، برای مهدی اول، وصی امام مهدی و یمانی موعود نیز جاری خواهد بود.

**﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ :**

**وهذه الآية تكررت مع عيسى (ع) فلما أراد علماء اليهود لعنهم الله قتله اعترض عليهم أحدهم ﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ﴾ لا تقتلوا عيسى (ع) …… وهذا ديدن علماء الدين غير العاملين في كل زمان يحاولون قتل الأنبياء والأوصياء لكي لا يتبعهم الناس وينجون من النار المستعرة في قلوب هؤلاء العلماء غير العاملين، ولكي يبقى الناس يتوهمون أن العلماء غير العاملين هم الطريق إلى الله بينما هم طريق إلى الشيطان و إلى جهنم بل هم جهنم، ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لا يُنْصَرُونَ﴾.**

**وكما عادت هذه الآية مع علي (ع) وصي رسول الله وعادت مع وصي الإمام المهدي (ع)، فتدبروا يا أولي الألباب فإن في قصصهم عبرة فاعتبروا بها وتعلموا منها، ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ ، فالامتحان كل مرة يعاد وكل مرة تفشلون وبين قولين ﴿اقْتُلُوا يُوسُفَ … وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ﴾، وهكذا كل مرة ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ﴾.**

«**قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ**»[[161]](#footnote-161) (**يکی از ايشان گفت: اگر می‌خواهيد کاری کنيد، يوسف را مکشيد، در عمق تاريک چاهش بيفکنيد تا کاروانی او را برگيرد**).

این آیه با عیسی نیز تکرار شد؛ آن هنگام که علمای یهود که خداوند آنان را لعنت کند، خواستار قتل او شدند، یکی از ایشان به آنان اعتراض نمود «**قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ**» (**يکی از ايشان گفت**) عیسی را نکُشید....

این رَویه‌ی علمای بی‌عملِ دین در تمام دوران‌ها می‌‌باشد که تلاش می‌کنند پیامبران و اوصیا را به قتل برسانند، تا مردم از آنان پیروی نکنند و از آتشی که در قلب‌های این علمای بی‌عمل شعله‌ور شده است، نجات پیدا نکنند؛ تا مردم در این توهّم باقی بمانند که علمای بی‌عمل، همان راه به سوی خداوند هستند؛ در حالی که آنان، راه به سوی شیطان و به سوی جهنم و حتی خودِ جهنم می‌‌باشند. «**وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لا يُنْصَرُونَ**»[[162]](#footnote-162) (**و آنان را پيشوايانی ساختيم که مردم را به آتش دعوت می‌کنند و در روز قيامت، هیچ یاری نشوند**).

همان طور که این آیه برای علی وصیّ رسول خدا تکرار شد، با وصیّ امام مهدی نیز تکرار شد؛ ای صاحبان خِرد! تدبّر کنید که در داستان‌های آنان، درسی نهفته است؛ از آن، عبرت گیرید و از آن بیاموزید. «**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**»[[163]](#footnote-163) (**در داستان‌هايشان، خردمندان را عبرتی است. اين داستانی بَرساخته نيست، بلکه تصديق سخن پيشينيان و تفصيلی بر هر چيز است و برای آنها که ايمان آورده‌اند هدايت و رحمتی است**). هر بار امتحان تکرار می‌شود و هر بار شکست می‌خورید و بین دو سخن در نوسان: «**اقْتُلُوا يُوسُفَ.... وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ**» (**یوسف را بکشید.... و او را در عمق چاه افکنید**) و در هر دفعه: «**أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ**»[[164]](#footnote-164) (**هر گاه فرستاده‌ای آمد و چيزهايی آورد که مورد پسند نفس شما نبود سرکشی کرديد، گروهی را دروغ‌گو خوانديد و گروهی را کشتيد**).

**متى تلتفتون إلى آيات الله ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ﴾ ، الآن التفتوا فإنّ في قصة يوسف آيات للسائلين، سائلين الله تمام العقل، في سورة يوسف ذُكرت النبوة وليس الرسالة كما بيَّنتُ، فسورة يوسف في مقام بيان المواجهة بين العبد وربه، بين الرسول وربه، وليست في مقام بيان مواجهة الرسول مع الناس، فهي في بيان النبوة لا في بيان الرسالة، ولذلك فهي آيات لسائلين الله تمام العقل، آيات لأولياء الله، آيات لأصحاب القائم (ع)، آيات للسائرين إلى الله، آيات في طريق الله لسائلين الله الهداية، وقد بيَّن تعالى في أول سورة يوسف ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ ، أي ترتقون إلى السماء السابعة الكلية سماء العقل فتتم عقولكم.**

**ولا يبعث نبي حتى يتم عقله، ويمسح القائم (ع) (وهو يد الله) على رؤوس أصحابه فتتم عقولهم، أي يمسح على رؤوسهم بالعلم وتتم عقولهم إذا عملوا بهذا العلم وارتقوا في ملكوت السماوات إلى السماء السابعة، ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمّىً وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.**

کِی متوجه آیات و نشانه‌های خداوند خواهید شد؟ «**لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ**»[[165]](#footnote-165) (**در داستان يوسف و برادرانش، برای آنان که خواستارند، عبرت‌ها است**). حال توجه کنید: در داستان یوسف، آیات و نشانه‌هایی برای آنان که خواهانند، وجود دارد؛ کسانی که تمام عقل را از خداوند خواستارند. همان طور که بیان کردم، در سوره‌ی یوسف نبوّت مورد توجه قرار گرفته است و نه رسالت! پس سوره‌ی یوسف در جایگاه بیان رویاروییِ بنده و پروردگارش می‌باشد ـ‌بین فرستاده و پروردگارش‌ـ و نه در جایگاه بیان رویاروییِ فرستاده با مردم؛ بنابراین درصدد بیان نبوّت می‌باشد و نه رسالت. از همین رو، نشانه‌هایی است برای کسانی که تمام عقل را از خداوند خواستار می‌باشند؛ نشانه‌هایی برای اولیای خداوند، نشانه‌هایی برای یاران قائم، نشان‌هایی برای سِیر کنندگان به سوی خداوند، نشانه‌هایی در طریق الهی برای آنان که هدایت را از خداوند خواهانند. خداوند متعال در آغاز سوره‌ی یوسف بیان فرموده است: «**إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**»[[166]](#footnote-166) (**ما آن را قرآنی عربی نازل کرديم، باشد که شما به عقل درآیید**)؛ یعنی به آسمان هفتم کلی که آسمان عقل است اِرتقا یابید تا عقل‌‌هایتان کامل گردد.

پیامبری مبعوث نشد، مگر پس از کامل شدن عقلش. قائم (که دست خداوند است) روی سر یارانش دست می‌کِشد و عقل‌هایشان کامل می‌شود؛ یعنی با علم بر سرشان دست می‌کِشد و اگر به این علم عمل کنند و در ملکوت آسمان‌ها به آسمان ارتقا یابند، عقل‌هایشان کامل می‌شود. «**هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمّىً وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**»[[167]](#footnote-167) (**او کسی است که شما را از خاک، سپس از نطفه، سپس از لخته‌ی خونی بيافريده است. آنگاه شما را که کودکی بوديد از رحم مادر بیرون آورد تا به سن جوانی برسيد و پير شويد. بعضی از شما پيش از پيری بميريد و بعضی به آن زمان معين می‌رسيد و شايد به عقل دريابيد**).

**\*\*\***

**إضاءة من قصة ابني آدم وإخوة يوسف (ع)**

**روشنگری از داستان فرزندان آدم و برادران یوسف(ع)**

**﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ \* لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ \* إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ \* فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ \* فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَاباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ \* مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرائيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾.** [[168]](#footnote-168) (**و خبر راستين دو پسر آدم را برايشان بخوان، آنگاه که قربانی کردند، از يکيشان پذيرفته آمد و از ديگری پذيرفته نشد. گفت: تو را خواهم کشت. گفت: خداوند فقط قربانی پرهيزگاران را می‌پذيرد \* اگر تو بر من دست گشايی تا مرا بکُشی، من بر تو دست نگشايم که تو را بکُشم؛ من از خدا که پروردگار جهانيان است می‌ترسم \* می‌خواهم که هم گناه مرا به گردن گيری و هم گناه خود را تا از دوزخيان گردی که اين است پاداش ستم‌کاران \* نفْسش او را به کشتن برادر مُلزم نمود. پس او را کشت و از زيان‌کاران گرديد \* خداوند کلاغی را واداشت تا زمين را بکاود و به او بياموزد که چگونه جسد برادر خود پنهان سازد. گفت: ای وای بر من، در پنهان کردن جسد برادرم از اين کلاغ هم عاجزترم و در زمره‌ی پشيمانان درآمد \* از اين رو بر بنی‌اسرائيل مقرر داشتيم که هر کس، کس ديگری را نه به قصاصِ قتل کسی يا ارتکاب فسادی بر روی زمين بکُشد، گویی همه‌ی مردم را کشته باشد و هر کس به او حيات بخشد، چون کسی است که همه‌ی مردم را حيات بخشيده باشد و به تحقيق فرستادگان ما همراه با دلايل روشن بر آنها مبعوث شدند، سپس بسياری از آنها همچنان بر روی زمين از حدّ خويش تجاوز می‌کردند**).

**هابيل تقبل الله منه وأصبح وصي آدم (ع) وقابيل لم يتقبل الله منه، فحسد قابيلُ هابيلَ وهدده بالقتل، فكان رد هابيل: ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾، وقتل قابيلُ هابيلَ ﴿فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾، ﴿فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾، إذن ندم وخسارة لا دنيا ولا آخرة.**

**لم يكن الأوصياء (ع) ينظرون أن الدنيا شيء، لأنها لا تساوي عند الله جناح بعوضة، فمالهم وملك لا يبقى وذكر في الدنيا يفنى مع فنائها.**

خداوند از هابیل پذیرفت و او صی آدم شد و از قابیل نپذیرفت؛ بنابراین قابیل به هابیل حسادت ورزید و او را تهدید به قتل نمود. پاسخ هابیل اینگونه بود: «**لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ**» (**اگر تو بر من دست گشايی تا مرا بکُشی، من بر تو دست نگشايم که تو را بکُشم؛ من از خدا که پروردگار جهانيان است می‌ترسم**). قابیل، هابیل را به قتل رسانید و «**فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ**» (**پس او را کشت و از زيان‌کاران گرديد**) و «**فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ**» (**و در زمره‌ی پشيمانان درآمد**)؛ بنابراین هم پشیمان شد و هم زیان دید؛ نه دنیایی برایش ماند و نه آخرتی.

در نظر اوصیا دنیا هیچ چیز به حساب نمی‌آید؛ چرا که دنیا در نظر خداوند به اندازه‌ی بال پشه‌ای هم ارزش ندارد. پس مال و فرمانروایی‌شان باقی نمی‌ماند و یادشان نیز در دنیا، با از بین رفتن آن، از بین می‌رود.

**وهذه الحالة (حالة ابني آدم) كم تكررت، ولذا قال تعالى: أتل، أي اقرأها عليهم وبينها لهم وعرفهم بها؛ لأنها حالة تتكرر في كل زمان ومع كل وصي، فهذا السامري ابن خالة موسى (ع) وقائد جيشه يحسده ويقتله، لأنه قتل قضية موسى (ع)، لما أضل بني إسرائيل، بل أراد ومن كان معه قتل هارون (ع) وصي موسى (ع)، ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.**

چه بسیار این وضعیت (وضعیت فرزندان آدم) تکرار شده است و به همین دلیل خداوند متعال می‌فرماید: «**اُتْلُ**» (**بخوان**)؛ یعنی به آنان بگو و برایشان بیان کن و به آنان بشناسان؛ چرا که این وضعیتی است که در هر زمان و با هر وصی تکرار می‌شود. سامری پسر خاله‌ی موسی و رهبر سپاهش می‌باشد، ولی به او حسادت می‌ورزد و او را می‌کشد؛ از این جهت که با گمراه کردن بنی‌اسرائیل، عملکرد موسی را کشته است و حتی خودش و کسانی که با او همراهی می‌کردند، خواستند هارون وصیّ موسی را نیز به قتل برسانند. «**وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**»[[169]](#footnote-169) (**چون موسی خشمگين و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت، گفت: در غيبت من، چه بد جانشينانی بوديد؛ چرا بر فرمان پروردگار خود پيشی گرفتيد؟! و الواح را بر زمين افکند و سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشيد. هارون گفت: ای پسر مادرم، اين قوم مرا زبون يافتند و نزديک بود مرا بکشند، مرا دشمن‌کام مکن و در شمارِ ستم‌کاران مياور**).

**ومع هذا فإن موسى (ع) لما رجع لم يقتل السامري بل ﴿قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لا مِسَاس﴾ ، وكأنهما هابيل وقابيل، حالة تتكرر مع كل وصي، فهذا يهوذا الاسخريوطي يريد قتل عيسى (ع) وتسليمه لعلماء بني إسرائيل، وهكذا مع كل وصي تجد قابيل وسامري ويهوذا الاسخريوطي، فمع علي (ع) تجد عمر حسده وقتله لما قتل قضيته واغتصب إمامته، والأوصياء (ع) ينظرون إلى هداية الناس وتعريفهم بالله، وهؤلاء قابيل والسامري ويهوذا الاسخريوطي وعمر ينظرون إلى الملك والذكر في هذه الدنيا الفانية الزائلة مع أهلها وذكرها.**

با این حال وقتی موسی بازگشت، سامری را به قتل نرسانید؛ بلکه «**قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لا مِسَاس**»[[170]](#footnote-170) (**گفت: برو، در زندگی اين دنيا چنان شَوی که پيوسته بگويی: به من نزديک مشوید**). گویی این دو، هابیل و قابیل هستند؛ وضعیتی که با هر وصی تکرار می‌شود. این یهودا اسخریوطی است که می‌خواهد عیسی را به قتل برساند و او را تسلیم علمای بنی‌اسرائیل نماید. اینچنین است که همراه هر وصی، قابیل و سامری و یهودا اسخریوطی نیز دیده می‌شود. با علی عُمَر را می‌بینیم که به او حسادت می‌ورزد و با کشتن عملکرد علی و غصب امامتش، او را می‌کشد. نگاه اوصیا به هدایت مردم است و اینکه خداوند را به آنان معرفی کنند؛ اما قابیل و سامری و یهودا اسخریوطی و عمرها به حکومت نگاه می‌کنند و همچنین به یادْ ماندن در این دنیای فانی، که خودش با اهلش و یادش از بین رفتنی است!

**﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ …﴾ في كل زمان اتل عليهم، أي في كل زمان تجدون ابني آدم، وصي مظلوم مهضوم مغصوب الحق مقتول شخصه أو شخصيته، وقاتل ملعون يغتصب حق الوصي، في كل زمان تتلى هذه الآية في أرض الواقع ولا يلتفت الناس ولا يتعضون ولا يتذكرون، بل تستمر الغفلة والجهل، ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾.**

**وكذا الحال مع يوسف (ع) وإخوته ﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ . ﴿مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرائيلَ﴾ بَنِي إِسْرائيلَ: هم أولاد يعقوب (ع)، الأسباط والمراد منهم هنا الأوصياء (ع)، وفي هذه الأمة هم آل محمد (ع) المفضلون على العالمين: ﴿يَا بَنِي إِسْرائيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ، ﴿كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرائيلَ﴾: أي على الأوصياء ﴿أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً﴾، فمن قتل وصياً قتل كل الناس، لأن الوصي والنبي هو أبو الأمة وقائدها وإمامها، فالذي يقتل شخص أو شخصية الإمام، يقتل الأمة، لأنه يتسبب في ضلالها وانحرافها، ومن نصر الوصي أو النبي وأظهر أمره وأيده وبيَّن أمره للناس ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً﴾.**

«**وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ**....» (**و خبر راستين دو پسر آدم را برايشان بخوان**)؛ یعنی همیشه برایشان بخوان. در هر زمانی، فرزندان آدم را می‌بینیم؛ وصیّ مظلوم پایمال‌شده که حقّش غَصب شده و خودش یا شخصیّتش کشته شده است، و قاتل ملعونی که حقّ وصی را غصب می‌کند؛ در حالی که پند نمی‌گیرند، بلکه غفلت و جهالت همچنان ادامه دارد. «**يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ**»[[171]](#footnote-171) (**آنان به ظاهری از زندگانی دنيا آگاهند و از آخرت بی‌خبرند**).

وضعیت یوسف و برادرانش نیز اینچنین است. «**قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ**»[[172]](#footnote-172) (**گفت: اگر او را ببريد، غمگين می‌شوم و می‌ترسم که از او غافل شويد وگرگ او را بخورد**). «**مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرائيلَ**» (**از اين رو بر بنی‌اسرائيل مقرر داشتيم**): بنی‌اسرائیل، همان فرزندان یعقوب و ذریه‌اش، و منظور از آنان در اینجا، اوصیا می‌باشند؛ و در این امّت، منظور آل محمد هستند که بر جهانیان برتری داده شده‌اند. «**يَا بَنِي إِسْرائيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ**»[[173]](#footnote-173) (**ای بنی اسرائيل، به یاد بیاورید نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر جهانيان برتری دادم**). «**كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرائيلَ**» «**بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم**»؛ یعنی بر اوصیا «**أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً**» (**که هر کس، کس ديگری را نه به قصاصِ قتل کسی يا ارتکاب فسادی بر روی زمين بکُشد، گویی همه‌ی مردم را کشته باشد**)؛ یعنی کسی که یک وصی را بکشد، همه‌ی مردم را کشته است؛ چرا که وصی و پیامبر، پدر و رهبر و امام این امت می‌باشد. کسی که خود امام یا شخصیت امام را می‌کشد، امّتی را کشته است؛ چرا که باعث گمراهی و انحراف آنها می‌شود. کسی که وصی یا پیامبری را یاری دهد و فرمان او را آشکار، و او را یاری، و امرش را برای مردم بیان کند «**وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً**» (**و هر کس به او حيات بخشد، چون کسی است که همه‌ی مردم را حيات بخشيده باشد**).

**والرسل (ع) جاءوا بالبينات ومع ذلك فإن الناس قتلوهم، قتلوا أشخاصهم وشخصياتهم، واتبعوا كل مسرف متكبر ملعون ينتحل مقام الأوصياء (ع) كالسامري وأمثاله ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾، وكذا الحال مع وصي الإمام المهدي (ع) فمن أحياه فكأنما أحيا الناس، كل أهل الأرض، لأنه بعث ليهدي أهل الأرض ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً﴾ ، ومن قتل وصي الإمام المهدي (ع) فكأنما قتل الناس جميعاً، كأنما قتل محمداً وعلياً وفاطمة والأئمة والأنبياء والأوصياء والمرسلين (ع).**

فرستادگان بیّنات و دلایل روشن آوردند و با این حال مردم آنان را کشتند ـ‌خودشان و شخصیت‌هایشان‌ـ و از هر زیاده‌خواهِ متکبرِ ملعونی که خود را منتسب به جایگاه و مقام اوصیا می‌داند، پیروی نمودند ؛ کسانی مانند سامری و امثال او «**وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ**» (**و به تحقيق فرستادگان ما همراه با دلايل روشن بر آنها مبعوث شدند، سپس بسياری از آنها همچنان بر روی زمين از حدّ خويش تجاوز می‌کردند**). وضعیت وصی امام مهدی نیز اینچنین است؛ کسی که او را حیات بخشد، گویی همه‌ی مردم را زندگی بخشیده است؛ تمام مردم زمین را؛ چرا که او برانگیخته شده است تا همه‌ی مردم زمین را هدایت نماید. «**هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللهِ شَهِيداً**»[[174]](#footnote-174) (**او کسی است که فرستاده‌اش را با هدايت و دين حق فرستاد تا آن دين را بر همه‌ی اديان پيروز گرداند و خدا شهادت را کافی است**). بنابراین کسی که وصی امام مهدی را به قتل برساند، گویی همه‌ی مردم را کشته است؛ گویی محمد، علی، فاطمه، امامان، پیامبران، اوصیا، فرستادگان را کُشته است!

**\*\*\***

**إضاءة من الجب**

**﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾.**

**أراد يعقوب (ع) بالذئب النفس الأمارة بالسوء، ﴿وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴾ عن ذكر الله، وتذكر حالكم في الذر، وفي بداية سورة يوسف: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾، فأنتم غافلون عن الذئب المستعر في بواطنكم، أي أنفسكم الأمارة بالسوء، كغفلتكم عن حالكم في الذر الأول، ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلا تَذَكَّرُونَ﴾.**

**روشنگری از چاه**

«**قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ**»[[175]](#footnote-175) (**گفت: اگر او را ببريد، غمگين می‌شوم و می‌ترسم که از او غافل شويد وگرگ او را بخورد**).

منظور یعقوب از گرگ، نفس اَمرکننده به بدی است. «**وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ**» (**از او غافل شويد**) یعنی از یاد خداوند در حالی که وضعیت شما را عالم ذرّ به یاد آورد، و در آغاز سوره‌ی یوسف «**نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ**»[[176]](#footnote-176) (**با اين قرآن که به تو وحی کرده‌ايم، بهترين داستان را برايت حکايت می‌کنيم، که تو پیش از اين از بی‌خبران بودی**)، شما از گرگی که در درونتان شعله‌ور است بی‌خبر هستید ـ‌یعنی نفس‌های امر کننده به بدی شما‌ـ مانند غفلت‌تان از وضعیتتان در عالم پیشین ذرّ. «**وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلا تَذَكَّرُونَ**»[[177]](#footnote-177) (**شما از پیدایش نخست آگاهيد؛ چرا به يادش نمی‌آوريد؟**).

**فلما ألقوه في الجب بيَّن لهم يعقوب هذا الذئب الذي أكل يوسف: ﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾ ، وفي الجب رأى يوسف (ع) أن هذه الذئاب سيهذبها الجوع وستأتيه خاضعة ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ ، رأى يوسف في الرؤيا هذه الذئاب تتخضع بين يديه ﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾ ، وهو يذكرهم أنهم كانوا الذئاب التي أكلته من قبل ﴿وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ﴾ ، ﴿قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾ ، لا تذكرون الله، غافلون عن ذكر الله وهذه آية للسائلين، فإذا اجتمع الجهل والغفلة أمسى الإنسان ذئباً متوحشاً لا يعرف الرحمة، فيعقوب يخاطبهم ﴿وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ ، ويوسف يخاطبهم ﴿إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾، ويوسف الوصي النبي المرسل ماذا يكون رده على إخوته الذين حسدوه وأرادوا قتله ؟ ﴿قَالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ .**

هنگامی که او را در چاه انداختند، یعقوب این گرگی که یوسف را خورد، برایشان تبیین نمود. «**قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ**»[[178]](#footnote-178) (**گفت: نفس شما، کاری را در نظرتان بياراسته است. اکنون برای من صبر جميل بهتر است و خداوند، کسی است که در آنچه شما می‌گویید، باید از او ياری خواست**). یوسف در چاه دید که گرسنگی، این گرگ‌ها را شتابان می‌کند و خاضعانه به درگاه او می‌آیند. «**وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ**»[[179]](#footnote-179) (**البته شما را با مقداری ترس و گرسنگی و بينوايی و بيماری و نقصان در محصول می‌آزماييم، و شکيبايان را بشارت ده**). یوسف در رؤیا دید که این گرگ‌ها در پیشگاهش خضوع می‌کنند. «**فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ**»[[180]](#footnote-180) (**چون بر يوسف داخل شدند، گفتند: ای عزيز، ما و کسانمان به گرسنگی افتاده‌ايم و سرمايه‌ای اندک آورده‌ایم. پس پيمانه‌ی ما را تمام ادا کن و بر ما صدقه بده، زيرا خداوند صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد**) و به آنان یادآوری می‌کند که آنها همان گرگ‌هایی بودند که پیش‌تر او را خوردند. «**وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ**»[[181]](#footnote-181) (**در حالی که خود، نمی‌دانستند**) ، «**قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ**»[[182]](#footnote-182) (**گفت: آیا می‌دانيد از روی نادانی با يوسف و برادرش چه کرديد؟**)؛ آنها خداوند را به یاد نداشتند، از یاد خداوند غافل بودند و این نشانه‌ای برای درخواست‌کنندگان می‌باشد. اگر نادانی و غفلت با هم جمع شوند، انسان گرگی وحشی می‌شود که رحمت و مهربانی را هیچ نمی‌شناسد. یعقوب آنها را مخاطب قرار می‌دهد: «**وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ**»[[183]](#footnote-183) (**در حالی که از او غافل بودید**) و یوسف آنان را مورد خِطاب قرار می‌دهد: «**إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ**» (**شما نادان بودید**). پاسخ یوسفِ وصی و پیامبر فرستاده شده، به برادرانش که به او حسادت ورزیدند و قصد کشتنش را داشتند، چه بود؟ «**قَالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ**»[[184]](#footnote-184) (**گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست، خدا شما را می بخشايد که او مهربان‌ترين مهربانان است**).

**إنه كرد هابيل ابن آدم أول وصي مقتول على من أراد قتله: ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾، وكرد موسى (ع) على السامري الذي أراد قتل هارون وموسى (ع): ﴿قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لا مِسَاس﴾. قصة كل مرة تتكرر، فهل من متذكر، وهل من معتبر إن ﴿فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَاب﴾. وبعد الجريمة يأتي الإعلام ليقلب الحقائق، وربما يجعل من القاتل مقتولاً ومن المقتول قاتلاً، ﴿وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾.**

پاسخ او مانند پاسخ هابیل فرزند آدم، اولین وصیِ کُشته شده، به کسی بود که قصد کشتنش را داشت: «**لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ**» (**اگر تو بر من دست گشايی تا مرا بکُشی، من بر تو دست نگشايم که تو را بکُشم؛ من از خدا که پروردگار جهانيان است می‌ترسم**)، و مانند پاسخ موسی به سامری که قصد کشتن هارون و موسی را داشت: «**قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لا مِسَاس**» (**گفت: برو، در زندگی اين دنيا چنان شَوی که پيوسته بگويی: به من نزديک مشوید**).

داستانی که هر بار تکرار می‌شود. آیا پندگیرنده‌ای هست؟ و آیا کسی هست که عبرت گیرد؟ «**فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَاب**»[[185]](#footnote-185) (**در داستان‌هايشان، خردمندان را عبرتی است**). پس از اِرتکاب جُرم، سانسور و تمارض از راه می‌رسند تا حقایق را وارونه جلوه دهد؛ چه بسا قاتل را مقتول و مقتول را قاتل جِلوه می‌دهد. «**وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ**»[[186]](#footnote-186) (**شب هنگام، گريان نزد پدرشان بازآمدند**).

**ولم يكتفِ الذئب البشري بإلقاء يوسف (ع) في الجب وتزوير الحقائق، بل ذهب في التنكيل بيوسف إلى أبعد من هذا، فلما أخرجه أهل القافلة من الجب وفرحوا به جاءهم الذئب، وقال هذا عبدي، ولم يقل إخوة يوسف عن يوسف إنه عبدنا ليبيعوه ويحصلوا على المال من أهل القافلة، بل للتنكيل بيوسف وتسليمه إلى الرق والعبودية، فهم باعوه بثمن بخس دراهم قليلة، وذلك لأنهم زاهدون فيه يريدون الخلاص منه بكل صورة، ويريدون أن يجعلوه عبداً مملوكاً بكل طريقة ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾.**

گرگِ بشری، به انداختن یوسف در چاه و جَعل حقایق بسنده نمی‌کند؛ بلکه آمد تا بیش از اینها یوسف را خوار و خفیف کند؛ هنگامی که کاروانیان او را از چاه بیرون آوردند از این بابت شادمان گشتند، گرگ نزد آنان آمد و گفت: این بنده‌ی من است. برادران یوسف به این صرفاً به این دلیل در مورد یوسف گفتند که او بنده‌ی ما است تا او را بفروشند و از کاروانیان به مالی دست پیدا کنند؛ و حتی برای خوار و خفیف کردن یوسف و تسلیم کردن او به بردگی و بندگی، چنین سخنی بر زبان راندند. آنها او را با بهایی کم و درهم‌هایی اندک، فروختند؛ چرا که رغبتی نسبت به او نداشتند و می‌خواستند به هر صورتی که امکان‌پذیر بود، از او رهایی یابند و به هر طریق ممکن، او را بندگی و مالکیت دیگری، درآورند. «**وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ**»[[187]](#footnote-187) (**او را به بهای اندک، به چند درهم فروختند، که هيچ رغبتی به او نداشتند**).

**\*\*\***

**إضاءة من الابتلاء الواقع في الطريق إلى الله**

**في مسيرة يوسف (ع) إلى الله، في مسيرة التكامل الإنساني التي خاضها يوسف (ع) على هذه الأرض، كان للابتلاء مساحة واسعة، بل إن الله سبحانه وتعالى جعل في شدة الابتلاء التمكين، فبعد أن أصبح يوسف (ع) عبداً مملوكاً في مصر، وفي بيت عزيز مصر بالخصوص ﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً …﴾، نجده تعالى يقول: ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ﴾ ، فسيأتي التمكين من هذا القيد قيد العبودية، فالشيطان (لعنه الله) يمكر ويكيد بيوسف (ع)، ولكن ﴿… مَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ﴾ ، والله سبحانه يبدل السيئات بالحسنات، وذل العبودية بعز الملك ﴿وَمَكَرُوا مَكْراً وَمَكَرْنَا مَكْراً وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ﴾ ، فكلما مكر الشيطان بيوسف وخطط لإيذاء يوسف (ع)، مرة بإخوته ومرة بالجب ومرة بالعبودية ومرة بامرأة العزيز ومرة بالسجن تنقلب هذه الأمور إلى مسيرة يوسف (ع) إلى ملك مصر، فكل خطط الشيطان ومكره أصبحت أحداثاً توالت وهي تدفع وتقرب يوسف مرة بعد أخرى من ملك مصر، فمع أن الشيطان (لعنه الله) أراد إيذاء يوسف (ع) والإضرار به باعتباره عدوه، ولكن مكر الشيطان انقلب إلى خطة محكمة لتمكين يوسف (ع) من ملك مصر ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾.**

**روشنگری از آزمونِ واقع شده در راهِ به سوی خداوند**

در مسیر یوسف به سوی خداوند، در مسیر تکامل انسانی که یوسف در این زمین به آن وارد شد، آوردگاهی وسیع برای ابتلا و آزمایش وجود دارد و حتی خداوند سبحان و متعال، در سخت‌ترین آزمایش‌ها، تمکّن دادن و قادر و توانا ساختن را اراده فرموده است. پس از اینکه یوسف در مصر به بندگی و غلامی کشیده شد، مخصوصاً در خانه‌ی «**وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً**....» (**و کسی از مردم مصر که او را خريده بود به زنش گفت: تا در اينجا است گراميِش بدار، شايد به ما سودی برساند، يا او را به فرزندی بپذيريم**....) می‌بینیم خداوند متعال می‌فرماید: «**وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ**»[[188]](#footnote-188) (**و اینچنین يوسف را در زمين تمکین داديم**....)؛ تمکین از این قید خواهد آمد، قید بندگی. شیطان که لعنت خدا بر او باد، برای یوسف مکر و حیله می‌کند، ولی «.... **مَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ**»[[189]](#footnote-189) (.... **و مکرشان نيز از ميان برود**). خداوند سبحان بدی‌ها را تبدیل به خوبی‌ها می‌کند؛ ذلت بندگی را به پادشاهی «**وَمَكَرُوا مَكْراً وَمَكَرْنَا مَكْراً وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ**»[[190]](#footnote-190) (**آنها حيله‌ای انديشيده‌اند، ما نيز حيله‌ای انديشيده‌ايم در حالی که آنان خود، نمی‌فهمند**). هر بار که شیطان مکر و حیله‌ای برای یوسف سوار می‌کند و نقشه‌ای برای آزار و اذیت یوسف می‌کشد ـ‌یک بار با استفاده از برادرانش، بار دیگر با چاه، بار دیگر با بندگی، بار دیگر با همسر عزیز مصر و بار دیگر با زندان‌ـ جملگی این موارد تبدیل به مسیر یوسف به سمت فرمان‌روایی مصر می‌شود؛ همه‌ی نقشه‌های شیطان و مکر و حیله‌هایش، حوادثی پی‌در‌پی می‌شود که یوسف را به جلو می‌رانَد و گام به گام به سمت فرمان‌روایی مصر پیش می‌برد. با اینکه شیطان (لعنت الله) از آنجا که دشمن یوسف است، می‌خواهد او را آزار دهد و به او آسیب برساند، ولی فریب و مکر شیطان به نقشه‌ای محکم و استوار برای تمکین دادن یوسف به فرمان‌روایی مصر تبدیل می‌شود. «**وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ**»[[191]](#footnote-191) (**اینچنین يوسف را در زمين تمکین داديم تا به او تعبير خواب آموزيم و خدا بر کار خويش غالب است، ولی بيشتر مردم نمی‌دانند**).

**وأرجو أن لا تفوتني وتفوتكم الفرصة من أن نستضيء بنور هذه الآية ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾، وأرجو من الآن أن نتخذ القرار الصحيح، إما أن نكون من الغافلين الجاهلين الذين لا يعلمون، أو أن نصبح من الذاكرين المتذكرين الذين يُعلمهم الله.**

امیداروم فرصت بهره‌بردن و نورانی شدن از این آیه از کف من و شما نرود «**وَاللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ**» (**و خدا بر کار خويش غالب است، ولی بيشتر مردم نمی‌دانند**) و امیدوارم که از همین لحظه، جایگاه درست را انتخاب کنیم؛ یا جزو غافلین و نادان‌هایی باشیم که نمی‌دانند، یا جزو به یاد آوردندگانی که خداوند تعلیمشان می‌دهد، باشیم.

**\*\*\***

**إضاءة من السجن**

**في السجن يوسف (ع) نبي مرسل لا يترك الدعوة إلى الله، فلابد أن يكون هناك تأثير في نفوس السجناء، كأي مجتمع إنساني في مواجهة رسالات السماء، ولابد أن ينقسم المجتمع إلى جهتين جهة تؤمن وجهة تكفر، هكذا انقسمت المجتمعات التي بعث فيها الرسل ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴾.**

**روشنگری از زندان**

یوسف در زندان نیز پیامبری فرستاده شده بود که دعوت به سوی خداوند را ترک نکرد؛ پس باید در درون زندان نیز تأثیری بر زندانیان وجود داشته باشد. درست مانند هر جامعه‌ی انسانی در مواجهه با رسالت‌های آسمانی، لاجَرَم جامعه به دو بخش تقسیم می‌شود: بخشی مؤمن و بخشی کافر؛ جامعه‌هایی که فرستادگان در آنها مبعوث شدند، به همین صورت تقسیم می‌شدند. «**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ**»[[192]](#footnote-192) (**و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستاديم که خدای يکتا را بپرستيد، ناگهان دو گروه شدند و با يکديگر به خصومت برخاستند**).

**﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ﴾ ، والفتيان اللذان دخلا معه السجن كذلك فأحدهما كان قريباً من الإيمان برسالة يوسف والثاني مكذباً، وهما مختلفان في هذه الرسالة بين التصديق والتكذيب، أقبلا على يوسف (ع) أحدهما رأى رؤيا هي: ﴿قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْراً﴾ ، والثاني مكذب برسالة يوسف (ع)، فكذب ﴿وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ﴾ وكان يريد ان يؤوِّل يوسف (ع) كذبه، ليطعن برسالة يوسف (ع)، فهما إذن اقبلا على يوسف ليحلا خلافاً بينهما حول رسالة يوسف (ع) ﴿نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾، ولذا قال يوسف في آخر كلامه معهما ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾ فحصول ما أخبرهما به يوسف (ع)، سيثبت أن الرؤيا حق من الله، ولا ينكرها إلا القوم الكافرون وبالتالي تثبت نبوة يوسف (ع)، التي كانت تدور حول الرؤيا، ولذا ﴿يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ﴾ ترقبا هذا ﴿أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْراً وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ﴾، وبهذا يحسم النـزاع ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾.**

«**وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ**»[[193]](#footnote-193) (**دو جوان نيز با او به زندان افتادند**). وضعیت دو جوانی که با او وارد زندان شدند، به این صورت بود که یکی از آنان نزدیک به ایمان به رسالت یوسف، و دومی تکذیب کننده بود و تفاوت این دو در این رسالت در تصدیق و تکذیب‌شان بود. یکی از آن دو که رؤیایی دیده بود به یوسف رو کرد و گفت: «**قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرا**ً»[[194]](#footnote-194) (**گفت: در خواب، خود را ديدم که انگور می‌فشارم**) و دومی که تکذیب‌کننده‌ی رسالت یوسف بود، گفت: «**وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ**»[[195]](#footnote-195) (**ديگری گفت: خود را ديدم که نان بر سر نهاده، می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند**) و می‌خواست که یوسف دروغش را تأویل نماید تا به این ترتیب، به رسالت یوسف طعنه‌ای بزند. این دو به سوی یوسف آمدند تا اختلاف‌شان را در مورد رسالت یوسف را حل کنند: «**نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ**» (**ما را از تعبير آن آگاه کن، که از نيکو کارانت می‌بينيم**). به همین دلیل یوسف در انتهای سخنش با آن دو فرمود: «**قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ**» (**آنچه درباره‌اش نظر می‌خواستيد به پايان آمده و قطعی است**). حاصل شدن آنچه یوسف به آن دو خبر داده بود ثابت می‌کند که رؤیا، حقّی از سوی خداوند است و فقط گروه کافران انکارش می‌کنند و به دنبال آن، پیامبر بودن یوسف ثابت می‌شود؛ نبوّتی که حول رؤیا می‌چرخد و از همین رو «**يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ**» (**ای دو هم‌زندانی**) منتظر این باشید که «**أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْراً وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ**» (**يکی از شما برای مولای خويش شراب ريزد، اما ديگری را بر دار کنند و پرندگان از سرِ او بخورند**). و به این ترتیب نزاع پایان داده شد. «**قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ**»[[196]](#footnote-196) (**آنچه درباره‌اش نظر می‌خواستيد به پايان آمده و قطعی است**).

**فعاقبة الإيمان خير الدنيا والآخرة، وعاقبة الكفر خسارة الدنيا والآخرة، وهذا ما حصل معهما، فهما جاءا مختلفان حول رسالة يوسف (ع).**

**كما أن يوسف لم يُؤوِّل الرؤيا في أول كلامه، بل بيَّن لهم رسالته، وأنه مؤيد بملكوت السماوات، ﴿قَالَ لا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ ، وانه يدعو إلى توحيد الله ونبذ عبادة العباد للعباد ﴿يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ \* مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾.**

**ثم انتقل يوسف إلى تأويل رؤيا الصادق، وتأويل الرموز التي رتبها الكاذب، فينجو الصادق بصدقه، ويهلك الكاذب بكذبه وتكذيبه على الله وبرسالة يوسف (ع).**

عاقبت ایمان، خیر دنیا و آخرت و عاقبت کفر، خُسران دنیا و آخرت می‌‌باشد؛ و این، همان چیزی بود که برای آن دو به دست آمد؛ در حالی که با دو دیدگاه متفاوت درباره‌ی رسالت یوسف آمده بودند.

یوسف در همان ابتدای سخنش رؤیا را تأویل نکرد؛ بلکه رسالتش را برای آنان بیان نمود و اینکه تأیید شده با ملکوت آسمان‌ها می‌باشد. «**قَالَ لا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ**»[[197]](#footnote-197) (**گفت: طعام روزانه‌ی شما را هنوز نياورده باشند که پيش از آن، شما را از تعبير آنها چنان که پروردگارم به من آموخته است، خبر می‌دهم. من کیش و آیین مردمی را که به خدای يکتا ايمان ندارند و به روز قيامت کافرند، ترک کرده‌ام**)؛ او به سوی توحید خداوند و به دور افکندن پرستش بندگان توسط بندگان دعوت می‌کند. «**يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ \* مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ**»[[198]](#footnote-198) (**ای دو هم‌زندانی، آيا خدايان متعدد بهتر است يا الله، آن خداوند واحدِ قهّار؟ \* شما غیر از خداوند يکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدرانتان آنها را اینگونه خوانده‌ايد و خداوند حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است، نمی‌پرستید. هیچ حکمی جز حکم خدا نيست. فرمان داده است که جز او را نپرستيد. اين است دين راست و استوار ولی بيشتر مردم نمی‌دانند**).

سپس یوسف به تفسیر خواب صادقه پرداخت وتفسیر رموز مرتب کرده ان شخص کاذب را گفت ,و صادق با صدق خویش پیروز می گردد و کاذب با دروغ خود به خداوند و رسالت یوسف (ع) هلاک شد .

**﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا...﴾ ، والظن هنا بمعنى اليقين قال تعالى: ﴿... قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ ، أي أنهم على يقين من لقاء الله. ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ ، أي تيقن أن الله لن يضيق عليه رزقه.**

پس از آن یوسف سراغ تأویل رؤیای صادقه، و رمز و رازهایی که فرد دروغ‌گو پشت سر هم چیده است، می‌رود. فرد راست‌گو با راست گفتنش نجات یافت و فرد دروغ‌گو با دروغ و تکذیبش نسبت به خداوند و رسالت یوسف به هلاکت رسید.

«**وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا**....»[[199]](#footnote-199) (**به يکی از آن دو که یقین داشت رها می شود، گفت**:....)؛ کلمه‌ی «**ظنّ**» در اینجا به معنای «**یقین داشتن**» می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «.... **قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُو اللهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِينَ**»[[200]](#footnote-200) (**آنانی که یقین داشتند با خدا ديدار خواهند کرد، گفتند: به خواست خدا، چه بسا گروهی اندک که بر گروهی بسيار غلبه کند، که خدا با کسانی است که صبر پیشه می‌کنند**)؛ یعنی کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند. «**وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ**»[[201]](#footnote-201) (**و ذوالنون را، آنگاه که خشمناک بِرَفت و می‌دانست که هرگز بر او تنگ نمی‌گيريم، در تاريکی ندا داد: هيچ خدايی جز تو نيست، تو منزّهی و من، از ستم‌کاران بودم**)؛ یعنی یقین داشت که خداوند روزی‌اش را تنگ نمی‌گرداند.

**وأوحى الله ليوسف (ع): إن هذا السجين سينجو وسيكون قريباً من الملك (برؤيا السجين)، وأوحى الله ليوسف (ع): إن الملك سيخرجه من السجن وإن هذا السجين سيكون سبب خروجه من السجن، ولهذا قال له يوسف (ع): ﴿اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾، أراد بهذا أن يبين لهذا السجين علمه بالغيب، عندما سيضطر في المستقبل إلى ذكره عند الملك، كما أراد لفت انتباه السجين إلى حاله وليذكره في المستقبل عند الملك إذا رأى الرؤيا التي ستكون سبباً في خروج يوسف (ع) من السجن.**

**وهنا التفت يوسف (ع) إلى الأسباب، ومع أنه لم يغفل عن مسبب الأسباب كما توهم بعضهم أنه طلب معونة السجين والملك وغفل عن الله سبحانه، ولكن مع هذا فإن يوسف (ع) أشرك عندما جعل للأسباب قيمة ووزناً في ميزانه، وهو (ع) الذي لمس آيات الله ومعجزاته التي نجا بها فيما مضى من حياته، وهذا الشرك الخفي ذُكر في آخر سورة يوسف ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾.**

خداوند به یوسف وحی فرمود که این زندانی نجات خواهد یافت و به پادشاه نزدیک خواهد شد (به واسطه‌ی رؤیای زندانی). خداوند به یوسف وحی نمود که پادشاه او را از زندان بیرون می‌آورد و این زندانی، باعث خارج شدن او از زندان خواهد شد؛ به همین دلیل یوسف به او فرمود: «**اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ**» (**مرا نزد اربابت یاد کن**)؛ با این سخن، خواست برای این زندانی روشن کند که از غیب به او خبر داده شده است؛ آن هنگام که در آینده مجبور خواهد شد که او را نزد پادشاه یاد کند، همان طور که می‌خواست نظر زندانی را به وضعیتش جلب کند و اینکه او در آینده در پیشگاه پادشاه هنگامی که رؤیایی که سبب و وسیله‌ای برای خارج شدن یوسف از زندان می‌شود، او را به یاد بیاورد.

اینجا بود که یوسف به اسباب و علت‌ها متمایل شد، با اینکه از مُسبّبِ اسباب غافل نشده بود؛ نه آن گونه که برخی از آنان متوهّم شدند که او از زندانی و پادشاه طلب یاری نمود و از خداوند سبحان غافل شد؛ ولی با این حال، یوسف آن هنگام که برای اسباب و وسیله‌ها ارزش و مقداری در میزانش قائل شد، شِرک ورزید در حالی که او کسی بود که نشانه‌‌ها و معجزات خداوند را که در ادوار پیشین زندگی‌اش باعث نجاتش شده بودند، لمس کرده بود. این همان شرک پنهان است که در انتهای سوره یوسف ذکر شده است: «**وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ**»[[202]](#footnote-202) (**و بيشترشان به خدا ايمان نياورند مگر با شرک**).

**عن شعيب العقرقوفي، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (إن يوسف أتاه جبرائيل فقال له: يا يوسف إن رب العالمين يقرؤك السلام ويقول لك من جعلك في أحسن خِلقة ؟ قال: فصاح ووضع خده على الأرض، ثم قال أنت يا رب، ثم قال له: ويقول لك من حببك إلى أبيك دون إخوتك ؟ قال: فصاح ووضع خده على الأرض وقال أنت يا رب، قال ويقول لك: من أخرجك من الجب بعد أن طرحت فيها وأيقنت بالهلكة ؟ قال: فصاح ووضع خده على الأرض، ثم قال أنت يا رب، قال: فإن ربك قد جعل لك عقوبة في استغاثتك بغيره فلبثت في السجن بضع سنين، قال: فلما انقضت المدة، وأذن الله له في دعاء الفرج، فوضع خده على الأرض، ثم قال: (اللهم إن كانت ذنوبي قد أخلقت وجهي عندك فاني أتوجه إليك بوجه آبائي الصالحين إبراهيم وإسماعيل وإسحق ويعقوب) ففرج الله عنه.**

**قلت: جعلت فداك أندعو نحن بهذا الدعاء ؟ فقال ادع بمثله: اللهم إن كانت ذنوبي قد أخلقت وجهي عندك فاني أتوجه إليك بنبيك نبي الرحمة محمد (ص) وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة (ع)) .**

شعیب بن عقرقوفی از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «**جبرئیل نزد یوسف آمد و به او عرض کرد: ای یوسف! پروردگار جهانیان به تو سلام می‌‌رساند و به تو می‌فرماید: چه کسی تو را در نیکوترین شکل بیافرید؟** فرمود: **صیحه‌‌ای زد و گونه‌اش را روی زمین قرار داد و سپس عرض کرد: تو ای پروردگار! و به تو می‌فرماید: چه کسی تو را حبیب و دلبند پدرت نمود، و نه برادرانت را؟** فرمود**: صیحه‌‌ای زد و گونه‌اش را روی زمین قرار داد و سپس عرض کرد: تو ای پروردگار! و به تو می‌فرماید: چه کسی پس از افتادنت در چاه و یقین حاصل شدن به هلاکت تو، تو را از آن بیرون آورد؟** فرمود: **صیحه‌‌ای زد و گونه‌اش را روی زمین قرار داد و سپس عرض کرد: تو ای پروردگار! عرض کرد: پروردگارت به جهت کمک خواستن از غیر خودش، عقوبتی برایت مقرر فرموده است. ایشان چند سال در زندان بماند.** فرمود: **زمانی که مدت به پایان رسید و خداوند به ایشان اجازه‌ی دعای فَرج را داد، گونه‌اش را بر زمین قرار داد و فرمود: بارالها! اگر گناهانم در پیشگاه تو صورتم را دربرگرفته است، با صورت پدران صالحم، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب روی به سوی تو می‌آورم؛ و خداوند او را رهایی داد**». عرض کردم: فدایت گردم، آیا ما هم به همین شکل، دعا کنیم؟ فرمود به همانند آن: «**الهم إن ذُنوبی قَد أخلقَت وَجهی عِندک، فإنی أتوجَّه إلیک بَنِبیّک نَبیّ الرَّحمة محمد** **و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه** (**بارالها! اگر گناهانم در پیشگاه تو صورتم را دربرگرفته است، با صورت پیامبرت، پیامبر رحمت، حضرت محمد** **و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه** **روی به سوی تو می‌آورم**)».

**قال يوسف (ع) للسجين: ﴿اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾، وسبب التفات يوسف للأسباب هو الشيطان ﴿فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾ فكانت النتيجة: ﴿فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾ ، وهذا الشيطان (أي الشر) هو الظلمة التي لا يخلو منها مخلوق، فالنور الذي لا ظلمة فيه هو الله سبحانه، ومع ان هذه الظلمة قليلة في كيانات الأنبياء النورانية المقدسة، ولكنها موجودة ولها أثر على حركتهم (ع)، ولهذا فهم يحتاجون إلى العصمة من الله ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً \* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً﴾.**

یوسف به زندانی فرمود: «**اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ**» (**مرا نزد اربابت یاد کن**) و عامل توجه یوسف به اسباب و وسایل، شیطان بود. «**فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ**» (**و شيطان از خاطرش زدود که پيش اربابش از او ياد کند**) نتیجه این شد که «**فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ**»[[203]](#footnote-203) (**و چند سال در زندان بماند**). این شیطان (یا شرّ و بدی) همان ظُلمتی است که هیچ آفریده‌ای از آن خالی نمی‌‌باشد، و نوری که هیچ ظلمتی در راه ندارد، فقط خداوند سبحان است. با اینکه این ظلمت در سرشت پیامبران نورانیِ مقدّس، اندک است، ولی وجود دارد، و بر حرکت ایشان تاثیرگزار است، و از همین رو آنها به عصمت از سوی خداند نیازمند می‌باشند. «**إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً \* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً**»[[204]](#footnote-204) (**مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خوشنود باشد که برای نگهبانی از او پيش روی و از پشت سرش نگهبانی می‌گمارد \* تا بداند که آنها پيام‌های پروردگارشان را رسانيده‌اند و خدا به آنچه نزد آنها است احاطه دارد و همه چيز را به عدد، شماره کرده است**).

**فلولا هذه الظلمة لما احتاجوا إلى العصمة، ومن يعتقد غير هذا فهو ينـزلهم منـزله الله سبحانه عما يشركون، وهذه المغالاة في التنـزيه لهم (ع) حتى يوصلهم بعض من يجهل الحقيقة إلى مرتبة نور لا ظلمة فيه، هي شرك يخطأ من يعتقده، كما ان من يستخف بعصمتهم وبحقهم ومرتبتهم يكفر بحقهم ويخطأ، وقد بيَّن سبحانه في القرآن أثر هذه الظلمة في مسيرة الأنبياء في مواضع كثيرة، قال تعالى: ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً﴾ ، والذي نسى وأنساه الشيطان هو فتى موسى (ع) وهو يوشع بن نون نبي من أنبياء بني إسرائيل ووصي موسى (ع) الذي فتح الأرض المقدسة، ومع هذا فلا بد من ملاحظة ان الله سبحانه وتعالى جعل الأنبياء محط نظره، فحتى ما يحصل بسبب هذه الظلمة يكون في النتيجة سبباً يوصلهم ﴿وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً﴾ فأصبح نسيان الحوت سبباً دلهم على العالِم (ع) ﴿قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصاً﴾ ، أو يزيد علمهم ﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعاً وَأَنَابَ﴾ ، فبعد أن تعلم داود (ع) من هذه الحادثة أن لا يتكلم إلا بعد أن يسمع الخصمين، خاطبه تعالى: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾.**

اگر این ظلمت نبود، به عصمت نیازی نداشتند و اگر کسی غیر از این، اعتقادی داشته باشد، آنان را در جایگاه خداوند قرار داده است؛ خداوند از شِرکی که به او روا می‌دارند، منزّه است. این اغراق در مُنزّه دانستن ایشان به حدی رسیده است که برخی افرادی که نادان به حقیقت هستند، آنان را به مرتبه‌ی نور بدون ظلمت رسانیده‌اند؛ این شرکی است که معتقد به آن، به خطا رفته است؛ همان طور که کسی که عصمت آنان و حق و مرتبه‌ی آنان را کوچک شمارد، در حق آنان کفر ورزیده و به خطا رفته است. خداوند سبحان در قرآن، تأثیر این ظلمت را در موارد متعددی در مسیر پیامبران آورده است. خداوند متعال می‌فرماید: «**قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً**»[[205]](#footnote-205) (**گفت: آيا به ياد داری آن گاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بوديم؟ من ماهی را فراموش کرده‌ام و اين شيطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شيوه‌ای شگفت‌انگيز به دريا رفت**). کسی که فراموش کرد و شیطان او را به فراموشی انداخت، جوان‌مرد موسی بود؛ یوشع بن نون، پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل و وصی موسی که سرزمین مقدس را فتح کرد. با این حال باید دقت کنیم که خداوند سبحان و متعال، پیامبرانش را منزلگاه نظر و نگاهش قرار داده است؛ تا آنجا که حتی آنچه بر اثر این ظلمت به دست می‌آید، سبب و وسیله‌ای برای رسانیدنشان می‌شود: «**وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً**» (**و ماهی به شيوه‌ای شگفت‌انگيز به دريا رفت**)؛ فراموش کردن ماهی، عاملی شد که آنها را به عالِم راهنمایی کند: «**قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصاً**»[[206]](#footnote-206) (**گفت: آنجا همان جايی است که در طلبش بوده‌‌ايم؛ و به نشان قدم‌های خود جست‌و‌جو‌کنان بازگشتند**)، یا علم آنان را زیاد کند: «**قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعاً وَأَنَابَ**»[[207]](#footnote-207) (**داوود گفت: او که ميش تو را از تو می‌خواهد تا به ميش‌های خويش بيفزايد، بر تو ستم روا داشته است و بسياری از شريکان بر یکدیگر ستم می‌کنند؛ مگر کسانی که ايمان آورده‌اند و کارهای شايسته کرده‌اند و اينان نيز اندک هستند. داوود فهمید که او را آزموده‌ايم؛ پس، از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع درافتاد و توبه کرد**). پس از اینکه داوود از این رویداد فهمید که هیچ حکمی صادر نکند مگر پس از شنیدن از دو طرف دعوا، خداوند متعال او را خطاب قرار می‌دهد: «**يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ**»[[208]](#footnote-208) (**ای داوود، ما تو را خليفه‌ای روی زمين گردانيديم. در ميان مردم به حق داوری کن و از پِی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، به آن سبب که روز حساب را از ياد برده‌اند، به عذابی شديد گرفتار می‌شوند**).

**ثم استفاد يوسف (ع) من هذه الحادثة قبل وبعد خروجه من السجن وهو في مسيرته التكاملية إلى الله ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.**

یوسف در حالی که در مسیر تکاملی به سوی خداوند بود، از این حادثه، پیش و پس از بیرون آمدن از زندان استفاده می‌کند: «**وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ**»[[209]](#footnote-209) (**و پدر و مادر را بر تخت فرا برد و همه در برابر او به سجده درآمدند. گفت: ای پدر، اين است تعبير آن خواب پیشینِ من، که اينک پروردگارم آن را تحقق بخشيده است و چقدر به من نيکی کرده است آنگاه که مرا از زندان برهانيد و پس از آنکه شيطان ميان من و برادرانم فساد کرده بود، شما را از باديه به اينجا آورد. پروردگار من به هر چه اراده کند دقيق است، که او دانا و حکيم است**).

**إذن، يوسف (ع) يقول: ﴿يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ﴾، فالذي أخرجه من السجن الله فقط لا غير، والذي جاء بأهله إلى مصر الله فقط لا غير، عمي يوسف عن الأسباب ولم يعد يرى إلا مسبب الأسباب، فمن ﴿اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ إلى أن الله فقط هو الذي (أَحْسَنَ بِي، أَخْرَجَنِي، وَجَاءَ بِكُمْ)،لم يعد يوسف يرى إلا الله، أما الملك الذي كان سبباً في خروجه من السجن، فلم يكن يوسف ليراه الآن، وهو الذي جاء بأهله من البدو ومع ذلك لا يرى نفسه، لقد انتقل يوسف (ع) إلى مرتبة أعلى وارتقى في ملكوت السماوات، لقد أصبح يوسف (ع) يرى بوضوح كامل انه لم يصب خيراً قط إلا من الله، ولم يصرف عنه سوءاً قط أحد سوى الله.**

یوسف می‌گوید: «**يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ**» (**ای پدر، اين است تعبير آن خواب پیشینِ من، که اينک پروردگارم آن را تحقق بخشيده است و چقدر به من نيکی کرده است آنگاه که مرا از زندان برهانيد و شما را از باديه به اينجا آورد**)؛ بنابراین کسی که او را از زندان رهانید، خداوند بود و نه کس دیگر، کسی که خانواده‌اش را به مصر آورد، فقط خداوند بود و نه کس دیگر. چشم یوسف به روی اسباب و علت‌ها بسته شد و دیگر چیزی جز مسببِ اسباب را ندید. از «**اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ**» (**مرا نزد اربابت یاد کن**) تا فقط خداوند همان کسی است که «**أَحْسَنَ بِي، أَخْرَجَنِي وَجَاءَ بِكُمْ**» (**به من نیکی کرد، مرا رهانید، و شما را آورد**»؛ یوسف دیگر چیزی نمی‌دهد جز خداوند را. آن پادشاهی که سبب و وسیله‌ای در خارج شدنش از زندان بود، اکنون دیگر یوسف او را نمی‌دید. او همان کسی بود که خانواده‌اش را از بیابان آورد و با این وجود، خودش را نمی‌دید. یوسف به مرتبه‌ای بالاتر منتقل شد و در ملکوت آسمان‌ها ارتقا یافت. یوسف به گونه‌ای شد که به روشنیِ کامل می‌دید که به هیچ خیری نمی‌رسد، مگر از سوی خداوند، و هیچ کسی، شرّ و بدی بدی را از دفع نمی‌کند، مگر خداوند.

**إذن يوسف عرف الحقيقة الآن، والذي يعرف الحقيقة يكون كحمامة الزاجل همها الرجوع إلى البيت الذي أُطلِقت منه، وهكذا لم يكن دعاء يوسف (ع) في النهاية بعد أن أتاه الله الملك والعلم إلا ..... تَوَفَّنِي ..... ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾ ، فلأن يوسف عرف الحقيقة يريد أن يعود إلى الحقيقة التي عرفها والتي خرج منها، وهكذا يدعو الحسين (ع) في يوم عرفة (يوم معرفة الله): (إلهي أمرت بالرجوع إلى الآثار، فأرجعني إليك بكسوة الأنوار وهداية الاستبصار، حتى ارجع إليك منها كما دخلت إليها منك، مصون السر عن النظر إليها، ومرفوع الهمة عن الاعتماد عليها إنك على كل شيء قدير) .**

بنابراین اکنون یوسف حقیقت را شناخته است و کسی که حقیقت را بشناسد، مانند کبوتر نامه‌بری است که تمام سعی و تلاشش در جهت بازگشت به خانه‌ای که از آن آزاد شده است، می‌باشد. به این ترتیب در نهایت، دعای یوسف پس از اینکه خداوند به او فرمان‌روایی و علم عطا فرمود، جز این نبود که ....**توَفَّنِي**.... (....**مرا بمیران**....): «**رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ**»[[210]](#footnote-210) (**ای پروردگار من، مرا فرمان‌روايی دادی و مرا علم تعبير خواب آموختی. ای آفريننده‌ی آسمان‌ها و زمين، تو در دنيا و آخرت ولیّ من هستی. مرا مسلمان بميران و به شايستگان ملحق فرما**!). از آنجا که که یوسف حقیقت را شناخته است، می‌خواهد به حقیقتی که آن را شناخته و از آن خارج شده است، بازگردد. امام حسین نیز در روز عرفه (روز شناخت خداوند) اینچنین دعا می‌فرماید: «**اِلهى اَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ اِلَى الاْ ثارِ فَارْجِعْنى اِلَیْکَ بِکِسْوَهِ الاْنْوارِ وَهِدایَهِ الاِْسْتِبصارِ حَتّى اَرْجِعَ اِلَیْکَ مِنْها کَما دَخَلْتُ اِلَیْکَ مِنْها مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ اِلَیْها وَمَرْفُوعَ الْهِمَّهِ عَنِ الاْعْتِمادِ عَلَیْها اِنَّکَ عَلى کُلِّ شَىْء قَدیرٌ**»[[211]](#footnote-211) (**خدايا! مرا به رجوع به آثار فرمان دادى، پس مرا به پوششى از انوار و هدايتى بصيرت‏جو به سوى خود بازگردان، تا از آنها به سويت بازگردم،‏ همان طور كه از آنها به بارگاهت راه يافتم، با بازداشتنِ نهادم از نگاه کردن به آنها و برگرفتن همّتم از اعتماد بر آنها، همانا تو بر هر چيز توانايى**).

«**فَفِرُّوا إِلَى اللهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ**»[[212]](#footnote-212) (**پس به سوی خداوند بگريزيد که من شما را از جانب او بيم‌‌دهنده‌‌ای آشکارم**).

**\*\*\***

**إضاءة من رؤيا ملك مصر**

**﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيا تَعْبُرُونَ﴾.**

**الرؤيا (الصادقة) حق من الله سبحانه وتعالى سواء رآها نبي كيوسف (ع) أو رآها باحث عن الحقيقة كالسجين الأول أو رآها كافر غافل عن ذكر الله كفرعون مصر. وسورة يوسف (ع) دارت حول هذه النقطة، الرؤيا حق من الله ينكرها الكافرون بالله كملأ فرعون ويؤمن بها المؤمنون بالله كالسجين الأول ويوسف (ع)، أما من يرى الرؤيا فلابد أن يكون لها أثر في نفسه سواء كان مؤمناً أم كافراً، فملك مصر لم يكن مؤمناً، ولكنه لم يقبل إهمال رؤياه على أنها أضغاث أحلام، كما قرر ملأه وزبانيته.**

**وبدأت رحلة البحث عن حقيقة هذه الرؤيا، فمرت بملأ فرعون الكافرين فأهملوها واستخفوا بها، وكذلك يتابعهم اليوم الجاهلون، ثم انتقلت إلى السجين الأول الذي نجا بايمانه وتصديقه يوسف (ع) وأُرسِلَ إلى السجن.**

**فبماذا خاطب يوسف (ع) ؟**

**روشنگری از رؤیای پادشاه مصر**

«**وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيا تَعْبُرُونَ**»[[213]](#footnote-213) (**پادشاه گفت: در خواب هفت گاو فربه را ديده‌ام که آنها را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز ديدم و هفت خوشه‌ی خشک دیگر. ای خاصگان من، خواب مرا تعبير کنيد، اگر تعبير خواب می‌دانيد**).

رؤیا (رؤیای صادقه) حقّی از جانب خداوند سبحان و متعال است؛ چه پیامبری مانند یوسف آن را ببیند یا کسی مانند زندانی اول که دنبال حقیقت است و یا کافری مانند فرعون مصر که از یاد خداوند غافل می‌باشد. سوره‌ی یوسف حول این نکته می‌چرخد. رؤیا حقّی از جانب خداوند است که افرادی مانند بزرگان فرعون که به خداوند کافر هستند، آن را انکار می‌کنند و کسانی که به خداوند ایمان دارند، مانند یوسف و زندانی اول، به آن ایمان می‌آورند. اما کسی که رؤیا می‌بیند، باید در نفْسش تاثیری بگذارد، چه مؤمن و چه کافر. پادشاه مصر مؤمن نبود؛ ولی نپذیرفت که رؤیایش را به عنوان خواب‌های پریشان، آن گونه که بزرگان و و مأمورانش گفتند، نادیده بگیرد.

جست و جو از حقیقت این رؤیا آغاز می‌شود؛ بزرگانِ کافرِ فرعون از آن گذشتند، آن را نادیده گرفتند و حقیرش شمردند؛ امروز نیز نادان‌ها از آنان پیروی می‌کنند. سپس به زندانی اولی می‌رسد که به واسطه‌ی ایمان داشتن و راست‌گو شمردن یوسف نجات پیدا کرد، در حالی که به زندان فرستاده شده بود.

یوسف او را چگونه خطاب کرد؟

**خاطبه خطاب مؤمن مصدق له، فإذا رجعنا إلى حاله لما تقدم هو وصاحبه إلى يوسف (ع) في السجن ليسأله عن رؤياه، قال مع صاحبه: ﴿.. نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ ، وهذه العبارة لا تعبِّر عن القطع بصدق يوسف (ع)، أما الآن فهو يقول: ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا...﴾ ، أي بيّن لنا ما سيحصل حقاً وصدقاً فأنت صادق بل خيرة الصادقين ﴿أَيُّهَا الصِّدِّيقُ﴾ فهذا الشخص (السجين الأول) الآن مؤمن بالرؤيا حتى وان كان من رآها فرعون مصر، بل ويأخذ كلام يوسف حول الرؤيا على انه سيحصل يقيناً ﴿.. أَفْتِنَا ..﴾ إلا ما شاء الله رب العالمين.**

او را مؤمن و تصدیق کننده‌ی خودش مورد خطاب قرار داد. اگر به وضعیت او آن هنگام که او و همراهش در زندان به سوی یوسف رفتند تا از او در مورد رؤیایش بپرسند، بازگردیم، می‌بینیم به همراه دوستش گفت: «.... **نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ**»[[214]](#footnote-214) (.... **ما را از تعبير آن آگاه کن، که از نيکو کارانت می‌بينيم**). این عبارت با قطع و یقین به راست‌گو بودن یوسفصحّه نمی‌گذارد؛ اما اکنون او می‌گوید: «**يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا**....»[[215]](#footnote-215) (**ای يوسف، ای مرد راست‌گوی، برای ما تعبير کن**....)؛ یعنی برای ما آنچه به حقیقت و راستی اتفاق می‌افتد را بیان کن، که تو راست‌گو و حتی بهترین راست‌گویان هستی. «**أَيُّهَا الصِّدِّيقُ**» (**ای راست‌گو**). اکنون این شخص (زندانی اول) به رؤیا ایمان دارد ـ‌حتی اگر کسی که آن را دیده است، فرعون مصر باشد‌ـ تا آنجا که سخن یوسف در مورد رؤیا را اینگونه می‌پذیرد که به طور قطع اتفاق خواهد افتاد: «... **أَفْتِنَا**...» (.... **به ما خبر بده**....)؛ مگر آنچه خداوند پروردگار جهانیان اراده فرماید!

**ونتيجة هذه الرؤيا التي رآها فرعون مصر الكافر، أن عمل بها يوسف (ع) فطلب على أساسها ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾ ، ثم بنى اقتصاد مصر على أساس هذه الرؤيا، وعمل على أساسها فرعون مصر الكافر، فأخرج يوسف (ع) من السجن وخاطبه فقال: ﴿إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾ ، وكانت نتيجة الرؤيا: ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾.**

نتیجه‌ی این رؤیای که فرعون کافر مصر دیده بود، این بود که یوسف به آن عمل کرد و براساس آن درخواستی مطرح نمود: «**قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ**»[[216]](#footnote-216) (**گفت: مرا بر خزاين اين سرزمين بگمار که من نگهبانی دانايم**) و سپس اقتصاد مصر را براساس این رؤیا بنا و فرعون کافر مصر، براساس آن عمل نمود. در نتیجه یوسف را از زندان بیرون آورد و او خِطاب قرار داد و گفت: «**إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ**»[[217]](#footnote-217) (**گفت: تو از امروز نزد ما صاحب مکانت و امين هستی**) و نتیجه‌ی رؤیا، این بود که: «**وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**»[[218]](#footnote-218) (**اينچنين يوسف را در آن سرزمين مکانت داديم که هر جا می‌‌خواست، جای می‌گرفت. رحمت خود را به هر کس بخواهيم ارزانی می‌داريم و پاداش نيکوکاران را ضايع نمی‌کنيم**).

**وهذه الرؤيا ليس فيها نبي ولا وصي، ولكنها حق من الله، وصدَّقها صاحبها فرعون الكافر، والسجين المؤمن، ويوسف (ع)، واليوم ماذا حصل ؟ يرى المؤمنون رؤيا بالرسول محمد (ص) وفاطمة (ع) والأئمة (ع) يقولون هذا هو الحق، فيقول لهم العلماء غير العاملين قرناء ملأ فرعون: هذه أضغاث أحلام. أو أنهم يقولون قولاً ازدادوا به طغياناً وكفراً على ملأ فرعون، وذلك بقولهم: إن الشيطان (لعنه الله) يتمثل بخيرة الله من خلقه محمد وآل محمد والأنبياء والمرسلين (ع).**

در این رؤیا، نه پیامبری دیده می‌شود و نه وصی‌ای، ولی حقّی از جانب خداوند بود و بیننده‌اش ـ‌فرعون کافر‌ـ آن را تصدیق کرد و همچنین زندانی مؤمن و یوسف. امروز چه حاصل شده است؟ مؤمنینی که رؤیای رسول خدا حضرت محمد و فاطمه و امامان را می‌بینند می‌گویند حق است؛ ولی علمای بی‌عمل که هم‌قطاران بزرگان فرعون هستند، می‌گویند خواب‌هایی پریشان. یا حتی سخنی می‌گویند که با بر زبان راندنش، سرکشی و کفری افزون بر بزرگان فرعون از خود نشان می‌دهند؛ چنین سخنی: شیطان (لعنت الله) به صورت بهترینِ آفریده‌هایش، حضرت محمد و آل محمد و پیامبران و فرستادگان متمثّل می‌شود!

**\*\*\***

**إضاءة من نبوة يوسف (ع)**

**الآن، نعود إلى التركيز في ذكر يوسف (ع) في القرآن كنبي لا كمرسل، أي على علاقته مع الله أو ارتباط قضيته بالله، لا على ارتباط قضيته بالناس وتبليغهم، وقبل بيان الحكمة من ذلك (ومع أنها اتضحت مما سبق)، يجب أن نلاحظ أن نبوة يوسف (ع) كانت الرؤيا والكشف محوراً أساسياً فيها، فهو يرى رؤيا والسجين يرى رؤيا وفرعون يرى رؤيا، وكلها بالنتيجة تؤيد أحقية يوسف (ع) ونبوته ورسالته.**

**إذن، فالرؤيا طريق لوحي الله إلى يوسف، والرؤيا طريق لإثبات نبوة يوسف (ع) ورسالته ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾ ، ومن البينات الرؤيا التي رآها كثيرون تؤيد نبوة يوسف.**

**روشنگری از نبوّت یوسف(ع)**

اکنون بازمی‌گردیم به این مطلب که در قرآن، نبی بودن حضرت یوسف مورد تاکید و تمرکز قرار گرفته است است و نه فرستاده بودنش؛ یعنی ارتباط او با خداوند یا ارتباط ماجرای او با خداوند، نه ارتباط وظایف او با مردم و تبلیغ آنان. پیش از بیان حکمت این موضوع (با اینکه با توجه به مطالبِ پیشین، واضح می‌باشد) باید به این نکته توجه داشته باشیم که در نبوت یوسف رؤیا و مکاشفه در مرکز قرار دارد و محور اصلی می‌باشد. او رؤیا می‌بیند، زندانی رؤیا می‌بیند و فرعون رؤیا می‌بیند و همه‌ی آنها حقانیّت یوسف و نبوّت او و رسالتش را تأیید می‌کنند.

بنابراین رؤیا راهی برای وحی الهی به یوسف، و همچنین رؤیا، راهی برای اثبات پیامبری و رسالت یوسف می‌باشد. «**وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذَلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ**»[[219]](#footnote-219) (**و يوسف پيش از اين با دلايل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بوديد. چون يوسف بمُرد، گفتيد: خداوند پس از او ديگرپيامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کارِ شک‌آورنده را اينگونه گمراه می‌سازد**).

**وإذا عرفنا أن يوسف في زمن ظهور الإمام المهدي (ع) هو وصيه (اليماني)، فقولهم (ع): إن فيه سنة من يوسف وهي السجن، قطعاً ليست في الإمام المهدي (ع)، لأنه لا يسجن كما هو معروف، بل هي في المهدي الأول (اليماني)، إذن فلابد أن تتكرر مع المهدي الأول قصة يوسف (ع) (بل وقصص الأنبياء والأئمة (ع))، فتكون الرؤيا محوراً أساسياً لإثبات حقه، كما كانت محوراً أساسياً لإثبات حق يوسف (ع).**

حال اگر بدانیم که در زمان ظهور امام مهدی یوسف، همان وصی ایشان (یمانی) می‌باشد، پس سخن ائمه: «**در او سنّتی از یوسف است که همان زندان می‌باشد**»، به طور قطع و یقین در مورد امام مهدی نمی‌باشد؛ چرا که همان طور که معروف است، ایشان زندانی نمی‌شود؛ بلکه این مورد در خصوص مهدی اول (یمانی) صادق می‌باشد. بنابراین باید داستان یوسف با مهدی اول نیز تکرار شود (و حتی داستان‌های پیامبران و امامان) و در نتیجه رؤیا، محور اصلی اثبات حقانیت او باشد؛ همان طور که محور اصلی اثبات حقانیت یوسف بود.

**عن عبد الله بن عجلان، قال: (ذكرنا خروج القائم (ع) عند أبي عبد الله (ع) فقلت: كيف لنا نعلم ذلك ؟ فقال (ع): يصبح أحدكم وتحت رأسه صحيفة عليها مكتوب: طاعة معروفة اسمعوا وأطيعوا ) ، وهذه الصحيفة هي رؤيا رآها النائم قبل أن يستيقظ صباحاً.**

• عبدالله بن عجلان می‌گوید: در حضور ابا عبدالله امام صادق یادی از خروج قائم به میان آمد. عرض کردم: ما چگونه این موضوع را می‌فهیم؟ ایشان فرمود: «**کسی از شما شب را به صبح می‌رساند در حالی که زیر سرش نامه‌ای است که روی آن نوشته شده است: اطاعتی نیکو؛ بشنوید و اطاعت کنید**»[[220]](#footnote-220). این نامه، همان رؤیایی است که فرد خوابیده پیش از بیدار شدنش صبح‌هنگام می‌بیند.

**عن البيزنطي، قال: (سألت الرضا (ع) عن مسألة الرؤيا، فأمسك ثم قال (ع): إنا لو أعطيناكم ما تريدون لكان شراً لكم وأخذ برقبة صاحب هذا الأمر(ع)) ، أي أن الرؤيا مرتبطة برقبة صاحب هذا الأمر، أي أن الرؤيا دليل يدل المؤمنين على المهدي الأول.**

• بزنطی می‌گوید: از امام رضا در مورد مسئله‌ی رؤیا پرسیدیم. ایشان درنگی نمود و فرمود: «**اگر آنچه را می‌خواهید به شما بدهیم، برایتان شرّ می‌شود و گریبان صاحب الامر** **را می‌گیرید**»[[221]](#footnote-221)؛ یعنی رؤیا با گریبان صاحب الامر ارتباط دارد؛ یعنی رؤیا دلیلی است که مؤمنان را به مهدی اول دلالت می‌کند.

**عن أبي بكر الحضرمي، قال: (دخلت أنا وأبان على أبي عبد الله (ع) وذلك حين ظهرت الرايات السود بخراسان، فقلنا: ما ترى، فقال: اجلسوا في بيوتكم فإذا رأيتمونا قد اجتمعنا على رجل فانهدوا إلينا بالسلاح) ، واجتماع أهل البيت (ع) على رجل في زمن الظهور لا يكون إلا في الرؤيا.**

• ابوبکر حضرمی می‌گوید: من و ابان خدمت ابا عبدالله امام صادق رسیدیم و این موضوع زمانی بود که پرچم‌های سیاه در خراسان ظاهر شده بود. عرض کردیم: نظرتان چیست؟ ایشان فرمود: «**در خانه‌هایتان بنشینید. آن هنگام که دیدید ما بر مردی اجتماع کردیم، با سلاح به سوی ما بشتابید**»[[222]](#footnote-222). اجتماع و گرد آمدن اهل بیت بر مردی در هنگام ظهور، فقط از طریق رؤیا امکان‌پذیر است.

**إذن، فالحكمة من ذكر نبوة يوسف (ع) وعلاقته مع وحي الله، والرؤيا منه بالخصوص، هو ليستفاد منها الناس والمؤمنون بالخصوص، فالسنة الإلهية لا تتبدل ﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً﴾.**

**فالسجينان كانا مع يوسف (ع) وأحدهما مؤمن ونجا مع يوسف (ع) وفاز بخير الدنيا والآخرة، والثاني كافر وصلب وأكلت الطير من رأسه، وكذلك مع عيسى (ع) أو مع شبيه عيسى (ع) (المصلوب) بالخصوص تكرر السجينان وصلبا معه، وأحدهما مؤمن سقي من خمر الجنة بعد صلبه وموته، والثاني كافر صلب وأكلت الطير من رأسه، وهكذا تتكرر القصة على هذه الأرض، وتتكرر نفس المقدمات ونفس النتائج والمعطيات ولكن: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾.**

بنابراین حکمت از بیان کردن نبوّت یوسف و ارتباط آن با وحی خداوند و به خصوص رؤیای از جانب او، بهره‌مند شدن مردم و به ویژه مؤمنان می‌باشد، و سنت الهی را تغییری نیست. «**سُنَّةَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً**»[[223]](#footnote-223) (**اين سنت خداوند است که از پيش، چنين بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی يافت**).

دو زندانی همراه یوسف بودند؛ یکی از آنها مؤمن بود و با یوسف نجات پیدا کرد و به خیر دنیا و آخرت رسید و دومی، کافر بود و به دار آویخته شد و پرندگان از سرش خوردند. به همین صورت به همراه حضرت عیسی یا به طور دقیق‌تر همراه شبیه عیسی (که به صلیب کشیده شد) دو زندانی تکرار و به همراهش به صلیب کشیده شدند؛ یکی از آن دو مؤمن بود و پس از به صلیب کشیده شدن و مرگش، از شراب بهشتی سیراب شد و دومی که کافر به صلیب کشیده شد و پرندگان از سرش خوردند. این داستان همچنان در این زمین تکرار و همان مقدمات انجام و همان نتایج و دست‌آوردها حاصل می‌شود؛ ولی «**يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ**»[[224]](#footnote-224) **(ای دريغ بر اين بندگان! هيچ فرستاده‌ای به سوی آنها نیامد مگر آنکه به سخره‌اش گرفتند**!).

**والحمد لله رب العالمين**

**\*\*\***

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)/ العدد (54)

**إضاءات من دعوات المرسلين**

**(عليهم السلام)**

**الجزء الثالث - القسم الثاني**

**السيد أحمد الحسن**

**الطبعة الاول**

**1438هـ - 2017 م- 1396 ش**

لمعرفة المزيد حول موضوع اليماني يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

[www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org)

**إضاءات من مسيرة يوسف (ع)**



**والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين.**

**إضاءة السجن لماذا ؟!**

**﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلِيَكُوناً مِنَ الصَّاغِرِينَ \* قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ \* فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ \* ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ﴾.يوسف (ع) الآن محاصر من أعداء الله، فإما الفاحشة وإما السجن، وهم الذين حددوا هذين الطريقين، ويوسف لم يخرج عن هذين الخيارين، ولكنه اختار ما يضره دنيوياً ومادياً، وهو السجن، دون ما يضره أخروياً وروحياً، وهو الفاحشة، خيار طبيعي، ولا أحد يتوقع سواه من وصي يعقوب (ع) النبي الرسول يوسف (ع).**

**روشنگری: چرا زندان؟**

(**گفت: اين همان است که مرا در باب او ملامت می‌کرديد. من در پی کامجويی از او بودم و او خويشتن را نگه داشت. اگر آنچه فرمانش می‌دهم نکند، به زندان خواهد افتاد و خوار و تسلیم خواهد شد \* گفت: ای پروردگار من، برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند، و اگر مکر اين زنان را از من نگردانی، به آنها ميل می‌کنم و در شمارِ نادانان درمی‌آيم \* پروردگارش دعايش را اجابت کرد و مکر زنان را از او دور نمود؛ که او شنوا و دانا است \* پس با آن نشانه‌ها که ديده بودند، تصميم کردند که چندی به زندانش بيفکنند**). [[225]](#footnote-225)

اکنون یوسف در محاصره‌ی دشمنان خدا درآمده است؛ زِنا یا زندان، و آنان هستند که یکی از این دو راه را مشخص می‌‌کنند. یوسف از این دو انتخاب خارج نمی‌شود و آنچه از نظر مادی و دنیوی به او زیان می‌رساند، یعنی زندان را برمی‌گزیند؛ نه آنچه به آخرت و روح او آسیب می‌رساند؛ یعنی زنا. انتخابی طبیعی که هیچ کسی از او یعنی وصی یعقوب یوسف پیامبرِ فرستاده‌شده، جز این انتظار ندارد.

**قال أمير المؤمنين علي (ع): (... ولي بيوسف (ع) أسوة، إذ قال رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ، فإن قلتم إنّ يوسف دعا ربّه وسأله السجن بسخط ربّه فقد كفرتم، وإن قلتم إنّه أراد بذلك لئلّا يسخط ربّه عليه فاختار السجن، فالوصيّ أعذر...).**

**ولكن السؤال: هل عند الله نجاة يوسف من كيدهن محصورة بالسجن، أم أنه توجد سبل متعددة لنجاته من كيدهن، دون أن يقع عليه أذى السجن ؟! أعتقد أن جواب هذا السؤال بسيطاً على من يعتقد أن السماوات والأرض لو كانتا على عبدٍ رتقاً واتقى الله لجعل له الله منهما مخرجاً. ولو كان يوسف غفل عن هذه الحقيقة ﴿...... وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾، ولم يلتفت أن عند الله سبيلاً آخر، بل أكثر من سبيل غير السجن لنجاته من كيدهن.**

امیرالمؤمنین علی فرمود: «.... **برای من در یوسف** **الگویی است؛ هنگامی که گفت**: «**قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ**» (**گفت: ای پروردگار من، برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند**). **اگر بگویید یوسف از پرودگارش درخواست کرد و به خاطر خشم پروردگارش، زندان را از او درخواست نمود، به کفر رفته‌اید و اگر بگویید منظورش از این سخن این بود که پروردگارش از او خشمگین نشود و زندان را برگزید، پس وصی معذور است**....»[[226]](#footnote-226).

در اینجا پرسشی مطرح می‌شود: آیا برای خداوند نجات دادن یوسف از مکر آنان، فقط به زندان محدود می‌شود؟! یا راه‌های مختلفی برای نجات دادن او از مکر آنان وجود داشت، بدون اینکه آزار زندان به او برسد! من معتقدم پاسخ این پرسش برای کسی که معتقد است «**اگر آسمان‌ها و زمین بر بنده‌ای تنگ گردد و او تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه خروجی از آن برایش قرار می‌دهد**»، آسان باشد. چه بسا یوسف از این حقیقت غافل شد «.... **وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ**»[[227]](#footnote-227) (.... **که تو پیش از اين از بی‌خبران بودی**) و توجه نداشت که خداوند یک راه دیگر و حتی بیش از یک راه به غیر از زندان برای آزاد کردن او از مکر و حیله‌ی آنها دارد.

**عن أبي الحسن الرضا (ع)، قال: (قال السجان ليوسف: إني لأحبك، فقال يوسف: ما أصابني بلاء إلا من الحب إن كانت عمتي أحبتني فسرقتني، وإن كان أبي أحبني فحسدوني إخوتي، وإن كانت امرأة العزيز أحبتني فحبستني، قال: وشكا يوسف في السجن إلى الله فقال: يا رب بماذا استحققت السجن، فأوحى الله إليه أنت اخترته حين قلت ﴿رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾، هلا قلت العافية أحب إلي مما يدعونني إليه).**

**أوَ ليس الله بقادر على أن يُذكِّر يوسف (ع) بهذه الحقيقة، ويجعله يدعو بهذا الدعاء: (العافية أحب إلي مما يدعونني إليه)، بدل أن يقول: ﴿السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾. وهل يعتقد أحد أن يوسف لم يكن يعرف هذه الحقيقة، وهو الذي وكل أمره من قبل عندما كان في الجب إلى إله إبراهيم، ولم يختر هو الخروج أو البقاء.**

از ابوالحسن امام رضا روایت شده است که فرمود: «**زندان‌بان به یوسف گفت: من تو را دوست می‌دارم. یوسف فرمود: هر بلایی به من رسید، از دوست داشتن بود. عمه‌ام مرا دوست می‌داشت و مرا دزدید. پدرم مرا دوست می‌داشت و برادرانم به من حسادت ورزیدند. همسر عزیز نیز مرا دوست می‌داشت و مرا زندانی نمود**. امام فرمود: **یوسف در زندان به خداوند شکایت نمود و عرض کرد: پروردگارا! از چه روی من استحقاق زندانی شدن را پیدا کردم؟ خداوند به او وحی فرمود: هنگامی که گفتی** «**رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ**» (**ای پروردگار من، برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند**) **تو خود آن را برگزیدی؛ چرا نگفتی عافیت از آنچه مرا به آن فرامی‌خوانند، دوست‌داشتنی‌تر است؟**».

آیا خداوند نمی‌تواند یوسف را به این حقیقت یادآور شود تا او این گونه دعا نماید: «العافیة أحب إلی ممِّا یدعوننی إلیه» (عافیت از آنچه مرا به آن فرامی‌خوانند، دوست‌داشتنی‌تر است) به جای اینکه بگوید: «**السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ**» (**برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند**).

و آیا کسی هست که معتقد باشد یوسف این حقیقت را نمی‌دانست؟؛ در حالی که او کسی بود که پیش‌تر هنگامی که در چاه بود، کارش را به خدای ابراهیم سپرد و بیرون آمدن یا باقی ماندنش را خودش انتخاب نکرد.

**عن أبي عبد الله (ع)، قال: (لما طرح إخوة يوسف يوسف في الجب دخل عليه جبرئيل وهو في الجب، فقال: يا غلام من طرحك في هذا الجب، فقال له يوسف: إخوتي لمنزلتي من أبي حسدوني ولذلك في الجب طرحوني، قال: فتحب أن تخرج منها، فقال له يوسف: ذاك إلى إله إبراهيم وإسحاق ويعقوب، قال: فإن إله إبراهيم وإسحاق ويعقوب يقول لك: قل اللهم إني أسألك بأن فإن لك الحمد كله لا إله إلا أنت الحنان المنان بَدِيعُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ صل على محمد وآل محمد واجعل لي من أمري فرجاً ومخرجاً وارزقني من حيث أحتسب ومن حيث لا أحتسب، فدعا ربه فجعل الله له من الجب فرجاً ومن كيد المرأة مخرجاً وأعطاه ملك مصر من حيث لم يحتسب).**

**فلماذا غفل الآن عن أن يقول: (ذاك إلى إله إبراهيم وإسحاق ويعقوب) ؟**

از ابو عبدالله امام صادق روایت شده است که فرمود: «**هنگامی که برادران یوسف، او را در چاه انداختند، جبرئیل بر او وارد شد در حالی که او در چاه بود. جبرئیل عرض کرد: ای پسر! چه کسی تو را در این چاه انداخت؟ یوسف به او گفت: برادرانم؛ به خاطر جایگاهی که نزد پدرم داشتم، به من حسادت ورزیدند و به همین دلیل مرا در چاه انداختند. عرض کرد: آیا دوست داری که از آن بیرون بیایی؟ یوسف به او فرمود: این بر عهده‌ی خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. عرض کرد: خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب به تو می‌فرماید بگو**: «**اللهم إني أسألك بأن فإن لك الحمد كله لا إله إلا أنت الحنان المنّان بَدِيعُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ صلِّ على محمد وآل محمد واجعل لي من أمري فرجاً ومخرجاً وارزقني من حيث أحتسب ومن حيث لا أحتسب**» (**بارالها! از تو درخواست می‌کنم که همه‌ی ستایش‌ها از آنِ تو است، جز تو خدایی نیست، مهربان و منّت‌گذار هستی، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین هستی و صاحب جلال و اکرام. بر محمد و آل محمد درود فرست و در کارم گشایش و راه بیرون رفتنی قرار بده و به من از جایی که حساب می‌کنم و از جایی که حساب نمی‌کنم، روزی عطا فرما**). **او از پرودگارش درخواست نمود و خداوند گشایشی از چاه برایش فراهم نمود و از مکر و حیله‌‌ی آن زن، راه بیرون رفتنی برایش قرار داد و از جایی که حسابش نمی‌کرد، فرماندهی مصر را به او عطا فرمود**»[[228]](#footnote-228).

پس چرا اکنون غافل شد از اینکه بگوید: «ذاک الی اله ابراهیم و اسحاق و یعقوب» (این بر عهده‌ی خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب است)؟

**وهل يعتقد أحد أن يوسف (ع) لا يستحق أن يذكره الله، أو أنه (ع) ليس أهلاً لذلك، أم هل يعتقد أحد أن في ساحته سبحانه وتعالى بخلاً عن أن يتفضل بتذكير وتعليم يوسف نبيه الكريم أن يدعو بهذا لينجو من المكر والسجن معاً، ألم يرسل سبحانه وتعالى جبرائيل (ع) ليُذكِّر يوسف ويعلمه الدعاء لينجو من الجب.**

**لماذا الآن الله سبحانه وتعالى الكريم الرؤوف الرحيم يترك يوسف (ع) في حيرته، ولا يُذكِّره ولا يُعلِّمه دعاءً ينجو به من المكر والسجن معاً ؟! لماذا الآن يوسف لا يجد أمام عينيه سبيلاً لنجاته من المكر إلا السجن ولا يجد إلا هذا الدعاء: ﴿السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾ ؟!!**

**إن هذا السؤال وغيره من الأسئلة في مسيرة يوسف (ع) يجيبه تعالى في آية عظيمة من آيات سورة يوسف، فيبين فيها تعالى أن كل سكنة وحركة وغفلة وذكرى وعلم وجهل هي ضرورية في مسيرة تمكين وتعليم يوسف (ع)، يقول تعالى في هذه الآية: أنا أمسك بمعصم يوسف (ع) وأقوده إلى التمكين والعلم والمعرفة ﴿كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾.**

**إذن، فمن هذه الآية ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾ نعرف أن دخول يوسف (ع) السجن واقع ضمن حكمة إلهية، وأكيد أنه يصبّ في تمكين يوسف وتعليمه، بل وأدائه لرسالته الإلهية.**

آیا کسی هست که اعتقاد داشته باشد به اینکه یوسف مستحق آن نبود که خداوند او را یاد کند؟! یا اهلیّت و شایستگی آن را نداشته باشد؟! و یا آیا کسی هست که معتقد باشد به اینکه در ساحت خداوند سبحان و متعال، بُخلی وجود داشته باشد تا به یوسف، پیامبر بزرگوار تفضّل نفرماید و یاد ندهد تا این دعا را بخواند، تا از مکر و حیله و از هم زندان، تواماً نجات یابد؟! آیا خداوند سبحان و متعال جبرئیل را نفرستاد تا به یوسف یادآوری کند و به او دعایی تعلیم دهد تا از چاه راهایی یابد؟!

حال چرا اکنون خداوند سبحان و متعالِ کریمِ روؤفِ رحیم، یوسف را در سرگردانی و حیرتش رها می‌کند و او را یادآور نمی‌شود و دعایی یاد نمی‌دهد تا به واسطه‌ی آن هم از مکر و حیله، و هم از زندان خلاصی یابد؟! چرا اکنون یوسف برای نجاتش از مکر و حیله، راهی جز زندان نمی‌بیند و دعایی جز این نمی‌گوید؟! «**السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ**» (**برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند**).

خداوند متعال به این پرسش و سایر پرسش‌ها در مسیر یوسف، در آیه‌ی بزرگی از آیات سوره‌ی یوسف پاسخ می‌دهد. خداوند متعال در این آیه بیان فرموده است که هر سکون، حرکت، غفلت، یادآوری، آگاهی و نادانی، در مسیر تمکین دادن و تعلیم یوسف ضروری می‌باشد. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: من دست یوسف را می‌‌گیرم و او را به سوی تمکین و علم و شناخت سوق می‌دهم: «**كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ**»[[229]](#footnote-229) (**و اینچنین يوسف را در زمين تمکین داديم تا به او تعبير خواب آموزيم و خدا بر کار خويش غالب است، ولی بيشتر مردم نمی‌دانند**).

بنابراین از این آیه «**وَاللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ**» (**و خدا بر کار خويش غالب است، ولی بيشتر مردم نمی‌دانند**) درمی‌یابیم که وارد شدن یوسف به زندان، حکمتی الهی دربردارد و تاکید می‌کنم که راستای قالب‌ریزی تمکین و تعلیم یوسف، و حتی به انجام رسانیدن رسالت الهی‌اش می‌باشد.

**أما تعلق السجن بتمكين يوسف وتعليمه، فقد تبين فيما مضى من الإضاءات، وأما تعلق دخول يوسف إلى السجن بأدائه لرسالته فهو ما أريد بيانه، ويتلخص في أمور منها:**

ارتباط زندان با تمکین و آموزش یوسف، در روشنگری‌های پیشین روشن شد. اما ارتباط بین وارد شدن یوسف به زندان با انجام رسالتش، موضوعی است که می‌خواهم آن را بیان کنم، و در چند مورد خلاصه می‌شود:

**إنَّ يوسف (ع) إن كان قد صدع برسالته من الله خارج السجن ولم يتحصل إيمان أي شخص به، فلابد من إيجاد محيط آخر لتبليغ الرسالة.**

**1-** یوسف رسالتش از سوی خداوند را از بیرون زندان آغاز کرد و ایمان هیچ کسی به او حاصل نشد؛ در نتیجه باید محیط دیگری برای تبلیغ رسالت ایجاد شود.

**يوسف (ع) خارج السجن عبد مملوك، ولا شك أن حال العبد المملوك في داخل السجن أكثر حرية منه وهو في خارج السجن وتحت سلطة مولاه، فإنّ قيد العبودية أعظم من قيود السجن. فالسجن وفرَّ ليوسف وقتاً أكثر وجواً أكثر حرية ليصدع بدعوة التوحيد.**

**2-** یوسف بیرون از زندان، بنده‌ای در تملّک دیگری بود. شکی نیست که درجه‌ی آزادی برای بنده‌ای که در تملک دیگری است، در داخل زندان، بیش‌تر از بیرون زندان و تحت سیطره‌ی آقایش بودن، می‌باشد. قید و بند بندگی، بزرگ‌تر از قید و بند زندان است. زندان برای یوسف، وقت و فضای آزاد بیش‌تری فراهم نمود تا دعوت توحیدی را به انجام رسانَد.

**في السجن الكل سواسية العبد المملوك والحر فلا أحد ينظر إلى يوسف على أنه عبد مملوك ولا يستحق السماع منه.**

**3-** همه در زندان مساوی‌اند؛ بنده‌ی مملوک و فردِ آزاده. بنابراین کسی به یوسف به چشم بنده‌ای مملوک که حرف‌هایش شایستگی شنیده شدن نداشته باشد، نگاه نمی‌کرد.

**تقبُّل الإنسان للدين والدعوة لطاعة الله سبحانه وهو في ضيق يكون أكبر بكثير منه مما لو كان في يسر وراحة، ولذا نجده تعالى يقول: ﴿وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾. ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾، أي يرجعون إلى الحق والى الله سبحانه، ولا شك أن السجن ضيق وعسر وشدة بالنسبة لأي إنسان، ولذا نجد أن دعوة يوسف إلى التوحيد ورسالته من الله سبحانه شقت طريقها إلى قلوب من كانوا في السجن، فتعاطف معه كثير منهم وآمن به السجين الذي نجا كما تقدم في الإضاءات، فلو لم يكن من دخول يوسف السجن إلا إيمان هذا السجين لكفى.**

**4-** پذیرش دین و دعوت به اطاعت از خداوند سبحان برای انسان در حالت سختی و تنگنا، بسیار راحت‌تر از هنگامی است که در آسانی و راحتی باشد. به همین جهت می‌بینیم که خداوند متعال می‌‌فرماید: «**وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**»[[230]](#footnote-230) (**و آیه‌ای به آنان نشان ندادیم مگر از آیه‌ی دیگر عظيم‌تر بود، آنگاه همه را به عذاب گرفتار کرديم، باشد که بازگردند**) و «**وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**»[[231]](#footnote-231) (**و عذاب دنيا را پيش از آن عذاب بزرگ‌تر به ايشان بچشانيم، باشد که بازگردند**)؛ یعنی به حق و به سوی خداوند سبحان بازگردند. شکی نیست که زندان برای هر انسانی، تنگنا و سختی و رنج و زحمت دارد؛ بنابراین می‌‌بینیم که دعوت یوسف به توحید و رسالتش از سوی خداوند سبحان، راهش را به دل‌های افرادی که در زندان بودند، باز می‌نماید. بسیاری از آنان با او رابطه برقرار کردند و همان طور که در روشنگری‌ها پیش‌تر بیان شد، زندانی که نجات یافت، به او ایمان آورد، و اگر وارد شدن یوسف به زندان فقط باعث ایمان آوردن همان یک زندانی شده باشد، کفایت می‌کند.

**دعوة يوسف إلى التوحيد شاملة لمن خارج السجن ومن في السجن، ولم يكن هناك طريق لإيصال دعوته (ع) إلى داخل السجن وبالصورة الصحيحة إلا دخول يوسف بنفسه إلى داخل السجن.**

**5-** دعوت یوسف به توحید، هم شامل افرادی بیرون از زندان می‌شد و هم کسانی که داخل زندان بودند و هیچ راهی برای رسانیدن دعوت یوسف به داخل زندان به شکل درست و صحیح آن وجود نداشت مگر با وارد شدن خود یوسف به زندان.

**وأخيراً أقول: إن دعوة يوسف إلى التوحيد لم تجد لها موضعاً في المجتمع الذي كان فيه وهو خارج السجن، ولكنها شقت طريقها إلى قلوب الناس لما دخل يوسف (ع) السجن، وبدأت الدعوة إلى التوحيد من السجن بداية حقيقية، ولها من يؤمن بها وينتصر لها، وهذا السجين الذي آمن انتصر لدعوة يوسف الإلهية لمَّا وجد الفرصة الملائمة من خلال رؤيا الملك، وهذا المؤمن عرض نفسه للخطر بحساب أهل المادة وهو يخالف ملأ الملك في رأيهم حيث ﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلامِ بِعَالِمِينَ﴾، ثم يذكر يوسف في محضر الملك وملئه ﴿وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ﴾.**

**وأخيراً ذهب إلى السجن وخاطب يوسف (ع) المتهم والذي سجنه عزيز مصر وبمحضر السجانين بهذا الخطاب ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ﴾، ليس فقط يعلمون تأويل الرؤيا، بل يعلمون أيضاً بصدقك ورسالتك من الله، ويعلمون بالظلم الذي وقع عليك، لقد اضطر الإيمان هذا السجين إلى ذكر يوسف (ع) رغم الخطر المحتمل.**

در پایان می‌گویم: دعوت یوسف به توحید، در جامعه‌‌ای که در آن بود و در حالی که او در بیرون از زندان بود، هیچ جایگاهی نداشت؛ ولی وقتی یوسف وارد زندان شد، راهش را به دل‌های مردم باز نمود و دعوت به توحید از دورن زندان، به طور حقیقی آغاز گردید. کسانی به او ایمان آوردند و او را یاری نمودند. آن زندانی که ایمان آورد، هنگامی که فرصت مناسبی از طریق رؤیای پادشاه به دست آورد، دعوت الهی یوسف را یاری داد. از نظر مادی‌گرایان، این مؤمن با مخالفت کردن با رأی و نظر بزرگان پادشاه، خود را در معرض خطر قرار داد؛ هنگامی که آنها گفتند: «**قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلامِ بِعَالِمِينَ**»[[232]](#footnote-232) (**گفتند: اينها خواب‌های آشفته است و ما را به تعبير اين خواب‌ها، آگاهی نيست**)، سپس یوسف را در حضور پادشاه و بزرگان او یاد می‌شود: «**وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ**»[[233]](#footnote-233) (**يکی از آن دو، که رها شده بود و پس از مدتی به يادش آمده بود، گفت: من شما را از تعبير آن آگاه می‌کنم، مرا نزد او بفرستيد**).

در پایان، او به زندان رفت و یوسفِ متهم را مورد خطاب قرار داد، همان که عزیز مصر زندانی‌اش کرده بود و در حضور زندانیان، او را اینگونه مخاطب قرار می‌دهد: «**يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ**»[[234]](#footnote-234) (**ای يوسف، ای مرد راست‌گوی، برای ما تعبير کن که هفت گاو فَربه را هفت گاو لاغر می‌خورند، و هفت خوشه‌ی سبز باشد و هفت خوشه‌ی خشک دیگر، که من نزد مردم بازگردم، باشد که آگاه گردند**)؛ نه فقط تأویل رؤیا را، بلکه راست‌گویی تو و رسالت تو را از سوی خداوند، بدانند و از ستمی که بر تو روا شد، آگاه شوند. ایمان این زندانی به رغم خطر احتمالی که برایش وجود داشت، او را وادار به یاد آوردن یوسف نمود.

**والنتيجة، فإن السجن كان المكان والظرف الذي شقت منه دعوة يوسف إلى التوحيد طريقها إلى قلوب كثير من الناس في مصر، ليؤمنوا بها ويوحدوا الله، بل وآمن بها بعض من كانوا في قصر الملك، واستمر الإيمان بالتوحيد الذي صدع به يوسف (ع) في مصر، بل وفي قصر ملك مصر حتى زمن رسالة موسى (ع)، وهذا مؤمن آل فرعون في زمن موسى (ع) يذكر يوسف (ع) كرسول من الله يؤمن به وبرسالته: ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾.**

نتیجه اینکه زندان، مکان و ظرفی بود که دعوت یوسف به توحید، راهش را به قلب‌های بسیاری از مردم مصر باز کرد، تا به او ایمان آورند و خدا را یگانه بشمارند. حتی برخی از افرادی که در قصر پادشاه بودند، به او ایمان آوردند و ایمان به توحیدی که یوسف در مصر پایه‌ریزی نمود، ادامه پیدا کرد و حتی در قصر پادشاه مصر تا زمان رسالت موسی نیز ادامه یافت. این مؤمن آل فرعون در زمان موسی است که یوسف را به عنوان فرستاده‌ای از سوی خداوند که به او و رسالتش ایمان دارد، یاد می‌کند: «**وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذَلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ**»[[235]](#footnote-235) (**و يوسف پيش از اين با دلايل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بوديد. چون يوسف بمُرد، گفتيد: خداوند پس از او ديگرپيامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کارِ شک‌آورنده را اينگونه گمراه می‌سازد**).

**إضاءة**

**﴿ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ﴾.**

**﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾.**

**الآيات التي رافقت يوسف (ع) بإذن الله لم تكن عصا تتحول أفعى، ولم تكن يداً تشع نوراً ولم تكن بحراً ينشق، بل كانت قميصاً أظهر حق يوسف (ع) وكانت توفيقاً وتسديداً إلهياً لمسيرة يوسف (ع)، فمن هم وكم هم الذين يرون أن القميص الذي تمزق بل تمزقه بالذات كان آية ؟ وأين هم الذين يرون توفيق وتسديد الله ليوسف (ع) ليعرفوا انه مرسل من الله سبحانه ؟ تلك الآيات رافقت يوسف ورآها أولئك الذين رافقوا مسيرة يوسف (ع)، ولكنهم لم يروها كآيات، وكان أن قرروا ﴿مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ﴾.**

**روشنگری**

«**ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ**»[[236]](#footnote-236) (**پس با آن نشانه‌ها که ديده بودند، تصميم کردند که چندی به زندانش بيفکنند**).

«**وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذَلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ**»[[237]](#footnote-237) (**و يوسف پيش از اين با دلايل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بوديد. چون يوسف بمُرد، گفتيد: خداوند پس از او ديگرپيامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کارِ شک‌آورنده را اينگونه گمراه می‌سازد**).

آیات و نشانه‌هایی که با اجازه‌ی خداوند همراه یوسف بودند، عصایی نبود که تبدیل به مار شود، دستی نبود که نورانی شود و دریایی نبود که شکافته شده باشد، بلکه پیراهنی بود که حقّ یوسف را آشکار می‌کرد و توفیق و تسدیدی الهی برای مسیر یوسف بود. چه کسانی و چه تعداد هستند، آنان که می‌بینند لباسی که پاره شد و به عبارت بهتر پاره‌اش کردند، به خودی خود، آیه و نشانه‌ای باشد؟ کجا هستند آنان که توفیق و تسدید خداوند برای یوسف را ببینند تا بدانند که او فرستاده‌ای از سوی خداوند سبحان است؟ آن آیات و نشانه‌ها همراه یوسف بود و کسانی که همراه مسیر یوسف بودند، آنها را دیدند، ولی نه به عنوان آیات و نشانه‌ها؛ چرا که چنین گفتند: «**منْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ**» (**با آن نشانه‌ها که ديده بودند، تصميم کردند که چندی به زندانش بيفکنند**).

**عن أبي جعفر (ع) في قوله: ﴿ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ﴾، (فالآيات شهادة الصبي والقميص المخرق من دبر واستباقهما الباب حتى سمع مجاذبتها إياه على الباب فلما عصاها فلم تزل ملحة بزوجها حتى حبسه، ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيانِ﴾، يقول: عبدان للملك احدهما خباز والآخر صاحب الشراب والذي كذب ولم ير المنام هو الخباز).**

ابو جعفر امام باقر در مورد این سخن خداوند «**ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ**» (**پس با آن نشانه‌ها که ديده بودند، تصميم کردند که چندی به زندانش بيفکنند**) فرمود: «**نشانه‌ها، شهادت کودک و لباس پاره شده از پشت و رفتن آن دو به سمت درب می‌‌باشد تا آنجا که علاقه‌مندی آن زن نسبت به ایشان را از پشت در شنید. وقتی گیر افتاد، مرتب به همسرش اصرار می‌کرد، تا اینکه او را به زندان افکند**. «**وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيانِ**»[[238]](#footnote-238) (**دو جوان نيز با او به زندان افتادند**). می‌فرماید: **دو بنده‌ی پادشاه بودند؛ یکی از آنها نانوا و دیگری مسؤول شراب بود. فردی که دروغ گفت و خواب ندید، آن نانوا بود**».

**لم تكن هذه الآيات هي كل ما رافق دعوة ومسيرة يوسف (ع)، بل ما جاء به كل الأنبياء المرسلين (ع) كدليل على الدعوة الإلهية التي كلفوا بها، جاء به يوسف (ع)، فهو (ع) لم يكن شاذاً عن المرسلين وعن طريقهم الواحد للدلالة على رسالاتهم، ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ﴾ طريقهم المبين ( الوصية أو النص، العلم والحكمة، راية البيعة لله أو الملك لله أو حاكمية الله)، هذه الآيات الثلاث البينة جاء بها يوسف (ع) ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ﴾.**

**وقبل أن نعرف كيف ومتى وأين جاء بها يوسف (ع)، نحتاج إلى معرفة ما تمثله هذه الأمور الثلاثة في خط الدعوة الإلهية عموماً.**

**قال تعالى: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلا هُدىً وَلا كِتَابٍ مُنِيرٍ \* وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ \* وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾.**

این آیات و نشانه‌ها، تمام آنچه همراه دعوت و مسیر یوسف بود، نبود؛ بلکه یوسف هر آنچه همه‌ی پیامبران فرستاده‌شده به عنوان دلیل بر دعوت الهی که بر آن تکلیف شده بودند، آوردند، با خود آورده بود. ایشان جدای از فرستادگان و راه یکسان آنان برای دلالت بر رسالتشان، نبود: «**قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ**»[[239]](#footnote-239) (**بگو: من از ميان ديگر پيامبران بدعتی تازه نيستم**). راه آشکار آنان «**وصیت یا نصّ، علم و حکمت، پرچم بیعت از آنِ خداوند است (البیعت لله) یا فرمان‌‌روایی برای خدا است (الملک لله) یا حاکمیت خداوند (حاکمیت الله)**» می‌باشد. یوسف این نشانه‌های آشکار سه‌گانه را با خود آورد. «**وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ**» (**و يوسف پيش از اين با دلايل روشن بر شما مبعوث شد**).

پیش از آنکه بدانیم یوسف چگونه، چه هنگام و کجا آنها را آورد، باید ببینیم در خط سِیر کلّی دعوت الهی، این موارد سه‌گانه چگونه تمثیل می‌یابند.

حق تعالی می‌فرماید: (**آيا نديده‌ايد که خدا هر چه را که در آسمان‌ها و زمين است رام و مُسخّر شما کرده است و نعمت‌های خود را چه آشکار و چه پنهان، به تمامی بر شما ارزانی داشته است؟ در حالی که پاره‌ای از مردم بی هيچ دانشی يا راهنمايی و کتاب روشنی، درباره‌ی خدا جدال می‌کنند \* و چون به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنيد، گويند: نه، ما از آيينی که پدران خود را بر آن يافته‌ايم پیروی می‌کنيم اگر چه شيطان آنها را به عذاب آتش فراخوانده باشد \* هر که روی خويش به خدا کند و نيکوکار باشد، هر آينه به دستگيره‌ی استواری چنگ زده است، و پايان همه کارها به سوی خداوند است**). [[240]](#footnote-240)

**دعوة الحق لا يمكن أن تكون وحدها، دون وجود دعوات باطلة تعارضها، فمنذ اليوم الأول الذي كان فيه نبياً يوصي لمن بعده بأمر الله سبحانه، وجدنا مدعياً مبطلاً يعارض دعوة الحق، فآدم (ع) أول أنبياء الله مبعثاً يوصي لهابيل (ع)، ويقوم قابيل بمعارضة دعوة الحق، وادعاء حق الخلافة، وحتى القربان الذي كان الفيصل في تحديد وصي آدم (ع)، لم يقبل به قابيل كآية دالة على هابيل وصي آدم، وأقدم قابيل على تهديد هابيل الوصي، ثم قتله دون تردد أو خوف من الله سبحانه: ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ \* لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ \* إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ \* فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.**

**وهذا حصل مع يوسف (ع) لما حسده إخوته. بل وجرى مع كل الأوصياء (ع)، فكما أن الله سبحانه وتعالى يصطفي رسله، كذا فإن إبليس (لعنه الله) يختار من جنده من يعارض دعوة الحق. فالله سبحانه وتعالى يختار هابيل (ع)، وإبليس (لعنه الله) يختار قابيل ليعارض داعي الله، والله يختار محمداً (ص)، وإبليس يختار مسيلمة وسجاح والأسود وغيرهم ليعارضوا داعي الحق محمداً (ص).**

غیر ممکن است دعوت حق بدون اینکه دعوت‌های باطلی در تعارض با آن باشند، تنها و یگانه باشد. از همان روز اول که پیامبری بود که به دستور خداوند سبحان به شخص پس از خودش وصیت نماید، مدعی باطلی را می‌بینیم که با دعوت حق مخالفت می‌کند. آدم اولین پیامبران مبعوث‌شده‌ی خداوند بود که به هابیل وصیت نمود و قابیل به مخالفت با دعوت حق برخاست و ادعای حق خلافت و جانشینی نمود، و حتی قابیل، قربانی که فیصله دهنده‌ی موضوع مشخص کردن وصی آدم بود را به عنوان دلیل و نشانه‌ای برای هابیلِ وصیِ آدم، نپذیرفت و اقدام به تهدید قابیلِ وصی نمود و پس از آن، بدون هیچ تردید یا ترسی از خداوند سبحان، او را به قتل رسانید: «**وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ \* لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ \* إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ \* فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ**»[[241]](#footnote-241) (**و خبر راستين دو پسر آدم را برايشان بخوان، آنگاه که قربانی کردند، از يکيشان پذيرفته آمد و از ديگری پذيرفته نشد. گفت: تو را خواهم کشت. گفت: خداوند فقط قربانی پرهيزگاران را می‌پذيرد \* اگر تو بر من دست گشايی تا مرا بکُشی، من بر تو دست نگشايم که تو را بکُشم؛ من از خدا که پروردگار جهانيان است می‌ترسم \* می‌خواهم که هم گناه مرا به گردن گيری و هم گناه خود را تا از دوزخيان گردی که اين است پاداش ستم‌کاران \* نفْسش او را به کشتن برادر مُلزم نمود. پس او را کشت و از زيان‌کاران گرديد**).

چنین واقعه‌ای برای یوسف وقتی برادرانش به او حسادت ورزیدند، روی داد.

و حتی بر همه‌ی اوصیا نیز جاری شده است. همان طور که خداوند سبحان و متعال فرستادگانش را برمی‌گزیند، ابلیس (لعنت الله) از بین سربازانش کسی را انتخاب می‌کند تا با دعوت حق مخالفت کند.

خداوند سبحان ومتعال، هابیل را انتخاب می‌کند و ابلیس (لعنت الله) قابیل را، تا با دعوت کننده به سوی خداوند، مخالفت ورزد. خداوند، محمد را انتخاب می‌کند و ابلیس، مسَیلمه، سَجاح، اَسود و سایرین را انتخاب می‌کند تا با دعوت کننده‌ی حق، حضرت محمد مخالفت کنند.

**وهنا أوجه السؤال: هل يُعْذَر من ترك اتباع محمد (ص) بحجة وجود أكثر من دعوة في الساحة، وأنه لا يستطيع تمييز المحق من المبطل؟!!!**

**والحق، إنه لا يعذر ويكون مصيره إلى جهنم تماماً كأولئك الذين اتبعوا من ادعوا النبوة أو الرسالة كذباً وزوراً.**

حال با پرسشی روبه‌رو می‌شویم: آیا عُذر کسی که با بهانه‌ی وجود داشتن بیش از یک دعوت در میدان و اینکه او نمی‌تواند دعوت حق را از باطل تشخیص دهد و پیروی از حضرت محمد را ترک گوید، پذیرفتنی است؟!!!

حقیقت این است که عذر و بهانه‌ی این فرد پذیرفته نیست و عاقبتش جهنم است؛ همچون تمامی کسانی که از اشخاصی پیروی نمودند که از روی دروغ و روی‌گردانی از حق، ادعای پیامبری یا رسالت نمودند.

**ثم هل ان الله سبحانه وتعالى وضع قانوناً يعرف به داعي الحق في كل زمان وهو حجة الله على عباده وخليفة الله في أرضه وطاعته طاعة الله ومعصيته معصية الله، والإيمان به والتسليم له هو الإيمان بالله والتسليم لله والكفر به والالتواء عليه، هو الكفر بالله والالتواء على الله.**

**أم أن الله ترك الحبل على الغارب (حاشاه سبحانه وتعالى) وهو الحكيم المطلق وقدر كل شيء فأحسن تقديره، ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾، وهو﴿عَالِمِ الْغَيْبِ لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلا فِي الْأَرْضِ وَلا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.**

حال آیا خداوند سبحان و متعال، قانونی وضع کرده است که دعوت کننده‌ی حق در هر زمان، به وسیله‌ی آن شناخته شود؟ کسی که حجت خداوند بر بندگانش و خلیفه و جانشین او در زمینش می‌باشد و اطاعت از او، اطاعت از خداوند و سرپیچی از او، سرپیچی از خداوند محسوب می‌شود، و ایمان آوردن به او و تسلیم شدن به او، ایمان آوردن به خداوند و تسلیم خداوند شدن به او است، و کُفر به او و روی‌گردانی از او، کفر به خداوند و روی‌گردانی از او می‌باشد.

یا اینکه خداوند ریسمان را بر پشت شترش انداخته است؟! (از او سبحان و متعال، بسی به دور است) و حال آنکه او حکیم مطلق است و هر چیزی را مقداری قرار داده و چه نیکو تقدیر فرموده است: «**وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ**»[[242]](#footnote-242) (**و هر چيز را نزد او مقداری معين است**) و او «**عَالِمِ الْغَيْبِ لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلا فِي الْأَرْضِ وَلا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**»[[243]](#footnote-243) (**آن دانای غيب که به قدر ذره‌ای يا کوچک‌تر از آن و يا بزرگ‌تر از آن در آسمان‌ها و زمين از او پنهان نيست، و همه در کتابی آشکار آمده است**).

**فالنتيجة، أنّ مقتضى الحكمة الإلهية هو وضع قانون لمعرفة خليفة الله في أرضه في كل زمان، ولابد أن يكون هذا القانون وضع منذ اليوم الأول الذي جعل فيه الله سبحانه خليفة له في أرضه، فلا يمكن أن يكون هذا القانون طارئاً في إحدى رسالات السماء المتأخرة عن اليوم الأول، لوجود مكلفين منذ اليوم الأول، ولا أقل أن القدر المتيقن للجميع هو وجود إبليس كمكلف منذ اليوم الأول، والمكلف يحتاج هذا القانون لمعرفة صاحب الحق الإلهي، وإلا فإنه سيعتذر عن اتباع صاحب الحق الإلهي بأنه لم يكن يستطيع التمييز، ولا يوجد لديه قانون إلهي لمعرفة هذا الخليفة المنصب من قبل الله سبحانه وتعالى.**

**والقدر المتيقن للجميع حول تاريخ اليوم الأول الذي جعل فيه الله خليفة له في أرضه هو:**

**إن الله نص على آدم وانه خليفته في أرضه بمحضر الملائكة (ع) وإبليس.**

**بعد أن خلق الله آدم (ع) علَّمه الأسماء كلها.**

**ثم أمر الله من كان يعبده في ذلك الوقت الملائكة وإبليس بالسجود لآدم.**

نتیجه اینکه حکمت الهی اقتضا می‌کند قانونی برای شناخت خلیفه و جانشین خداوند در زمین و در هر زمان قرار داده شود و الزاماً این قانون باید از همان روز اولی که خداوند سبحان خلیفه‌اش را در زمینش قرار داده است، وضع شده باشد. با وجود مکلّفان از همان روز اول که حداقل همه بر این موضوع اتفاق نظر دارند که ابلیس از همان روز اول به عنوان یک شخص مکلّف وجود داشته است، این قانون نمی‌تواند در یکی از رسالت‌های بعدی آسمانی رها شده باشد؛ در حالی که مکلّف برای شناخت صاحب حق الهی به این قانون نیازمند است! در غیر این صورت، او از دنباله‌روی از صاحب حق الهی معذور خواهد بود؛ چرا که قادر نبوده است تا تمایزی قایل شود و قانونی الهی برای شناخت این خلیفه‌ای که از سوی خداوند سبحان و متعال منصوب شده است، در دست نداشته است!

آنچه همه درباره‌ی پیشینه‌ی روز اولی که خداوند خلیفه و جانشینش را در زمینش قرار داد، اتفاق نظر دارند، این است که:

**1-** خداوند در حضور فرشتگان و ابلیس به آدم تصریح فرمود؛ اینکه او خلیفه و جانشینش در زمینش می‌باشد.

**2-** پس از اینکه خداوند، آدم را آفرید، همه‌ی نام‌ها را به او تعلیم داد.

**3-** سپس خداوند به همه‌ی کسانی که در آن هنگام او را می‌پرستیدند یعنی فرشتگان و ابلیس، دستور داد به آدم سجده کنند.

**قال تعالى:﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لا تَعْلَمُونَ﴾، ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾، ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً﴾.**

حق تعالی می‌فرماید: «**وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لا تَعْلَمُونَ**»[[244]](#footnote-244) (**و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمين خليفه‌ای قرار می‌دهم. گفتند: آيا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بريزد و حال آنکه ما به ستايش تو تسبيح می‌گوييم و تو را تقديس می‌کنيم؟! گفت: آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانيد**) ، «**وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**»[[245]](#footnote-245) (**و تمام نام‌ها را به آدم بياموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گوييد مرا به نام‌های اين چيزها خبر دهيد**) ، «**فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**»[[246]](#footnote-246) (**چون آفرينشش را به پايان بردم و از روح خود در آن دميدم، در برابر او به سجده بيفتيد**) و «**وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً**»[[247]](#footnote-247) (**و آنگاه که به فرشتگان گفتيم که آدم را سجده کنيد، همه جز ابليس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربرتافت سجده کردند. آيا او و فرزندانش را به جای من به دوستی می‌گيريد، حال آنکه دشمن شمايند؟ ظالمان بد چيزی را به جای خدا برگزيدند**).

**هذه الأمور الثلاثة هي قانون الله سبحانه وتعالى لمعرفة الحجة على الناس وخليفة الله في أرضه وهذه الأمور الثلاثة قانون سَنَّه الله سبحانه وتعالى لمعرفة خليفته منذ اليوم الأول، وستمضي هذه السنة الإلهية إلى انقضاء الدنيا وقيام الساعة.**

**﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً﴾.**

**﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً﴾.**

این موارد سه‌گانه قانون خداوند سبحان و متعال برای شناخت حجت بر مردم و جانشین خداوند در زمینش می‌باشد. این موارد سه‌گانه قانونی است که خداوند سبحان و متعال برای شناخت خلیفه و جانشینش از همان روز اول، سنّت قرار داده است و این سنت الهی تا پایان دنیا و بر پا شدن ساعت ادامه خواهد داشت.

«**سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً**»[[248]](#footnote-248) (**اين سنت خداوندی است که در ميان پيشينيان نيز بود و در سنت خدا تغييری نخواهی يافت**).

«**سُنَّةَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً**»[[249]](#footnote-249) (**اين سنت خداوند است که از پيش چنين بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی يافت**).

**كما أنه وببساطة: أي إنسان يملك مصنعاً أو مزرعة أو سفينة أو أي شيء فيه عمال يعملون له فيه، لابد أن يُعيِّن لهم شخصاً منهم يرأسهم، ولابد أن ينص عليه بالاسم وإلا ستعمّ الفوضى، كما لابد أن يكون أعلمهم وأفضلهم، ولابد أن يأمرهم بطاعته ليحقق ما يرجو، وإلا فإن قَصَّر هذا الإنسان في أيٍ من هذه الأمور الثلاثة فسيجانب الحكمة إلى السفه، فكيف يُجِّوز الناس على الله ترك أيٍ من هذه الأمور الثلاثة وهو الحكيم المطلق ؟!!**

یک مثال ساده: اگر انسانی کارخانه یا مزرعه یا یک کشتی یا هر چیز دیگری داشته باشد که در آن کارگرانی باشند که برایش کار می‌‌کنند، باید شخصی را معین نماید تا ریاست آنان را بر عهده گیرد و باید او را به اسم معرفی کند، وگرنه هرج و مرج و بی‌نظمی به وجود خواهد آمد. به علاوه این شخص، باید داناترین و برترین آنها باشد و چاره‌ای ندارد از اینکه به آنها دستور بدهد که از او اطاعت کنند تا آنچه انتظار دارد، تحقق یابد. اگر این انسان در هر کدام از این موارد سه‌گانه کوتاهی کند، حکمتش به سفاهت و حماقت متمایل می‌شود. حال چگونه مردم مجاز می‌دانند که خداوند حتی یکی از این موارد سه‌گانه را ترک گوید؟! در حالی که او حکیم مطلق می‌باشد!

**وإذا تعرضنا إلى هذا القانون الإلهي بشيء من التفصيل نجد أن النص الإلهي على آدم (ع) تحول إلى الوصية لعلة وجود الخليفة السابق، فهو ينص على من بعده بأمر الله سبحانه وتعالى، وهذا من ضمن واجبه كخليفة لله في أرضه قال تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾.**

**أما تعليم الله سبحانه لآدم الأسماء فالمراد منه معرفته بحقيقة الأسماء الإلهية، وتحليه بها وتجليها فيه، ليكون خليفة الله في أرضه. وهو (ع) أنبأ الملائكة بأسمائهم أي عرَّفهم بحقيقة الأسماء الإلهية التي خُلقوا منها، فالله سبحانه عرَّف آدم كل الأسماء الإلهية وبحسب مقامه (ع)، أما الملائكة فلم يكن كل منهم يعرف إلا الاسم أو الأسماء التي خُلق منها، وبهذا ثبتت حجية آدم (ع) عليهم بالعلم والحكمة.**

**والأمر الثالث في هذا القانون الإلهي هو أمر الله سبحانه وتعالى للملائكة وإبليس بالسجود لآدم، وهذا الأمر هو بمثابة ممارسة عملية للخليفة ليقوم بدوره كمستخلف، وممارسة عملية لعمال الله سبحانه (الملائكة) ليقوموا بدورهم كعمال ومتعلمين عند هذا الخليفة (آدم (ع)).**

**وهذا الأمر ثبّت أن حاكمية الله وملك الله في أرضه يتحقق من خلال طاعة خليفة الله في أرضه.**

حال اگر در خصوص این قانون الهی با کمی تفصیل بیشتر دقت کنیم، می‌بینیم که این نصّ و تصریح الهی بر آدم، به دلیل وجود خلیفه و جانشین پیشین، به وصیت تبدیل می‌شود. ایشان به دستور خداوند سبحان ومتعال به مابعد خودش تصریح می‌کند. بنابراین او (حضرت آدم) به عنوان جانشین خداوند در زمینش است، به دستور خداوند سبحان و متعال، جانشین پس از خودش را اعلام می‌کند، که این عمل، از واجبات خلیفه‌ی خداوند در زمینش، می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: «**إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا**»[[250]](#footnote-250) (**خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانيد**).

اما منظور از تعلیم دادن اسما (نام‌ها) توسط خداوند به آدم، شناخت پیدا کردن او به حقیقت اسمای الهی، آراسته شدن به آنها و متجلّی شدن آنها در او می‌باشد، تا او خلیفه و جانشین خداوند در زمینش شود. او نام‌های فرشتگان را به آنان خبر داد؛ یعنی آنان را از حقیقت نام‌های الهی که از آن آفریده شده‌اند، باخبر ساخت. خداوند سبحان همه‌ی اسم‌های الهی را به اندازه‌ی جایگاه و مقام او، به او شناساند؛ اما هر کدام از ملائکه فقط یک نام یا نام‌هایی را که از آن آفریده شده‌اند، می‌شناسند و به این ترتیب حجت بودن آدم با علم و حکمت بر آنان به اثبات رسید.

مورد سوم در این قانون الهی، فرمان خداوند سبحان و متعال به سجده کردن ملائکه و ابلیس به آدم بود. این فرمان، به منزله‌ی اقدامی عملی برای خلیفه بود تا نقش خود را به عنوان جانشین و قائم‌مقام، به انجام برساند، و همین‌طور اقدامی عملی برای کارگزاران خداوند سبحان (ملائکه) بود تا نقش خود را به عنوان کارگزاران و یادگیرندگان در پیشگاه این خلیفه (حضرت آدم) اجرا نمایند.

این موضوع ثابت می‌‌کند که حاکمیت و فرمان‌روایی خداوند در زمینش، از گذرگاه اطاعت از خلیفه و جانشین خداوند در زمینش، محقّق می‌شود.

**وهكذا فإن جميع المرسلين ومنهم محمد (ص) كانوا يحملون هذه الراية: (البيعة لله، أو حاكمية الله، أو الملك لله)، ويواجهون الذين يقرون حاكمية الناس ولا يقبلون بحاكمية الله وملكه سبحانه وتعالى. وهم دائماً متهمون بسبب هذه المطالبة وهذه المواجهة، فعيسى (ع) قيل عنه إنه جاء ليطلب ملك بني إسرائيل ليس إلا، وقيل عن محمد (ص): (لا جنة ولا نار ولكنه الملك) أي أنّ محمداً جاء ليطلب الملك له ولأهل بيته، وقيل عن علي (ع) إنه حريص على الملك.**

به این ترتیب، تمام فرستادگان و از جمله حضرت محمد اين پرچم را با خود حمل می‌کنند: «بیعت برای خدا يا حاکمیّت برای خدا یا پادشاهی از آنِ خدا است» و با کسانى که حاکميت را از آنِ مردم مى‌دانند و حاکميت و پادشاهی خداوند سبحان و متعال را قبول نمی‌کنند، مواجه می‌شوند. آنها (فرستادگان) همواره به دلیل این خواسته‌ و این مواجهه‌شان، متهم می‌شوند؛ مثلا در مورد حضرت عيسى گفته شد آمده است تا پادشاهی بنى اسرائیل را مطالبه کند و نه چیز دیگر، و در مورد حضرت محمد گفتند: «نه بهشتی در کار است و نه آتش، تنها پادشاهی را مى‌خواهد»؛ يعنى محمد آمده است تا سلطنت را برای خود و خانواده‌اش بخواهد و در مورد حضرت على نیز گفته شد که او بر حکومت حریص است.

**والحقيقة، أنه من تابع أحوال عيسى أو محمد (ص) أو علي (ع) يجد أنهم معرضون عن الدنيا وزخرفها وما فيها من مال أو جاه، لكن هذا هو أمر الله لهم بأن يطالبوا بملكه سبحانه وتعالى، ثم هم يعلمون أن الناس لن يسلموهم الملك بل سيتعرضون لهم بالسخرية والاستهزاء والهتك ومحاولة القتل أو السجن، فهذا شبيه عيسى (ع) يلبسونه تاجاً من الشوك وهم يسخرون منه قبل صلبه، وعلي (ع) يُكسَر باب داره ويُكسَر ضلع زوجته الزهراء (ع) ويُجر من داره والسيوف مشرعة بوجهه، وموسى بن جعفر (ع) الذي حدد فدكاً بأنها الملك وخلافة الله في أرضه يسجن حتى الموت، ومع هذا فانّ كثيراً من الجهلة جعلوا ما تشابه عليهم من مطالبة صاحب الحق بملك الله سبحانه وتعالى عاذراً لسقطتهم، وهم يصرخون بوجه صاحب الحق الإلهي إنه جاء ليطلب الملك ليس إلا، والحق إنه لو كان خليفة الله في أرضه طالباً للدنيا أو الملك لما طالب به أصلاً وهو يعلم أن هذه المطالبة ستكون حتماً سبباً لانتهاك حرمته والاستهزاء والتعريض به على أنه طالب دنيا.**

**ثم لسلك طريقاً آخر يعرفه كل الناس ولكنهم يتغافلون، وهو طريق كل أولئك الذين وصلوا إلى الملك الدنيوي بالخداع والتزوير أو القتل والترويع، فعلي (ع) يطالب بالملك ويقول أنا وصي محمد وأنا خليفة الله في أرضه، وفي المقابل ذاك الذي وصل إلى الملك الدنيوي أبو بكر بن أبي قحافة يقول: أقيلوني فلست بخيركم.**

**فهل أن علياً طالب دنيا أو أن ابن أبي قحافة زاهد بالملك الدنيوي وهو الذي أنكر حق الوصي (ع) وتنكر لوصية رسول الله (ص) لأجل الملك الدنيوي ؟! ما لكم كيف تحكمون؟!.**

ولى در حقيقت هر کس احوال حضرت عيسى، محمد يا على را دنبال کرده باشد، مى‌بيند که آنها از دنيا و زینت‌هایش و هرآنچه از مال و مقام در آن است، روی‌گردانند؛ ولى اين دستور خداوند براى آنها است، که حکومت او سبحان و متعال را مطالبه نمایند. آنها مى‌دانند که مردم اين حکومت را به آنها تسلیم نمی‌کنند بلکه با تمسخر و استهزا و هتک حرمت و اقدام به قتل و زندان افکندن با آنها مواجه می‌شوند. شبيه عيسى را تاجی از خار بر سرش مى‌گذارند در حالی که قبل از به صلیب کشیدنش، مسخره‌اش می‌کنند. امام على، درب خانه‌اش را می‌شکنند، پهلوى همسرش حضرت زهرا را مى‌شکنند، او را از خانه‌اش بيرون مى‌کشند و شمشيرها را به طرفش می‌گیرند. حضرت موسى بن جعفر وقتى فدک را علامت‌گذارى مى‌کند که اين پادشاهی و حاكميت خداوند در زمينش است، تا هنگام وفاتش زندانى می‌شود و با وجود همه‌ی اينها بسیاری از جاهلان، آنچه از مطالبه‌ی صاحب حق حاکمیّت خداوند سبحان و متعال برایشان مشتبه شده است را برای خود دلیل قرار می‌دهند تا سقوط کنند در حالی که رو در روی صاحب حق الهی فریاد برمی‌آورند که او فقط برای گرفتن حکومت آمده است نه چیز دیگر. حق اين است که اگر خليفه‌ى خدا در زمينش فقط به دنبال دنيا يا حکومت باشد، اصلاً آن را مطالبه نمى‌کند چون مى‌داند اين مطالبه به طور قطع سبب هتک حرمت او و مورد استهزا قرار گرفتنش خواهد شد، آن هم با این برچسب که او طالب دنيا است!

سپس طریقه‌ی دیگری را پیش می‌گیرد که همه‌ی مردم آن را می‌شناسند اما از آن غفلت می‌ورزند؛ روش تمام کسانی که با خدعه و تزویر یا قتل و ارعاب به حکومت دنیوی رسیدند. امام على مطالبه‌ی حکومت می‌کند و می‌فرمايد که من وصىّ حضرت محمد و خليفه‌ی خدا در زمینش هستم و در مقابل، کسى که به حکومت دنيوی می‌رسد یعنی ابوبکر پسر ابی قحافه، می‌گويد: «مرا رها کنيد که من بهتر از شما نيستم».

آيا امام علی طالب دنيا بود يا ابن ابی قحافه، زاهد به ملک دنيوی؟! در حالی که او کسی است که منکر حق وصىّ و منکر وصيت پيامبر شد آن هم برای حکومت دنيوى!! شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم مى‌کنيد؟!

**والوصية بالخصوص جاء بها كل الأوصياء (ع) وأكدوا عليها، بل وفي أصعب الظروف نجد الحسين (ع) في كربلاء يقول لهم ابحثوا في الأرض لا تجدون من هو أقرب إلى محمد (ص) مني (أنا سبط محمد الوحيد على هذه الأرض)، هنا أكد (ع) على الوصية والنص الإلهي ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾، فالذين يفهمون هذه الآية يعرفون أن الحسين (ع) أراد أن الوصاية محصورة به (ع) لأنه الوحيد من هذه الذرية المستخلفة.**

**والآن، نعود إلى يوسف لنجد:**

در خصوص وصیّت، همه‌ی اوصيا آن را آوردند و بر آن تأکید نمودند حتی در خطیرترین موقعیت‌ها؛ امام حسين در کربلا به آنها می‌گوید که تمام دنيا را بگرديد، نزديک‌تر از من به حضرت محمد را نخواهید یافت (**من تنها نوه‌ی محمد بر روی زمین هستم**). اينجا او بر وصيت و نصّ الهى تأکید می‌فرماید: «**ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**»[[251]](#footnote-251) (**فرزندانی، برخی از نسل برخی ديگر، و خداوند شنوا و دانا است**). کسانى که مفهوم اين آيه را درک مى‌كنند مى‌دانند که حسين می‌گويد که وصيت فقط مختص به او است چرا که او تنها باقی‌مانده از این ذریه‌ی شایسته‌ی خلافت، می‌باشد.

حال بازمی‌گردیم به داستان يوسف و می‌بینیم که:

**الوصـية:**

**في قول يعقوب (ع) ليوسف (ع): ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.**

**فيعقوب يبين أن يوسف (ع) وصيه وأنه امتداد لدعوة إبراهيم (ع) وبكل وضوح.**

**وفي قول يوسف (ع): ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ﴾، فيوسف (ع) يؤكد انتسابه إلى الأنبياء (ع) وأنه الخط الطبيعي لاستمرار دعوتهم (ع).**

**1 - وصيت:**

در سخن يعقوب به يوسف: «**وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**»[[252]](#footnote-252) (**و به اين گونه پروردگارت تو را برمی‌گزيند و تأویل خواب‌ها را به تو می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پيش از اين بر پدران تو ابراهيم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان يعقوب هم تمام می‌کند، که پروردگارت دانا و حکيم است**).

یعقوب با وضوح کامل، روشن مى‌کند که یوسف وصيّش است و او استمرار دعوت ابراهيم می‌باشد.

و در سخن يوسف: «**وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لايَشْكُرُونَ**»[[253]](#footnote-253) (**من پيرو آیین پدرانم ابراهيم و اسحاق و يعقوب هستم و ما را نسزد که هيچ چيز را شريک خدا قرار دهيم، اين فضيلتی است که خدا بر ما و بر مردم ديگر ارزانی داشته است ولی بيشتر مردم ناسپاس‌اند**)، يوسف تأکيد دارد که نَسَب او به انبيا بازمى‌گردد و او، خط سِير طبيعىِ استمرار دعوت آنها است.

**العلـم:**

**في قوله: ﴿قَالَ لا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾.**

**وفي قوله: ﴿... تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَباً فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلاً مِمَّا تَأْكُلُونَ \* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلاً مِمَّا تُحْصِنُونَ \* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ﴾.**

**وفي قوله: ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾.**

**2 - علم:**

در گفته‌ی يوسف: «**قَالَ لا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ**»[[254]](#footnote-254) (**گفت: طعام روزانه‌ی شما را هنوز نياورده باشند که پيش از آن، شما را از تعبير آن خواب‌ها چنان که پروردگارم به من آموخته است، خبر دهم. من آیین مردمی را که به خدای يکتا ايمان ندارند و به روز قيامت کافرند، ترک کرده‌ام**).

و همچنین سخن او: **«.... تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَباً فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلاً مِمَّا تَأْكُلُونَ \* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلاً مِمَّا تُحْصِنُونَ \* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ**»[[255]](#footnote-255) **(.... هفت سال پی در پی بکاريد و هر چه می‌درويد، جز اندکی که می‌خوريد، با خوشه انبار کنيد \* از آن پس، هفت سال سخت می‌آيد و در آن هفت سال، آنچه برايشان اندوخته‌ايد بخورند مگر اندکی که نگه می‌داريد \* پس از آن سالی آيد که مردمان را باران دهند و در آن سال افشردني‌ها را می‌فشرند**).

و در این سخن او: «**قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ**»[[256]](#footnote-256) (**گفت: مرا بر خزاين اين سرزمين بگمار که من نگهبانی دانايم**).

**البيعـة لله:**

**في قوله ﴿يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ \* مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾.**

**3 - بيعت از آنِ خدا است:**

در گفته‌ی يوسف: «**يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ \* مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ**»[[257]](#footnote-257) (**ای دو هم‌زندانی، آيا خدايان متعدد بهتر است يا الله، آن خداوند يکتای غالب بر همگان؟ \* نمی‌پرستيد سوای خدای يکتا را مگر اسم‌هایی (بت‌هایی) را که خود و پدرانتان آنها را به نام‌هايی خوانده‌ايد که خدا حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است. حکمی جز حکم خدا نيست که فرمان داده است که جز او را نپرستيد. اين است دين راست و استوار، ولی بيشتر مردم نمی‌دانند**).

**إضاءة**

**بعد أن عرفنا وجود قانون إلهي لمعرفة خليفة الله في أرضه، وهو مذكور في القرآن الكريم، بل وجاء به كل الأنبياء والمرسلين (ع)، ويوسف (ع) أيضاً جاء به، نحتاج أن ننتفع ونعمل بهذا القانون الإلهي في زمن الظهور المقدس (زمن يوسف آل محمد (ص))؛ لأن من لا يعمل بهذا القانون يكون من أتباع إبليس (لعنه الله) كما تبين.**

**وأنت تجد حتى في الإنجيل أن عيسى (ع) يؤكد على أن الأنبياء السابقين من بني إسرائيل قد ذكروه وبشروا به وأوصوا به، وكذا جاء بالعلم والحكمة، وأيضاً رفع راية البيعة لله وطالب بملك الله وحاكميته. ومحمد أيضاً أكد هذا الأمر وبيَّن أن الأنبياء السابقين ذكروه وبشروا به وأوصوا به، وأنه مذكور في التوراة والإنجيل، وجاء (ص) ليُعلِّم الكتاب والحكمة، ورفع راية البيعة لله، وطالب بملك الله وحاكميته سبحانه وتعالى في أرضه.**

**وكذا آل محمد (ص)، وتوجد أكثر من رواية عنهم (ع) أكدوا بها هذا القانون الإلهي، لكي لا يضل شيعتهم. ولكن للأسف مَنْ يدَّعون أنهم شيعتهم اختاروا في آخر الزمان الكفر بروايتهم والإعراض عنها وعن القرآن الكريم، واتباع العلماء غير العاملين، فأضلوهم وخلطوا عليهم الحق بالباطل، فلم يعد عندهم قانون لمعرفة الحجة من الله وخليفة الله، مع أن هذا القانون الإلهي لمعرفة الحجة من الله وخليفة الله والوصي الذي يمتحن به الناس موجود في القرآن الكريم، وقد بينته بوضوح لعل من يدعون أنهم شيعة آل محمد، وعامة أصحاب الأديان الإلهية، يلتفتون إلى هذا القانون فينقذون أنفسهم من النار.**

**روشنگری**

پس از اینکه از وجود داشتن قانونی الهی برای شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمینش آگاهی یافتیم ـ‌قانونی که در قرآن کريم گفته شده است و تمام انبيا و فرستادگان از جمله یوسف این قانون را با خود آوردندـ حال باید از این قانون بهره گیریم و این قانون الهی را در زمان ظهور مقدس (زمان یوسف آل محمد) به کار ببندیم؛ چرا که کسی که به این قانون عمل نکند، همان طور که بیان گردید، از پیروان ابلیس که لعنت خدا بر او باد، خواهد شد.

حتی در انجيل مى‌بينيم که حضرت عيسی تأکيد می‌کند که انبياى پیشینِ بنى اسرايئل او را ذکر کرده، به او بشارت داده و وصیّت نموده‌اند. او علم و حکمت آورد و همچنین پرچم «البیعت لله» (بیعت از آنِ خداوند است) را برافراشت و خواهان سلطنت و حاکمیّت خداوند بود. حضرت محمد نیز بر این موضوع تأکید می‌فرماید و بیان می‌دارد که انبیای پیشین او را ذکر کرده، به او بشارت داده و وصیّت نموده‌اند؛ اینکه ایشان در تورات و انجیل ذکر شده است و آمده است تا کتاب و حکمت بیاموزد، پرچم البیعت لله را برافرازد و خواستار سلطنت و حاکمیّت خداوند سبحان و متعال در زمینش می‌باشد.

آل محمد نیز چنین بوده‌اند و چندین روایت از آنها وجود دارد که بر این قانون الهی تأکید فرموده‌اند تا شیعیانشان گمراه نگردند[[258]](#footnote-258). ولی با کمال تأسّف می‌بينيم که در آخر الزمان، کسانی که ادعای تشيّع دارند روايت‌های آنها را منکر می‌شوند و از آنها و قرآن کریم روی برمی‌تابند و علمای بی‌عمل را پیروی می‌کنند؛ آنها نیز گمراهشان می‌کنند و حق و باطل را در هم می‌تنند طوری که دیگر قانونی برای شناخت حجّت و جانشین خداوند برایشان باقی نمی‌ماند؛ با وجود اينکه قانون شناخت حجّت از سوی خداوند و جانشین خداوند و وصی که مردم با آن آزموده می‌شوند، در قرآن وجود دارد و پیش‌تر به وضوح آن را بیان نمودم؛ تا شاید کسانی که ادعای شیعه بودن آل محمد را دارند و به طور کلی پیروان ادیان الهی متوجه این قانون بشوند و خویشتن را از آتش برهانند.

**إذن، فصاحب الحق الإلهي الوصي المعزي لأنبياء الله ورسله، الذي يأتي في آخر الزمان إذا جاء بهذه الأمور الثلاثة، وهي:**

بنابراین، صاحب حق الهی، وصیّ عزّت‌دهنده‌ی انبیای خداوند و فرستادگانش[[259]](#footnote-259) که در آخر الزمان می‌آید، این موارد سه‌گانه را با خود خواهد آورد:

**الوصية: أي أن الماضين (ع) أوصوا به ونصوا عليه بالاسم والصفة والمسكن، كما كانت الوصية بالرسول محمد من الأنبياء الماضين (ع) باسمه، وبصفته أنه راكب الجمل، وبمسكنه فاران أي مكة وما حولها (عرفات)، والروايات الدالة على الوصي في آخر الزمان باسمه وصفته ومسكنه كثيرة.**

**وصيت:** يعنی گذشتگان به او وصيت کرده‌اند و او را با اسم، صفت و محل سکونت به صراحت بیان داشته‌اند؛ همان طور که در مورد پيامبر اسلام، انبياى پیشین به او با نام و صفتش که سوار بر شتر است و محل سکونتش در فاران که مکه و اطرافش (عرفات) می‌باشد، وصیّت کرده بودند. روايات مربوط به وصىِّ آخر الزمان با اسم و صفت و مسکن، بسیار می‌باشند.

**وجاء أيضاً بالعلم والحكمة كما جاء رسول الله (ص) محمد بالعلم والحكمة، قال تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ﴾، وهذا الرسول هو محمد بن عبد الله (ص) المرسل في الأوليين من هذه الأمة.**

**ثم يقول تعالى: ﴿وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾، وهذا الرسول في الآخرين هو المهدي الأول من ولد الإمام المهدي (ع)، ومرسله هو الإمام المهدي (ع)، وأيضاً يعلمهم الكتاب والحكمة مما جاء به رسول الله محمد (ص)، وكان اسمه (ص) في السماء أحمد، والمهدي الأول اسمه في الأرض أحمد وفي السماء محمد، فهو صورة لرسول الله محمد (ص) ويبعث كما بُعث محمد (ص)، ويعاني كما عانى محمد (ص)، فلابد من وجود قريش وحلفائها وأم القرى والهجرة والمدينة وكل ما رافق دعوة رسول الله محمد (ص)، فقط المصاديق والوجوه تتبدل إنما هي وهم كتلك وأولئك.**

**همچنین علم و حکمت می‌آورد:** همان گونه که پيامبر خدا حضرت محمد علم و حکمت آورد. خداوند متعال می‌فرماید: «**هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ**»[[260]](#footnote-260) (**او است خدايی که ميان مردمی بی‌کتاب، پيامبری از خودشان مبعوث داشت تا آياتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمتشان بياموزد اگر چه پيش از آن در گمراهی آشکار بودند**) و اين فرستاده، همان محمد بن عبد الله است که به سوی اولین‌های این امّت فرستاده شد.

سپس می‌فرمايد: «**وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**»[[261]](#footnote-261) (**و بر گروهی ديگر که هنوز به آنها نپيوسته‌اند و او پيروزمندِ حکيم است**). اين فرستاده برای گروهی دیگر، همان مهدى اول از نسل امام مهدى است که ارسال کننده‌اش امام مهدى می‌باشد. همچنین او به آنها کتاب و حکمتی که رسول خدا حضرت محمد آورد را تعلیم می‌دهد؛ پیامبری که اسمش در آسمان احمد است و مهدی اول، نامش در زمین احمد و در آسمان محمد می‌باشد. او صورتی از رسول خدا حضرت محمد می‌باشد و مبعوث می‌شود همان گونه كه حضرت محمد مبعوث شد و اذيت و آزار می‌بيند همان گونه كه حضرت محمد اذيت و آزار دید. پس حتماً قريش و هم‌پیمانان آنها نیز وجود دارند، و همچنین امّ القرا و هجرت و مدينه، و تمام آنچه به همراه دعوت حضرت محمد بود نیز خواهد بود، فقط مصداق‌ها و شکل‌ها تغییر می‌کند وگرنه این رخدادها و افراد، نظیر همان رخدادها و افراد خواهند بود.

**أما الأمر الثالث: وهو المطالبة بحاكمية الله والملك الإلهي، فلابد أن يتحقق في الواقع المعاش بشكل يتوضح فيه صاحب الحق الإلهي وحكمته وعلمه ومعرفته بعاقبة الأمور. والحمد لله تم هذا بفضل الله سبحانه وتعالى، فكل أولئك العلماء غير العاملين دعوا إلى حاكمية الناس والانتخابات وشورى وسقيفة آخر الزمان إلا الوصي بفضل من الله عليه لم يرضَ إلا حاكمية الله وملك الله سبحانه، ولم يحد عن الطريق الذي بيَّنه محمد وآل محمد (ع)، أما العلماء غير العاملين فقد خرجوا وحادوا عن جادة الصواب، وتبيَّن بفضل خطة إلهية محكمة أن رافع راية رسول الله محمد (ص) (البيعة لله) هو فقط الوصي.**

**اما موضوع سوم، همان خواستار شدن حاکميت خداوند و سلطنت الهی می‌باشد:** بايد در زندگى روزمره‌ی ما به شکلى که صاحب حق الهى و حکمت و علم و معرفتش به عاقبت امور به طور واضح و آشکار تأثیرگذار باشد، نمایان گردد. خداوند سبحان و متعال را شکر که با فضل و منّتش، همه چیز را به تمامی به انتها رسانید؛ تمام علماى بی‌عمل به حاکميت مردم، انتخابات، شوری و سقیفه‌ی آخر الزمان دعوت می‌کنند، مگر وصی، که به فضل خداوند به چیزی جز حاکمیّت خداوند و سلطنت الهی رضایت نداد و از راهی که محمد و آل محمد تبیین نمودند، تعدّی نکرد؛ اما علماى بى‌عمل، از مسير درست خارج شدند و تعدی نمودند، و به فضل نقشه‌ی محکم الهی بر مردم آشکار شد که: تنها برافرازنده‌ی پرچم رسول خدا حضرت محمد (البعیت لله) فقط وصی می‌باشد.

**أما مَنْ سواه فهم قد رفعوا راية الانتخابات وحاكمية الناس وهي بيعة في أعناقهم للطاغوت وبملئ إرادتهم، بل وهم قد دعوا الناس لها، وانخدع الناس بسبب جهلهم بالعقيدة التي يرضاها الله سبحانه وتعالى، مع ان أهل البيت (ع) قد بيَّنوا هذا الأمر بكل وضوح وجلاء، ودم الحسين في كربلاء خير شاهد على ذلك، وإن كانت فاطمة الزهراء (ع) لما نحى القوم الوصي علي (ع) خاطبتهم قائلة: (أما لعمر إلهك لقد لقحت فنظرة ريثما تنتج، ثم احتلبوا طلاع القعب دماً عبيطاً وزعافاً ممقراً، هنالك يخسر المبطلون ويعرف التالون غب ما أسس الأولون، ثم طيبوا عن أنفسكم أنفساً، واطمأنوا للفتنة جأشاً وابشروا بسيف صارم وهرج شامل واستبداد من الظالمين، يدع فيئكم زهيداً وزرعكم حصيداً. فيا حسرتي لكم وأنى بكم وقد عميت عليكم أنلزمكموها وأنتم لها كارهون).**

اما سایرین، پرچم انتخابات و حاکميت مردم را برافراشتند و اين بيعتی برای طاغوت است که با رضایت کامل، بر گردن خویش دارند؛ حتى مردم را به اين سو دعوت کرده‌اند و به جهت جهل مردم نسبت به عقیده‌ای که مورد رضایت خداوند سبحان و متعال می‌باشد، مردم را فریب داده‌اند؛ با وجود اينکه اهل بيت اين موضوع را به طور کامل روشن کرده‌اند و خون امام حسین در کربلا بهترین گواه و شاهد بر این ادعا است. وقتى فاطمه‌ی زهرا حق وصی پیامبر حضرت علی را پايمال شده مى‌بیند، آنها را مورد خطاب قرار مى‌دهد و مى‌فرماید:

**به جان خودم سوگند که فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قدح پر از خون تازه و زهر کُشنده کردند، در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گزار پیشینیان را خواهند شناخت، سپس از دنیای خود درگذرید و مطمئن باشید که گرفتار فتنه خواهید شد، مژده باد شما را به شمشیری برنده و ظلمی قوی و به فتنه‏‌ای عمومی و استبدادی از ستمکاران که اندکی شما را وامی‌گذارد، آنگاه هستی شما را به یغما می‌برد. واحسرتا بر شما! به کجا هدایت می‌شوید؟ در صورتی که هدایت از شما ناپدید شد، آیا ما می‌توانیم شما را ملزم و مجبور نماییم، در حالی که شما از راه راست بیزارید؟![[262]](#footnote-262)**

**فهم اليوم علموا بأنفسكم غُبَّ ما سَنّوا، واحتلبوا طلاع القعب دماً عبيطاً. فهل هذا الحال الذي أنتم فيه عذاب من الله سبحانه أم لا ؟!!! في قرارة أنفسكم تقرون أنه عذاب من الله، ولكن تخافون أن تقروا بألسنتكم لئّلا يقال لكم: فهذا أحمد الحسن مرسل من الإمام المهدي (ع) وهذه رسالة إلهية، والله يقول: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾.**

و امروز، آنها خودشان به عاقبت آنچه بنیان نهادند نزدیک شده‌اند و قدح بزرگ خون‌های پایمال‌شده را دوشیدند.

آیا این وضعیتی که شما امروز در آن گرفتار شدید، عذابی از جانب خداوند نیست؟!

در خلوت خود می‌گویید که عذابی الهی است ولى مى‌ترسيد به زبان اقرار کنید تا مبادا به شما بگویند که این احمد الحسن، فرستاده شده از سوی امام مهدی و این رسالت، رسالتی الهی است در حالی که خداوند می‌فرماید: «**وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً**» (**و ما هیچ قومى را عذاب نمى‌دهيم مگر اینکه فرستاده‌ای بر آنها مبعوث کنیم**).

**أما المعجزة المادية فهي لا يمكن أن تكون وحدها طريقاً لإيمان الناس، بل الله لا يرضى بهكذا إيمان مادي محض، ولو كان يَقبل لقَبل إيمان فرعون بعد أن رأى معجزة مادية قاهرة لا تؤول، وهي انشقاق البحر، ورأى كل شق كالطود العظيم، ولمسه بيده فقال: ﴿آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرائيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾. ولكن الله لا يرضى هذا الإيمان: ﴿آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾.**

**وقد ترك الله بدن فرعون آية للناس ليتفكروا: ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾، ولكن قليل من انتفعوا بهذه الآية و ﴿كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾.**

اما معجزه‌ی مادى، به تنهايى نمی‌تواند راه ايمان آوردن مردم باشد و حتی خداوند نیز به چنین ایمان مادی محضی راضی نمی‌شود. اگر چنین ایمانی پذیرفته می‌شد، به طور قطع ایمان فرعون پس از مشاهده‌ی معجزه‌ی مادی قاهر که غیر قابل تأویل بود، مورد قبول واقع می‌شد؛ همان معجزه‌ی شکافتن دریا و او دید که هر پاره، چون کوهی عظیم شد و آن را با دستانش لمس نمود و گفت: «**آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرائيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ**»[[263]](#footnote-263) (**ايمان آوردم که هيچ خداوندی جز آنکه بنی اسرائيل به آن ايمان آورده‌اند، نيست و من از تسليم شدگانم**)؛ ولی خداوند چنين ايمانى را قبول نمى‌كند: «**آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ**»[[264]](#footnote-264) (**آيا اکنون؟ در حالی که تو پيش از اين، عصيان می‌کردی و از مفسدان بودی**!).

و خداوند بدن فرعون را باقی گذاشت تا آیه‌ای برای مردم باشد، تا تفکر کنند: «**فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ**»[[265]](#footnote-265) (**امروز، بدن تو را حفظ می‌کنیم تا برای آنان که پس از تو می‌مانند عبرتی باشی، و حال آنکه بسياری از مردم از آيات ما غافل‌اند**)؛ ولی عده‌ی کمی از این آیه نفع بردند و «**كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ**» (**بسياری از مردم از آيات ما غافل‌اند**).

**كما أن المعجزة لا يمكن أن تكون لكل من يطلبها، و إلا لآمن الناس جميعاً إيماناً قهرياً اجبروا عليه بما يرون من قدرة قاهرة لا طاقة لهم على مواجهتها، ولن يكون هذا إلا استسلاماً للأمر الواقع وليس إسلاماً وتسليماً للغيب، والله سبحانه هو الغيب، ولعل من تدبر في معجزات الأنبياء يجدها جميعاً جاءت مشابهة لما انتشر في زمانهم، فموسى يأتي بالعصا التي تصبح أفعى في زمن فيه عشرات يلقون عصيهم فإذا هي أفعى كما يخيل للناس، وكذا عيسى جاء ليشفي المرضى في زمن انتشر فيه الطب، ومحمد (ص) يأتي بالقرآن لقوم اشتهروا بالكلام والشعر، فالأمر وما فيه أنها جاءت كذلك للَّبس، قال تعالى: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ﴾.**

**وما هذا اللبس والمشابهة إلا لتكون هناك مساحة لتأول المتأولين الذين لا يؤمنون بالغيب، ولتبقى مساحة للإيمان بالغيب، و إلا فالإيمان المادي المحض ليس إيماناً، ولا إسلاماً، ولا يقبله الله قال تعالى: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾.**

اینگونه نیست که معجزه برای هر کسی که خواهانش باشد، رخ دهد؛ در این صورت همه‌ی مردم ايمان مى‌آوردند؛ ایمانی قهری از سر اجبار، به دلیل آن قدرت قاهره‌ای که می‌بینند و تاب و توان مقابله با آن را ندارند. چنین وضعیتی چیزی جز تسلیم شدن در برابر اتفاقی که به وقوع پیوسته است، نمی‌باشد و اسلام و تسلیم شدن به غیب محسوب نمی‌گردد؛ در حالی که خداوند، همان غیب است. اگر کمى تدبر کنيد خواهید دید که همه‌ی معجزات انبيا مشابه آنچه در زمان‌شان گسترش داشته بود، می‌باشد؛ موسى عصایی مى‌آورد که تبديل به مار مى‌شود، آن هم در زمانی که ده‌ها نفر عصاهایشان را می‌انداختند و مردم آنها را به صورت افعی تصور می‌کردند. عيسى در زمانی که طب گسترش یافته بود، بیماران را شفا می‌دهد و حضرت محمد قرآن را برای قومی می‌آورد که به کلام و شعرگویی شهره بودند. بنابراین معجزه و آنچه در آن است با مقداری شبهه همراه است. خداوند متعال می‌فرماید: «**وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ**»[[266]](#footnote-266) (**و اگر او را از ميان فرشتگان برمی‌گزيديم باز هم او را به صورت مردی می‌فرستاديم و اين خلط و اشتباه که پديد آورده‌اند بر جای می‌نهاديم**).

اين شبهه و پوشیدگی جز به جهت باقی ماندن میدانی برای تأویل تأویل‌کنندگان، نیست؛ همان کسانی که به غيب ايمان نمى‌آورند، و تا میدانی براى ایمان به غيب باقى بماند؛ وگرنه ایمان مادی محض، نه ایمان است و نه اسلام، و نه مورد قبول خداوند می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «**قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ**»[[267]](#footnote-267) (**بگو: در روز فتح و پيروزی، ايمان آوردن کافران سودشان نرساند و آنها را مهلتشان ندهند**).

**فالإيمان الكامل هو الإيمان بالغيب مائة بالمائة، وهو إيمان الأنبياء والأوصياء، وكلما كان الإيمان مشوباً بآية أو إشارة أو كرامة أو معجزة مادية، كان أدنى وأقل، حتى إذا كانت المعجزة قاهرة وتامة ولا يمكن تأويلها، عندها لا يقبل الإيمان والإسلام، كما لم يقبل إيمان وإسلام فرعون، لأن هكذا إيمان هو إيمان مادي مائة بالمائة.**

ايمان کامل، ايمان صد در صدی به غيب است، که همان ايمان انبيا و اوصيا می‌باشد. هر چه ايمان به آیه يا اشاره يا کرامت يا معجزه‌ای مادى آلوده شده باشد، درجه‌ای پایین‌تر و مقام پایین‌تری دارد. اگر معجزه، قاهر، تمام‌کننده و غیر قابل تأویل باشد، در اين هنگام ايمان آوردن و تسلیم شدن پذیرفته نخواهد شد همان گونه که ایمان آوردن و تسلیم شدن فرعون پذیرفته نشد؛ چرا که چنین ایمان آوردنی، ایمانی صد در صد مادی است.

**والله وصف المؤمنين بأنهم:**

**﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾.**

**﴿الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾.**

**﴿إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾.**

**﴿إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾.**

**﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾.**

**﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾.**

**﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾.**

**والحمد لله ربِّ العالمين.**

خداوند مؤمنان را اين گونه توصیف می‌فرماید:

«**الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**»[[268]](#footnote-268) (**آنان که به غيب ايمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزيشان داده‌ايم انفاق می‌کنند**).

«**الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُم مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ**»[[269]](#footnote-269) (**آنان که از طریق غیب از پروردگار خويش می‌ترسند و از روز قيامت هراسناک‌اند**).

«**إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللهِ الْمَصِيرُ**»[[270]](#footnote-270) (**تو فقط کسانی را می‌ترسانی که از پروردگارشان، ناديده، بيمناک‌اند و نماز می‌گزارند، و هر که پاک شود برای خود پاک شده و سرانجام همه به سوی خدا است**).

«**إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ**»[[271]](#footnote-271) (**تو فقط کسی را بيم می‌دهی که از قرآن پيروی کند و از خدای رحمان در نهان، بترسد. چنين کس را به آمرزش و پاداشی کریمانه مژده بده**).

«**مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ**»[[272]](#footnote-272) (**آنهايی را که در نهان از خدای رحمان می‌ترسند و با دلی توبه‌کار آمده‌اند**).

«**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ**»[[273]](#footnote-273) (**ما فرستادگانمان را با دليل‌های روشن فرستاديم و با آنها کتاب و ترازو را نيز نازل کرديم تا مردم عدالت را به پا دارند و آهن را که در آن نيرويی سخت و منافعی برای مردم است فرو فرستاديم، تا خدا بداند چه کسی به ناديده، او و فرستادگانش را ياری می‌کند؛ که خدا توانا و پيروزمند است**).

«**إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ**»[[274]](#footnote-274) (**برای کسانی که ناديده از پروردگارشان می‌ترسند، آمرزش و مزد فراوان است**).

و حمد ستایش تنها از آنِ الله، پروردگار جهانیان است.

**إضاءة**

**﴿فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾.**

**في هذه الآية اتهم يوسف أخوته بالسرقة وعلى رؤوس الأشهاد ﴿أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ﴾، ويمكن القول إنه أراد أنهم سرقوه هو من أبيه، إلا أنه يجب الالتفات إلى أنهم أخذوا يوسف من أبيه بإذنه ﴿أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾، فإنه وإن كان يوسف أراد بتآمر أخوته لإبعاده عن أبيه بأنه سرقة، ولكنه أراد مع هذا سرقة أعظم وأخطر من هذه.**

**روشنگری**

«**فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ**»[[275]](#footnote-275) (**چون بارهايشان را مهيا کرد، جام را در بار برادرش نهاد. آنگاه منادی ندا داد: ای کاروانيان، شما دزدانيد**).

در این آیه یوسف در برابر همگان، برادرانش را به دزدی متهم می‌نماید «**أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ**» (**منادی ندا داد**) و می‌توان گفت منظورش این است که آنها او را از پدرش دزدیده‌اند؛ ولی باید توجه داشت که آنان یوسف را با اجازه‌ی پدرش از او گرفتند: «**أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**»[[276]](#footnote-276) (**او را فردا با ما بفرست تا گردش و بازى كند، و ما به خوبى نگهبان او خواهيم بود**). هرچند یوسف همدستی برادرانش برای دور کردن او از پدرش را دزدی می‌داند؛ ولی او از این سخن، سرقتی بزرگ‌تر و خطیرتر از این را مدّ نظر دارد.

**ثم إن يوسف (ع) حدد المسروق ﴿قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ \* قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾، فالمسروق إذن محدد (صواع الملك)، والمتهم: (إخوة يوسف (ع))، والسؤال هنا: كيف يتهم يوسف (ع) إخوته بسرقة صواع الملك، وهو يعلم أنهم لم يسرقوه، بل هو من وضعه في رحل أخيه بنيامين ؟ ويوسف لا يقف عند هذا الحد، بل يؤكد بأنه هو من يتكفل أمر اتهامهم بالسرقة ﴿وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾، ثم يدافع إخوة يوسف عن أنفسهم أنهم لم يأتوا أرض مصر للسرقة، ولم يكونوا سارقين فيما مضى أو معروفين بهذا الخُلق السيء ﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ﴾.**

سپس یوسف مورد دزدیده شده را مشخص می‌نماید: «**قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ \* قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ**»[[277]](#footnote-277) (**در حالی که کاروانيان بازمی‌گشتند، گفتند: چه گم کرده‌ايد؟ \* گفتند جام پادشاه را و هر که بياوردش او را بارِ شتری است و من ضامن آن هستم**). بنابراین شیء دزدیده شده، مشخص شد (جام پادشاه) و متهم، برادران یوسف. پرسشی مطرح می‌شود: چطور یوسف برادرانش را به دزدی جام پادشاه متهم می‌کند در حالی که او می‌دانست آنها، آن را ندزدیده بودند؛ بلکه این خود او بود که آن را در بارِ برادرش ـ‌بنیامین‌ـ قرار داده بود؟! یوسف به این نیز اکتفا نکرد؛ بلکه تأکید می‌کند که خودش کسی است که موضوع متهم شدن آنها به دزدی را عهده‌دار می‌باشد: «**وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ**» (**و من ضامن آن هستم**). در ادامه، برادران یوسف از خودشان دفاع می‌کنند که به نیّت دزدی به سرزمین مصر نیامدند و در گذشته نیز دزد نبوده یا به این اخلاق بد شهره نبوده‌اند. «**قَالُوا تَاللهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ**»[[278]](#footnote-278) (**گفتند: خدا را! شما خود می‌دانيد که ما برای فساد کردن در اين سرزمين نيامده‌ايم و دزد نبوده‌ايم**).

**ويعود يوسف (ع) إلى التعريض بهم ويتهمهم هذه المرة بالكذب، فإن لم تكونوا جئتم هذه المرة للسرقة، فأنتم فيما مضى (كنتم سارقين)، فماذا أراد يوسف (ع) بـ (صواع الملك لا السقاية) !؟ ومن هو الملك صاحب الصواع ؟**

**الحقيقة أنّ يوسف (ع) لم يتهمهم، بل هو متيقن أنهم سارقون، وبالتحديد كما قال هو (ع): صواع الملك، بل وكما بيَّن في قوله: ﴿كُنْتُمْ كَاذِبِينَ﴾ رداً على قولهم: ﴿وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ﴾، والآن نعود إلى ما تقدم من مسيرة يوسف (ع) لنعرف ماذا أراد يوسف (ع) بالصواع، ومن هو الملك صاحب الصواع، وكيف أن يوسف هو المخوَّل بالصواع والكيل به للناس دون غيره ﴿وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾، أو لو كان السؤال هكذا: ماذا سرق إخوة يوسف (ع) فيما مضى من مسيرته ؟**

یوسف به آنها کنایه می‌زند و آنها را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، که اگرچه شما این مرتبه برای دزدی نیامده‌اید، ولی در گذشته دزد بوده‌اید. پس منظور یوسف از «جام پادشاه»، و نه «جام آب خوری» چیست!؟ و پادشاه صاحب این جام، چه کسی می‌باشد؟

حقیقت این است که یوسف آنان را متهم نکرد؛ بلکه یقین داشت که آنان دزد هستند، مخصوصاً که ایشان از اصطلاح «جام پادشاه» استفاده می‌کند و همان طور که بیان گردید، در این سخن او: «**كُنْتُمْ كَاذِبِينَ**» (**شما دروغ‌گو هستید**) پاسخی به این سخن آنان «**وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ**» (**و ما دزد نبوده‌ایم**) وجود دارد. حال بازمی‌گردیم به آنچه پیش‌تر از مسیر یوسف ارایه شد، تا بدانیم منظور یوسف از جام چیست و پادشاه صاحب جام کیست و چگونه یوسف و نه هیچ کس دیگری غیر از ایشان، مأمور جام و اندازه‌گیری با آن می‌باشد: «**وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ**» (**و من ضامن آن هستم**)؛ یا پرسش می‌تواند به این صورت مطرح شود که: برادران یوسف در گذشته‌ی مسیر او، چه چیزی را به سرقت برده بودند؟

**ربما لا يصعب الآن معرفة أن الصواع هو الولاية، أو قل خلافة الله في أرضه التي هي مقام أو منصب يوسف (ع) كونه وصي يعقوب (ع)، فقد سرقوا مقام يوسف (ع) ومنعوه أن يكيل للناس الهداية إلى الحق ومعرفة الحقيقة، أما صاحب الكيل الذي استخلف يوسف (ع) فهو الله سبحانه (الملك).**

**إذن، فاتهام يوسف (ع) لإخوته كان في مكانه، فهم سارقون وبالتحديد صواع الملك سبحانه وتعالى، وبالتحديد من يوسف (ع) المستخلف عليه.**

شاید دیگر اکنون دشوار نباشد که بدانیم منظور از جام، همان ولایت می‌باشد؛ یا به عبارت دیگر، خلافت و جانشینی خداوند در زمینش که همان مقام یا مَنصب یوسف می‌باشد؛ یعنی وصیّ یعقوب بودنِ او. آنها مقام و جایگاه یوسف را دزدیدند و او را از پیمانه کردن برای مردم در جهت هدایت به حق و شناخت حقیقت، بازداشتند. اما صاحب پیمانه که یوسف را خلافت و جانشینی عطا فرمود، خداوند سبحان (مَلِک = پادشاه) می‌باشد.

بنابراین اتهام زدن یوسف به برادرانش، کاملاً به‌جا و درست بود؛ آنها دزد بودند و به طور مشخص جام مَلِک سبحان و متعال را و به طور خاص از یوسف که جانشینی به او عطا شده بود، دزدیده بودند.

**وكلام الأنبياء (ع) والملائكة (ع) وهم ينظرون إلى ملكوت السماوات فهم يريدون بكلامهم ما في ملكوت السماوات، فكلامهم عن الحقائق وما هو معتبر عند الله سبحانه وتعالى، فالناس ينظرون إلى الدنيا والأنبياء ينظرون إلى الآخرة، لأنها محط نظر الله، فكلامهم في هذه الدنيا في كثير من الأحيان يريدون به الآخرة وما يتعلق بها، لأنها محط نظر الله (وإن الله لم ينظر إلى عالم الأجسام منذ خلقه).**

**وإذا انتقلنا إلى حادثة أخرى ربما تتوضح الصورة أكثر في مسيرة يوسف (ع).**

کلام انبیا و ملائکه به گونه‌ای است که آنها به ملکوت آسمان‌ها نظر می‌کنند، پس آنها با کلام خود، هر آنچه در ملکوت است را قصد می‌کنند. سخنان آنان درباره‌ی حقایق و آنچه برای خداوند سبحان و متعال معتبر است، می‌باشد. مردم به دنیا نگاه می‌کنند و پیامبران به آخرت؛ چرا که آخرت، مورد نظر خداوند می‌باشد. بنابراین منظور از سخنان آنها در این دنیا در بسیاری موارد، آخرت و آنچه به آن تعلق دارد، می‌باشد؛ چرا که مورد نظر خداوند می‌باشد: «**خداوند از هنگامی که عالَم اجسام را خلق نمود، به آن نگاه نکرد**»[[279]](#footnote-279).

اگر به رخداد دیگری منتقل شویم، چه بسا وجه دیگری در مسیر یوسف روشن گردد:

**قال تعالى في قص حادثة امتحان داود (ع): ﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ \* إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ \* إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ \* قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعاً وَأَنَابَ \* فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ \* يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾.**

خداوند متعال در داستان امتحان داوود می‌فرماید: (**آيا خبر آن دادخواهان به تو رسیده است، آنگاه که از ديوار محراب عبور کردند؟ \* بر داوود داخل شدند. داوود از آنها ترسيد. گفتند: مترس، ما دو مدعی هستيم که يکی بر ديگری ستم کرده است. ميان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بيرون مَنه و ما را به راه راست هدايت کن \* اين برادر من است. او را نود و نه ميش است و مرا يک ميش. می‌گويد: آن را هم به من واگذار و در دعوی بر من غلبه يافته است \* داوود گفت: او که ميش تو را از تو می‌خواهد تا به ميش‌های خويش بيفزايد، بر تو ستم روا داشته است و بسياری از شريکان بر یکدیگر ستم می‌کنند؛ مگر کسانی که ايمان آورده‌اند و کارهای شايسته کرده‌اند و اينان نيز اندک هستند. داوود فهمید که او را آزموده‌ايم؛ پس از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع درافتاد و توبه کرد \* ما اين خطايش را بخشيديم. او را به درگاه ما تقرّب است و بازگشتی نيکو \* ای داوود، ما تو را خليفه‌ای روی زمين گردانيديم. در ميان مردم به حق داوری کن و از پِی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، به آن سبب که روز حساب را از ياد برده‌اند، به عذابی شديد گرفتار می‌شوند**). [[280]](#footnote-280)

**وهنا يجب الالتفات إلى أن التسوّر أي عبور الجدار لا يصح على من يقف في المحراب، لأنه ليس سوراً بل داخل بيت العبادة.**

**ثم إنّ مكان داود (ع) كان عليه حراسة شديدة، فلا يمكن اجتيازها؛ لأنه من ضمن الحرس ملائكة الله. ولذا فداود (ع) فزع منهم وهم طمئنوه ﴿قَالُوا لا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾. وكون المحراب (مكان الصلاة) هو مكان ظهور الخصمين، يدل على أنهما أتيا من جهة الله سبحانه وتعالى، أي من الغيب فهما ملكان وليسا إنسانين. فتسورهما من الآخرة إلى الدنيا من جهة العبادة (المحراب).**

در اینجا باید به این توجه داشته باشیم که «**تَسَوَّرَ**» به معنی «**عبور از دیوار**» برای کسی که جلوی محراب ایستاده است، صحیح نمی‌باشد؛ چرا که اصلاً دیواری وجود ندار، بلکه منظور، داخل شدن به عبادتگاه می‌باشد.

در ضمن نگهبانی و حراست شدیدی از محل داوود انجام می‌شد و عبور از آن ممکن نبود؛ چرا که ملائکه‌ی خداوند نیز از نگهبانان بودند. به همین دلیل داوود از آنان ترسید و آنان به او اطمینان دادند: «**قَالُوا لا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ**» (**گفتند: مترس، ما دو مدعی هستيم که يکی بر ديگری ستم کرده است. ميان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بيرون مَنه و ما را به راه راست هدايت کن**). اینکه محراب (محل نماز) محل ظهور دو مدعی بود، بر این دلالت می‌کند که آنها از سوی خداوند سبحان و متعال آمده بودند؛ یعنی از غیب، و دو فرشته بودند و انسان نبودند. عبور کردن آنها نیز آمدن از آخرت به دنیا به جهت عبادت (محراب) بود.

**فالسؤال: كيف يدَّعي ملك أنه يملك نعاجاً، ومال الملائكة ومال النعاج ؟ ولماذا اختصما وما هي خصومتهما ؟**

**إذن، القضية ليست قضية نعاج، كما يتوهم من يسمع قصة الملكين مع داود (ع)، فالملائكة معصومون ولا يمكن أن يكون كلامهم فيه كذب، كما أنهم من عالم الملكوت فلا يمكن أن يكونوا رعاة أغنام ويختصمون في نعجة.**

پرسش: چطور فرشته‌ای ادعا می‌کند گوسفندانی دارد؟ ملائکه کجا و گوسفندان کجا؟ چرا این دو مدعی با یکدیگر دشمنی کردند و خصومت آنها چه بود؟

بنابراین ماجرا آن گونه که کسی که داستان دو فرشته با داوود را می‌شنود، متوهّم می‌گردد، مربوط به گوسفندان نمی‌شود. ملائکه معصوم هستند و در کلام آنها، دروغ جایگاهی ندارد و از آنجا که آنها از عالم ملکوت می‌باشند، ممکن نیست چوپان‌های گوسفندانی باشند و در خصوص گوسفندی، نزاع کنند!

**والحقيقة، أن الملكين جاءا لامتحان داود (ع)، كما أمرهم الله سبحانه وتعالى وأحدهما خُلِق من تسعة وتسعين اسماً من أسماء الله سبحانه وتعالى، (إن لله تسعة وتسعين اسماً من أحصاها دخل الجنة) ، فالملائكة خُلقوا من أسماء الله، كما قدمت فيما مضى من المتشابهات، وكل اسم جناح ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، والثاني خُلق من اسم واحد من أسماء الله غير التسعة والتسعين، وتحت كل من هذين الملكين ملائكة، فهما قادة لملائكة دونهم، فصاحب التسعة والتسعين اسماً يقود تسعة وتسعين نوعاً من الملائكة، لأنه يعرف أسماءهم، ولا أقصد بالاسم هنا اللفظ أو المعنى، بل حقيقة الاسم الممكنة للمخلوق. وهذا الملك طلب من الملك الآخر أن يعلمه ويعرفه حقيقة اسم الملك الذي يقوده هو، وهذا يستلزم معرفة اسم الله الذي خلق منه الملك، وبما انه - أي الملك صاحب التسعة والتسعين اسماً - لم يكن مخلوقاً من هذا الاسم، فهو غير قادر على معرفته، لأن فطرته لم يودع فيها هذا الاسم. إذن، فهو غير قادر على قيادة الملك الذي يقوده الملك الثاني والذي خُلق من اسم يجهله الملك الأول.**

**وقد طلب الملك الأول من الملك الثاني تعريفه الاسم بأمر الله ﴿لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾.**

حقیقت این است که دو فرشته برای امتحان داوود آمده بودند؛ همان طور که خداوند سبحان و متعال به آنان دستور داده بود. یکی از آنان از نود و نُه نام از نام‌های خداوند سبحان و متعال آفریده شده بود. «**خداوند نود و نه نام دارد که هر کس آنها را شماره کند، وارد بهشت می‌شود**»[[281]](#footnote-281). فرشتگان از نام‌های خداوند آفریده شده‌اند. همان طور که در مطالب پیشین و در کتاب متشابهات گفته شد[[282]](#footnote-282)، هر اسم، یک بال می‌باشد. «**الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**»[[283]](#footnote-283) (**ستايش تنها از آنِ خداوند است، آفريننده‌ی آسمان‌ها و زمين، آن که فرشتگان را فرستادگانی قرار داد؛ فرشتگانی که بال‌هايی دارند، دو دو، سه سه و چهار چهار. در آفرينش هر چه بخواهد می‌افزايد، زيرا خدا بر هر کاری توانا است**). فرشته‌ی دوم نیز از یک نام از اسم‌های خداوند ـ‌به غیر از آن نود و نه اسم‌ـ آفریده شده بود. زیر‌دست هر کدام از این فرشتگان، فرشتگانی هستند و آنها رهبران فرشتگان زیر‌دستشان می‌باشند. دارنده‌ی نود و نُه اسم، نود و نُه نوع از فرشتگان را رهبری می‌کرد؛ چرا که اسم‌های آنان را می‌دانست. منظورم از اسم یا نام در اینجا، لفظ یا معنا نیست؛ بلکه حقیقت اسم است که برای مخلوق امکان‌پذیر می‌باشد. این فرشته از فرشته‌ی دیگر درخواست کرد که حقیقت اسم فرشته‌ای که او را رهبری می‌کند، به او بیاموزد و بشناساند. این مطلب مستلزم شناختن اسمی از خداوند است که فرشته از آن آفریده شده است. از آنجا که این فرشته ـ‌یعنی فرشته‌ای که نود و نه اسم را دارا می‌باشد‌ـ از این یک نام آفریده نشده است، توانایی شناختن آن را ندارد؛ چرا که در فطرت او این نام به ودیعه گزارده نشده است. بنابراین او توانایی رهبری کردن فرشته‌ای را که فرشته‌ی دوم راهبرش می‌باشد و از اسمی آفریده شده است که فرشته‌ی اول آن را نمی‌داند، ندارد.

فرشته‌ی اول از فرشته‌ی دوم، شناسانیدن آن اسم را به دستور خداوند، درخواست نمود «**لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ**»[[284]](#footnote-284) (**که در سخن بر او پيشی نمی‌گيرند و به فرمان او عمل می‌کنند**).

**وعبّر الملك عن الملائكة التسعة والتسعين وعن الملك الذي يقوده بالنعاج؛ لأن الأغنام هي أكثر الحيوانات المرعية سلاسة في القيادة وطاعة لراعيها وقائدها، كما أن الملائكة سلسو القيادة ولا يعصون قائدهم، وهذا هو أسلوب إيصال العلم من الملكوت إلى هذا العالم الجسماني، وهو عملية التمثل بما هو موجود في هذا العالم، ليسهل فهم المعلومة والخبر الملكوتي، كما هو حال الرؤيا التي يريها الملائكة (ع) لإنسان، فهم يستخدمون هذه الأمور النعاج للتعبير عن الرعية والأتباع، والشمس والقمر للتعبير عن الهادي، والشاي للتعبير عن الهم، وهكذا يستخدمون رموزاً من هذا العالم الجسماني لبيان المعاني، فالنعاج ترمز إلى ملائكة يقودهم هذان الملكان.**

آن فرشته از فرشته‌های نود و نه‌گانه و از فرشته‌ای که آنها را رهبری می‌کند، به گوسفندان تعبیر کرده است؛ چرا که گوسفندان در بین حیوانانت چرنده بیشترین حرف‌شنوی را از رهبری و اطاعت از چوپان و راهبرش دارد؛ همان طور که فرشتگان مطیع رهبرشان هستند و از او سرپیچی نمی‌کنند. این، شیوه‌ی رسانیدن علم از ملکوت به این عالم جسمانی می‌باشد. این عمل، تمثیل آوردن براساس آنچه در این عالم جسمانی وجود دارد، می‌باشد، تا فهمیدن علم و خبر ملکوتی، آسان گردد، درست مانند وضعیت رؤیا که ملائکه به انسان نشان می‌دهند. آنها از این موارد استفاده می‌کنند: گوسفند برای تعبیر پیرو و تابع، خورشد و ماه برای هدایت‌گر، چای برای تعبیر غم و اندوه؛ و به همین ترتیب از این عالم جسمانی به صورت رمزگونه استفاده می‌کنند تا معانی را بیان کنند. بنابراین گوسفندان به رمز اشاره به فرشتگانی دارد که این دو فرشته راهبریشان می‌کنند.

**هذا بالنسبة لكلام الأنبياء والملائكة، أما القرآن فهو كلام الله سبحانه وتعالى والله ليس كمثله شيء، فكلامه سبحانه ليس ككلام البشر ولا تجري عليه قواعد كلام البشر، بل كلامه سبحانه ليس كمثله كلام كما أنه ليس كمثله شيء.**

این در خصوص کلام پیامبران و فرشتگان است؛ اما قرآن، سخن خداوند سبحان و متعال است که هیچ چیزی همانند او نیست. کلام خداوند سبحان مانند کلام بشر نمی‌باشد و قواعد سخن بشری بر آن اِجرا نمی‌گردد؛ و حتی هیچ سخنی مانند سخن او سبحان و متعال نمی‌باشد، همان طور که هیچ چیزی شبیه او نیست (**لَیسَ کَمِثله شَیء**).

**إضاءة**

**﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظَالِمُونَ﴾. لماذا استعاذ يوسف بالله أن يأوي إليه أحدهم ؟ وما هو متاع يوسف ؟ ولو كان يوسف استعاذ بالله أن يأخذ إلا من كان عنده السقاية (الكيل)، فإنه أكد اتهام بنيامين بأنه سارق بهذا الكلام، مع أن بنيامين لم يكن سارقاً.**

**روشنگری**

«**قَالَ مَعَاذَ اللهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظَالِمُونَ**»[[285]](#footnote-285) **(گفت: به خدا پناه می‌برم، که جز آن کس را که کالای خويش نزد او يافته‌ايم بگيريم، اگر چنين کنيم از ستمکاران خواهيم بود**).

چرا یوسف از اینکه کسی از آنان را نگه دارد، به خداوند پناه می‌جوید؟ و کالای یوسف چه بود؟

اگر یوسف از اینکه کسی غیر از آنکه جام (پیمانه) نزدش است را نگه دارد، به خداوند استعاذه می‌کند، پس با این سخنش، بر متهم بودن بنیامین تأکید می‌نماید، با وجود اینکه بنیامین دزد نیست!

**فالحق، أن متاع يوسف (ع) شيء آخر غير السقاية والكيل، بل هو الولاية لولي الله والاعتراف بحاكمية الله والسجود لخليفته في أرضه. ولم يكن موجوداً إلا في قلب بنيامين؛ لأنه لم يكن معهم أصلاً، ولم يشترك في جريمة اغتصاب مقام يوسف (ع)، فهو يقر لأخيه يوسف (ع) بأنه خليفة الله في أرضه. إذن، فمتاع يوسف موجود في قلب بنيامين؛ لأن متاع يوسف (ع) هو الدين والإيمان الحقيقي.**

**وكذلك المهدي القائم (ع) يقول: معاذ الله أن نأخذ إلا من وجدنا متاعنا عنده، ومتاع المهدي القرآن، فهو ينتقي أصحابه وأنصاره ممن حملوا القرآن في قلوبهم، فلأنهم حملوا متاع المهدي ولم يرضوا أن يكونوا شركاء في جريمة إقصاء القرآن وصاحبه المهدي، استحقوا أن يكونوا أصحاب وأنصار المهدي، ولم ولن يكون حملهم هذا هيناً أو خفيفاً في مجتمع جاهلي، أجمع علماؤه غير العاملين وجُهاله على طرد أو قتل أو إلقاء يوسف آل محمد المهدي (ع) في الجب.**

حقیقت این است که کالای یوسف چیزی غیر از جام و پیمانه می‌باشد؛ بلکه همان ولایت برای ولی خداوند و اعتراف به حاکمیت الله و سجده برای خلیفه‌ی او در زمینش است.

و چنین چیزی در دل کسی جز بنیامین وجود نداشت؛ چرا که او به هیچ وجه با آنها همراهی نمی‌کرد و در گناه غصب کردن جایگاه یوسف شریکِ آنها نبود، و او به اینکه برادرش جانشین خداوند در زمینش می‌باشد، اقرار می‌نماید؛ بنابراین کالای یوسف در قلب بنیامین بود؛ چرا که کالای یوسف همان دین و ایمان حقیقی می‌باشد.

مهدی قائم نیز به همین صورت می‌فرماید: پناه می‌برم بر خدا اگر جز آن کس را که کالای خويش نزد او يافته‌ايم بگيريم، و کالای مهدی، قرآن است. ایشان، یاران و انصارش که قرآن را در دل‌هایشان حمل می‌کنند، پاکیزه می‌نماید؛ چرا که آنها کالای مهدی را بر دوش می‌کشند و راضی نشدند که در گناه طَرد کردن قرآن و صاحبش مهدی، شریک باشند. آنها این استحقاق را پیدا کردند که یاران و انصار مهدی شوند و این به دوش کشیدن توسط آنها در جامعه‌ی جاهلیت، آسان یا سبک نمی‌باشد؛ جامعه‌ای که علمای بی‌عمل و اعضای نادانش، به طرد کردن یا به قتل رسانیدن یا انداختن یوسف آل محمد ـ‌مهدی‌ـ در چاه، رضایت دادند.

**قال أمير المؤمنين علي (ع) في وصف حالهم هذا: (.... نبذَ الكتابَ حملتُهُ، وتناساهُ حفظتُهُ، فالكتابُ يومئذٍ وأهلُهُ طريدان منفيان وصاحبان مصطحبان في طريقٍ واحد لا يؤيهما مأوىً!! فالكتابُ وأهلُهُ في ذلك الزمانِ في الناسِ وليسا فيهم ومعهم، لأن الضلالَة لا توافقُ الهدى، وان اجتمعا، فاجتمعَ القومُ على الفرقة وافترقوا عن الجماعة كأنهم أئمةُ الكتابِ وليس الكتابُ إمامَهم! فلم يبق عندهم منه إلا اسمُهُ، ولا يعرفون آلا خطَهُ وزبرَهُ!! ومن قبلُ ما مثلوا بالصالحين كلَ مثله وسموا صدقَهم على اللهِ فرية وجعلوا في الحسنةِ عقوبةَ السيئة).**

امیرالمؤمنین علی در توصیف حال ایشان می‌فرماید: «.... **حاملان کتاب (قرآن) آن را به کناری افکنده و حافظانش، فراموشش می‌کنند. در آن روز قرآن و پیروان مکتبش، هر دو از میان مردم رانده و تبعید می‌شوند و هر دو همگام و مصاحب یک‌دیگر و در یک جاده گام می‌نهند و کسی پناهشان نمی‌دهد. قرآن و اهلش در آن روز بین مردمند، اما میان آنها و همراهشان نیستند؛ چرا که گمراهی با هدایت هماهنگ نشود، گرچه کنار یکدیگر قرار داشته باشند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد می‌کنند و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند، گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست! پس، از قرآن، جز نامی نزدشان باقی نماند و جز خط و نوشتار آن، چیزی نشناسند! از دیر زمان افراد صالح و نیکوکار را کیفر می‌کردند، صدق و راستی آنان را افترا و دروغ بر خدا می‌نامیدند و در برابر اعمال نیک، کیفر گناه قرار می‌دادند**»[[286]](#footnote-286).

**ويبقى أن نعرف من هذه الآية: ﴿إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَه …﴾ أن سجود إخوة يوسف لم يكن إلا رجوعاً إلى الحق والاعتراف بحاكمية الله، وكون يوسف (ع) وصي يعقوب وخليفة الله في أرضه، أما سجود يعقوب فكان لتعليمهم وتعريفهم وتأكيد مقام يوسف (ع)، فكان يعقوب في سجوده ليوسف (ع) معلماً لإخوة يوسف (ع).**

**فيوسف آوى أليه أخاه بنيامين وقربه منه، لأن متاع يوسف في قلب بنيامين، والآن أخوة يوسف (ع) حملوا متاع يوسف في قلوبهم وسجدوا مع الساجدين، وفشل إبليس (لعنه الله) في الاستمرار بغوايتهم.**

**فالنتيجة، أن يوسف آواهم إليه؛ لأن متاعه أصبح الآن عندهم وفي قلوبهم بعد أن اعترفوا بحق يوسف وبخطيئتهم ﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾، فهم الآن يعترفون أن الله اصطفى يوسف (ع) وصياً ليعقوب (ع)، بل ويقسمون على أن يوسف (ع) هو صاحب الحق الإلهي ﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾.**

**وهذا حصل مع رسول الله محمد (ص)، بل وسيحصل مع المهدي ﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً﴾.**

یک نکته از این آیه «**إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَه**» (**به غیر از کسی را که کالای خود را نزد او بیابیم**....) باقی می‌ماند تا بدانیم؛ اینکه سجده‌ی برادران یوسف، چیزی جز بازگشتی به حق و اعتراف به حاکمیت خداوند و اینکه یوسف وصی یعقوب و جانشین خداوند در زمینش است، نمی‌باشد. اما سجده‌ی یعقوب برای آموزش دادن آنها و شناسانیدن به آنها و تأکید بر مقام و جایگاه یوسف می‌باشد. یعقوب در سجده‌اش بر یوسف معلّم برادران یوسف بود.

یوسف، برادرش بنیامین را پناه داد و او را به خود نزدیک نمود؛ چرا که کالای یوسف در دل بنیامین بود و اکنون برادران یوسف نیز کالای او را در دل‌هایشان حمل می‌نمودند و با سجده‌کنندگان، به سجده درافتادند و ابلیس که خداوند لعنتش کند، در ادامه‌ی فریب دادن آنان، ناکام ماند.

نتیجه اینکه یوسف آنان را نزد خود پناه داد؛ چرا که دیگر اکنون کالای او، پس از اینکه آنها به حق یوسف و گناه و خطای خویش اعتراف کردند، نزد آنان و در دل‌هایشان می‌باشد. «**قَالُوا تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ**»[[287]](#footnote-287) (**گفتند: به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داد و ما خطاکار بوديم**). اکنون، آنها به اینکه خداوند یوسف را به عنوان وصی یعقوب برگزیده است، معترف می‌باشند و حتی قسم یاد می‌کنند که یوسف صاحب حق الهی است: «**قَالُوا تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا**» (**گفتند: به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داد**).

این رخداد با حضرت محمد فرستاده‌ی خداوند نیز صورت پذیرفت و با مهدی نیز حاصل خواهد شد. «**سُنَّةَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً**»[[288]](#footnote-288) (**اين سنت خداوند است که از پيش چنين بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی يافت**).

**قال علي (ع) لأبي سفيان بن الحارث بن عبد المطلب ابن عم رسول الله وكان سبق له هجاء في رسول الله (ص) وإياه عارض حسان بقوله: ألا أبلغ أبا سفيان الخ .. قال (ع):**

**(ائت رسول الله (ص)من قبل وجهه فقل له: ما قال إخوة يوسف ليوسف ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنا وَإِنْ كُنَّا لَخاطِئِينَ﴾ فإنه لا يرضى أن يكون أحد أحسن قولاً منه. ففعل ذلك أبو سفيان، فقال له رسول الله (ص): ﴿لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾.**

**ثم قال أبو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب أبياتاً منه في الاعتذار من رسول لله (ص) منها:**

**هداني هاد غير نفسي ودلـني على الله من طردته كـل مطرد**

**أصد وأنأى جاهلاً عن محمـد وأدعى وإن لم أنتسب من محمد).**

علی به ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب پسر عموی رسول خدا که پیش‌تر در مورد رسول خدا ناسزایی گفت و تنها حسان با این سخنش «آیا به ابوسفیان نرسانم....» با او به مخالفت برخاسته بود، فرمود: «**از سوی وجه رسول خدا** **نزد او برو و به ایشان بگو سخنی را که برادران یوسف به یوسف گفتند**: «**تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللهُ عَلَيْنا وَإِنْ كُنَّا لَخاطِئِينَ**» (**به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داد و ما خطاکار بوديم**)، **که خداوند دوست نمی‌دارد که احدی در سخن گفتن از او برتر باشد**». ابوسفیان این کار را انجام داد و رسول خدا به او فرمود: «**لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ**» (**امروز بر شما سرزنشی نیست، خدا شما را می‌بخشايد که او مهربان‌ترين مهربانان است**).

سپس ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب ابیاتی گفت که در آن از رسول خدا معذرت‌خواهی نموده بود؛ از جمله:

غیر از خودم، هدایتگری هدایت و راهنماییم کرد به سوی خداوند، که من او را از هر دری رانده بودم

او را بازمی‌داشتم و نسبت به محمد نادان بودم ادعایی داشتم؛ هرچند نسبتی با محمد ندارم[[289]](#footnote-289)

**وعن المفضل بن محمد، قال: (سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾، فقال (ع): هذه نزلت فينا خاصة إنه ليس رجل من ولد فاطمة يموت ولا يخرج من الدنيا حتى يقر للإمام بإمامته كما أقر ولد يعقوب ليوسف حين قالوا ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنا﴾).**

مفضل بن محمد می‌گوید: از ابا عبدالله امام صادق در مورد این سخن خداوند: «**وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ**»[[290]](#footnote-290) (**و هيچ يک از اهل کتاب نيست مگر آنکه پيش از مرگش به او ايمان آورد**) پرسیدم. ایشان فرمود: «**این آیه مخصوص ما نازل شده است؛ هیچ فردی از فرزندان فاطمه نیست که بمیرد و از دنیا بیرون نمی‌رود، مگر اینکه به امامت امام، اقرار می‌کند، همان طور که فرزندان یعقوب به یوسف اقرار نمودند، آن هنگام که گفتند:** «**تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللهُ عَلَيْنا**» (**به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داد**)».

**\*\*\***

**إضاءة من علم يعقوب**

**يعقوب (ع) أو إسرائيل (ع) نبي مرسل ويعلمه الله ما يشاء من علم الغيب، والآن إخوة يوسف (ع) يريدون أخذ بنيامين أخي يوسف (ع) معهم إلى مصر، فإذا بيعقوب (ع) يقول: ﴿لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾.**

**فيعقوب كأنه يعلم أن بنيامين إذا ذهب مع إخوته لا يعود معهم، بل ما يؤكد علمه بذلك استثنائه لحالة عجزهم عن إعادة بنيامين معهم ﴿إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ﴾، بل إن يعقوب (ع) لما عاد إخوة يوسف (ع) من غير بنيامين وهم يؤكدون على براءتهم ﴿يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ﴾.**

**بل ويوجد من يشهد ببراءتهم ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾، نجده (ع) يقول: ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾، فيعقوب يؤكد اتهامهم، مع أنهم يؤكدون براءتهم ويوجد شهود على براءتهم في قصة بنيامين.**

**روشنگری از علم یعقوب**

یعقوب یا اسرائیل پیامبری فرستاده شده بود و خداوند آنچه از عالم غیب اراده فرموده بود را به او تعلیم داده بود. اکنون برادران یوسف می‌خواهند بنیامین ـ‌برادر یوسف‌ـ را با خودشان به مصر ببرند. در اینجا که یعقوب می‌فرماید: «**لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ**»[[291]](#footnote-291) (**گفت: هرگز او را با شما نخواهم فرستاد، تا به نام خداوند با من پيمانی ببنديد که نزد منَش بازمی‌آوريد؛ مگر آنکه همه گرفتار شويد. چون با او عهدکردند، گفت: خدا بر آنچه می‌گوييم گواه است**).

گویی یعقوب می‌دانست اگر بنیامین با برادرانش برود، با آنان بازنمی‌گردد و حتی با علم خودش آن را مورد تأکید قرار می‌دهد؛ مگر در حالت ناتوان بودنشان از بازگردانیدن بنیامین به همراه خود: «**إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ**» (**مگر آنکه همه گرفتار شويد**). حتی یعقوب هنگامی که برادران یوسف بدون بنیامین بازگشتند و به برائت و بی‌گناهی خود تأکید می‌کردند: «**يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ**»[[292]](#footnote-292) (**ای پدر، پسرت دزدی کرد و ما جز به آنچه می‌دانيم شهادت نمی‌دهيم و از غيب نيز آگاه نيستيم**) و حتی کسی نیز یافت می‌شود که برائت و بی‌گناهی آنان را گواهی دهد: «**وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ**»[[293]](#footnote-293) (**از شهری که در آن بوده‌ايم و از کاروانی که همراهش آمده‌ايم بپرس، که ما راست‌گوییم**)، می‌بینیم که ایشان می‌فرماید: «**بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ**»[[294]](#footnote-294) (**نه، بلکه نفس شما کاری را در نظرتان بياراست و مرا صبر جميل بهتر است، امید است خداوند همه را به من بازگرداند که او دانا و حکيم است**). با اینکه آنها بر برائت و بی‌گناهی خود تاکید می‌ورزند و شهودی نیز بر برائت آنها در قضیه‌ی بنیامین وجود دارد، باز هم یعقوب اتهام آنها را مورد تاکید قرار می‌دهد.

**فماذا أراد يعقوب (ع) بقوله: ﴿سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً﴾؟!!**

**الحقيقة، إن يعقوب (ع) أراد الأمر الأول أمر يوسف (ع)، وكأنه يريد أن يقول هذا الحدث الجديد وهو فقد بنيامين متعلق بفقد يوسف (ع) والذي كان وصفه بنفس الوصف ﴿وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾، سولت لكم أنفسكم الأمارة والذئب المستعر في أنفسكم ذلك الأمر القديم أمر يوسف (ع)، وأمر بنيامين متعلق بأمر يوسف (ع)، ولذا نجده يكمل قوله (ع): ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.**

**ثم ها هو بعد فقده لبنيامين لا نجده يتأوه على بنيامين، بل على يوسف (ع) ﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾، ليؤكد أن أمر بنيامين متعلق بيوسف (ع).**

یعقوب از این سخن «**سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً**» (**بلکه نفس شما کاری را در نظرتان بياراست**) چه چیزی را قصد نموده است؟!!

واقعیت این است که یعقوب، واقعه‌ی نخستین ـ‌واقعه‌ی مربوط به یوسف‌ـ را قصد کرده بود و گویی می‌خواهد بگوید که این رخداد جدید، یعنی از دست دادن بنیامین، به از دست رفتن یوسف مربوط می‌شود؛ رخدادی که آن را با همان ویژگی توصیف نموده بود: «**وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ**»[[295]](#footnote-295) (**جامه‌اش را که به خون دروغين آغشته بود، آوردند. گفت: نفس شما، کاری را در نظرتان بياراسته است. اکنون برای من صبر جميل بهتر است و خداوند، کسی است که در آنچه شما می‌گویید، باید از او ياری خواست**)؛ نفس امّاره‌تان در نظرتان بیاراست و گرگ شعله‌ور‌ شده‌ی موجود در نفس‌هایتان، آن ماجرای پیشین یعنی ماجرای یوسف را رقم زد و حادثه‌ی بنیامین نیز مرتبط با رخداد یوسف می‌باشد؛ از همین رو می‌بینیم که سخنش را اینگونه تکمیل می‌فرماید: «**عَسَى اللهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ**»[[296]](#footnote-296) (**امید است خداوند همه را به من بازگرداند که او دانا و حکيم است**).

به علاوه ایشان را پس از فقدان بنیامین، گریان و نالان بر بنیامین نمی‌بینیم؛ بلکه بر یوسف آه و زاری می‌کند: «**وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ**»[[297]](#footnote-297) (**روی خود از آنها بگردانيد و گفت: ای اندوها بر يوسف! و چشمانش از غم، سپيدی گرفت و همچنان خشم خود فرومی‌خورد**) تا تأکید کند که حادثه‌ی بنیامین مربوط به یوسف می‌باشد.

**إذن، يعقوب كان يعلم بحال يوسف (ع) وحال بنيامين معه، ويعلم بالأذى الذي تعرض له يوسف (ع) وكونه (ع) وحيداً في مصر حمل كلمة الله ودين الله سبحانه، بل لو قرأت هذه الآيات بتمعن لوجدت يعقوب (ع) مطلعاً ويعلم الكثير من حال يوسف (ع) وبنيامين (ع) ﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ \* قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ \* قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ \* يَابَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾، فمع أن المفقود هذه المرة بنيامين، تجد يعقوب (ع) يقول: ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾، ﴿يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ﴾، وفي النهاية يأمرهم بالبحث عن يوسف (ع) ﴿اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ﴾، وكأن فقد بنيامين فتح باباً ليعود يوسف (ع) إلى يعقوب، وكأن يعقوب يعلم هذا، بل هو على يقين ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلا أَنْ تُفَنِّدُونِ﴾.**

بنابراین یعقوب از وضعیت یوسف و وضعیت بنیامین که با او بود، آگاهی داشت و همچنین از آزاری که به یوسف رسیده بود و تنها بودن او در مصر در به دوش کشیدن کلمه‌ی الله و دین خداوند سبحان. اگر این آیات را با دقت و تانّی مطالعه کنیم، یعقوب را آگاه می‌بینیم و اینکه او از وضعیت یوسف و بنیامین بسیار آگاه می‌باشد: «**وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ \* قَالُوا تَاللهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ \* قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لا تَعْلَمُونَ \* يَابَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ**»[[298]](#footnote-298) (**روی خود از آنها بگردانيد و گفت: ای اندوها بر يوسف! و چشمانش از غم، سپيدی گرفت و همچنان خشم خود فرومی‌خورد \* گفتند: به خدا سوگند پيوسته يوسف را ياد می‌کنی تا بيمار گردی يا بميری \* گفت: جز اين نيست که شرح اندوه خويش تنها با خدا می‌گويم؛ زيرا آنچه من از خدا می‌دانم شما نمی‌دانيد \* ای پسران من، برويد و يوسف و برادرش را بجوييد و از رحمت خدا، مايوس مشويد؛ چرا که تنها کافران از رحمت خدا مايوس می‌شوند**). با اینکه این بار، بنیامین از دست رفته است، می‌بینیم یعقوب می‌فرماید: «**عَسَى اللهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ**» (**امید است خداوند همه را به من بازگرداند که او دانا و حکيم است**) و «**يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ**» (**ای اندوها بر يوسف**) و در نهایت، آنان را به جست‌و‌جوی یوسف دستور می‌دهد: «**اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ**» (**برويد و يوسف و برادرش را بجوييد**)؛ گویی فقدان بنیامین، گشایشی بود تا یوسف به یعقوب بازگردد و گویی یعقوب این موضوع را می‌دانست و حتی به آن یقین داشت: «**إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلا أَنْ تُفَنِّدُونِ**»[[299]](#footnote-299) (**اگر مرا ديوانه نخوانيد، بوی يوسف می‌شنوم**).

**إضاءة**

**﴿وَقَالَ يَا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾.**

**لقد علم يعقوب (ع) من الله أن بنيامين سيُفقد كما فُقد يوسف (ع)، ولذا أخذ عليهم عهداً أن يعيدوا بنيامين واستثنى ﴿إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُم﴾ وكان يعلم أنه سيحاط بهم، بل وفي هذه الآية: ﴿لا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ أراد تفرقتهم لعل بنيامين ينجو ويعود إليه؛ لأنه يُعرف بإخوته وهم عدد يلفت الأنظار.**

**روشنگری**

«**وَقَالَ يَا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ**»[[300]](#footnote-300) (**گفت: ای پسران من، از يک دروازه داخل مشويد، از دروازه‌های مختلف داخل شويد؛ و من قضای خدا را از شما دفع نتوانم کرد و هيچ فرمانی جز فرمان خداوند نيست. بر او توکل کردم و توکل‌کنندگان بر او توکل کنند**).

یعقوب از سوی خداوند می‌دانست، هان طور که یوسف از دست رفته بود، بنیامین نیز از دست خواهد رفت؛ بنابراین پیمانی از آنان می‌گیرد تا بنیامین را برگردانند و مگر «**إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ**»[[301]](#footnote-301) (**مگر آنکه همه گرفتار شويد**) و همچنین می‌دانست که آنها گرفتار خواهند شد و حتی در این آیه «**لا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ**» (**از يک دروازه داخل مشويد، از دروازه‌های مختلف داخل شويد؛ و من قضای خدا را از شما دفع نتوانم کرد و هيچ فرمانی جز فرمان خداوند نيست. بر او توکل کردم و توکل‌کنندگان بر او توکل کنند**) می‌خواهد آنها را از یکدیگر جدا کند، شاید بنیامین نجات یابد و به او بازگردد؛ چرا که به همراه برادرانش شناخته می‌شد و تعداد آنها نظرها را به سویشان جلب می‌کرد.

**ومع هذا، فإن يعقوب يعلم أنه لن ينفعهم بهذا كثيراً؛ لأن مشيئة الله كائنة، ولم يكن تعليم يعقوب لأبنائه ﴿إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا﴾، ولكن ماذا ينفع حذر يعقوب أمام تقدير وقضاء الله سبحانه وتعالى ﴿مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا﴾.**

**ويعقوب (ع) يعلم هذا أيضاً ﴿وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْء﴾، ولكن أراد أن لا يهمل العمل بالممكن للحفاظ على بنيامين، والنتيجة فإن مشيئة الله هي الكائنة ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾. وبعد هذا كله فإنّ يعقوب ذا علم ومعرفة من الله سبحانه وتعالى، وقد عمل على قدر علمه ومعرفته ﴿وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾.**

**ولكن فوق يعقوب ذي العلم يوسف (ع) العليم، فكانت النتيجة أنه (آوى إليه أخاه)، ولم ينفع تدبير يعقوب (ع) ليعود إليه بنيامين ﴿كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾.**

با این حال یعقوب می‌داند که این عملکرد چندان سودی به حالشان نخواهد داشت؛ چرا که خواست و مشیت خداوند انجام شدنی است و آنچه یعقوب به فرزندانش تعلیم داد «**إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا**» (**تنها نيازی در ضمير يعقوب بود که آن را آشکار ساخت**)؛ ولی برحذر داشتن یعقوب در برابر تقدیر و قضای خداوند سبحان و متعال چه سودی دارد؟! «**مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا**»[[302]](#footnote-302) (**اين کار در برابر اراده‌ی خدا سودشان نبخشيد، تنها نيازی در ضمير يعقوب بود که آن را آشکار ساخت**).

همچنین یعقوب آگاه بود که «**وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ شَيْء**» (**و من قضای خدا را از شما دفع نتوانم کرد**)؛ ولی می‌خواست هر کاری که برای حفظ کردن بنیامین انجام شدنی بود را مُهمَل نگذارد و نتیجه، آنچه اراده و مشیت خداوند است، انجام شدنی است. «**إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ**» (**هيچ فرمانی جز فرمان خداوند نيست. بر او توکل کردم و توکل‌کنندگان بر او توکل کنند**).

پس از همه‌ی اینها، باید توجه داشت که یعقوب صاحب علم و معرفتی از سوی خداوند سبحان و متعال بود و به اندازه‌ی علم و شناختش عمل نمود. «**وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ**»[[303]](#footnote-303) (**زيرا او را علمی بود که خود به او آموخته بوديم، ولی بيشتر مردم نمی‌دانند**).

ولی بالاتر از یعقوب صاحب علم، یوسف دانا بود. نتیجه این شد که «برادرانش به او پناه بردند» و تدبیر یعقوب برای بازگردانیدن بنیامین به سویش، فایده‌ای دربرنداشت: «**كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ**»[[304]](#footnote-304) (**اینچنین حيله‌ای به يوسف آموختيم. در آيين آن پادشاه نگه داشتن برادر، حق او نبود؛ مگر اینکه خواست خداوند باشد. هر کس را بخواهيم به درجاتی بالا می‌بريم و فرازِ هر دانايی، داناتری است**).

**\*\*\***

**إضاءة دعوة يوسف (ع) في مصر لماذا ؟!**

**إجابة هذا السؤال تفتح الباب لمعرفة الحكمة من اختيار مكان بعث الأنبياء والمرسلين (ع) وأيضاً لمعرفة الحكمة من نقل يوسف (ع) من حضن أبيه إلى أرض مصر، وأيضاً لمعرفة المهمة الأولى التي تكفلها الأنبياء والمرسلون (ع)، فالإجابة على هذا السؤال حجر مبارك يصيب ثلاثة عصافير وربما أكثر لا كما يقول المثل عصفوران بحجر.**

**ويبدأ الجواب من العودة إلى أول خليفة لله في أرضه وهو آدم (ع)، وهذا أجمع عليه أصحاب الديانات الإلهية، وفي القرآن: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.**

**هذه الخلافة التي رفضها إبليس (لعنه الله) وتابعه على هذا الرفض أكثر بني آدم ﴿إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾، وتشكلت على طول الخط جهتان، جهة الحق يمثلها خليفة الله في أرضه ومن تبعه، وجهة الباطل ويمثلها المنكرون لخليفة الله في أرضه، وهم الحكام والعلماء غير العاملين ومن تبعهم.**

**روشنگری: دعوت یوسف، چرا در مصر؟!**

پاسخ به این پرسش، بابی برای شناختن حکمتِ انتخاب مکان بعثت پیامبران و فرستادگان و همچنین برای شناختن حکمتِ منتقل شدن یوسف از آغوش پدر به سرزمین مصر را می‌گشاید؛ همچنین برای دانستن وظیفه‌ی مهم نخستینی که پیامبران و فرستادگان به آن مأمور شده‌اند. پاسخ این پرسش، سنگ مبارکی است که سه گنجشک را هم‌زمان می‌زند و شاید هم بیشتر؛ و نه چون ضرب المثلی که می‌گوید: دو گنجشک با یک سنگ.

شروع پاسخ، به اولین جانشین خداوند در زمینش یعنی حضرت آدم بازمی‌گردد. این چیزی است که تمامی پیروان ادیان الهی در موردش اتفاق نظر دارند و در قرآن آمده است: «**إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**»[[305]](#footnote-305) (**من در زمين خليفه‌ای قرار می‌دهم**).

این همان خلافت و جانشینی است که ابلیس (لعنت الله) آن را نپذیرفت و بیشتر فرزندان آدم از این نپذیرفتن، دنباله‌روی نمودند: «**إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ**»[[306]](#footnote-306) (**مگر آن گمراهانی که تو را پيروی کنند**). در طول مسیر، دو جبهه تشکیل شد: جبهه‌ی حق به نمایندگیِ جانشین خداوند در زمینش و پیروان آنها، و جبهه‌ی باطل به نمایندگیِ انکار کنندگان خلیفه‌ی خداوند در زمینش، حاکمان و علمای بی‌عمل و پیروانشان.

**وبما أنّ خليفة الله في أرضه آدم (ع) ومن خلفه من الأوصياء من ذريته، ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ يمثلون الله في الأرض، فحكمهم حكم الله وأمرهم أمر الله ونهيهم نهي الله ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾.**

**فقد تشكلت جبهة من جبهات الباطل تواجه الأوصياء في صميم دعوتهم وادعاءهم (ع)، حيث ادعى هؤلاء الدجالون أنهم خلفاء الله في أرضه، وهم أصناف كثيرة منهم من ادعى النبوة الباطلة أو الإمامة الباطلة أو الملك الباطل، أي أنهم ادعوا أنهم من الله ويمثلون الله، بينما هم من الشيطان ويمثلون الشيطان، وخدعوا كثيراً من الناس، واتبعهم كثير من الناس، ولهذا جاء الأنبياء ليدافعوا عن الخط الإلهي الحقيقي ودعوة الله الحقيقية، وبينوا للناس حقهم، وان هؤلاء الدجالين مغتصبون لحقهم وتقمصوا مراتبهم (ع).**

از این جهت که جانشین خداوند در زمینش یعنی حضرت آدم و اوصیای پس از او از فرزندانش «**ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**»[[307]](#footnote-307) (**فرزندانی بودند، برخی از نسل برخی ديگر پديد آمده، و خداوند شنوا و دانا است**) تمثیل خداوند در زمین می‌باشند؛ پس حُکم آنها، حکم خداوند، فرمان آنها، فرمان خداوند و نَهی‌شان، نَهی خداوند می‌باشد: «**وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى**»[[308]](#footnote-308) (**و سخن از روی هوی و هوس نمی‌گويد \* نيست اين سخن جز آنچه وحی می‌شود**).

جبهه‌ای از جبهه‌های باطل که با اوصیا رو‌به‌رو می‌شود، در خلال دعوت و ادعای آنها شکل می‌گیرد؛ به طوری که این دجّال‌‌ها ادعا می‌کنند که خودشان، جانشینان خداوند در زمینش می‌باشند. آنها خود به گروه‌های متععدی تقسیم می‌شوند؛ از جمله برخی از آنان ادعای پیامبری، امامت یا سلطنت باطل و دروغین را مطرح می‌کنند؛ به عبارت دیگر مدعی می‌شوند که از سوی خداوند و نماینده‌ی او هستند، در حالی که از سوی شیطان و نماینده‌ی او می‌باشند. آنها بسیاری از مردم را فریب می‌دهند و بسیاری از مردم پیرویشان می‌کنند. به همین سبب، پیامبران آمدند تا از مسیر واقعی الهی و دعوت حقیقی خداوند دفاع نمایند و حق خودشان را برای مردم آشکار کنند؛ هر چند این دجّال‌ها، غاصبان حق آنها باشند و جامه‌های آنها را بر تن خویش کرده باشند.

**ولعل من أخطر هؤلاء المدعين هم الفراعنة في مصر؛ لأنهم ادعوا أنهم هم السلالة المباركة الطيبة من ذرية آدم (ع)، وأن خلافة الله فيهم، بل هم ادعوا أنهم فوق مستوى البشر وأن لهم مرتبة من مراتب الألوهية على بقية بني آدم (ع)، فيجب أن يطيعهم كل الناس طاعة عمياء دون تفكر أو تدبر في حالهم المخزي وسلوكهم المنحرف عن تعاليم الدين الإلهي.**

**ولهذا كان لابد من مواجهة هذا التحريف والانحراف وفضح رموزه وبيان الحق وأهله، فكان يوسف (ع) النبي المرسل هو المختار من الله سبحانه وتعالى لهذه المهمة الشاقة وذات الشوكة.**

**ولهذا نُقل يوسف (ع) إلى مصر ليواجه هؤلاء المدعين، ويبين الحق ويفضحهم ويمهد الطريق لقائم آل إبراهيم (ع) موسى (ع)، وقد نجح يوسف (ع) نجاحاً عظيماً وكبيراً لا نجد نتائجه في عصر يوسف (ع) وعند عامة الناس فقط، بل نجد نتائجه المباركة بعد مئات السنين في عصر موسى (ع) وفي قصر فرعون بالذات. وهذا مؤمن آل فرعون في عصر موسى (ع) وهذا خطابه: ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾.**

فراعنه‌ی مصر از خطرناک‌ترین این مدعیان می باشند؛ چرا که مدعی بودند که آنها خود سلسله‌ای مبارک و پاک از نسل آدم هستند و جانشینی و خلافت در میان آنان است؛ حتی ادعا کردند فراتر از جایگاه بشر می‌باشند و آنها مرتبه‌ای از مرتبه‌های الوهیت بر سایر نسل آدم را دارا هستند؛ پس بر همه‌ی مردم واجب است که از آنان اطاعت کنند؛ اطاعتی کورکورانه، بدون هیچ تفکر و تدبری در وضعیت پست و حقیرشان و همچنین مَنهَج انحرافی‌شان از تعالیم دین الهی!

از همین رو، رویارویی با این تحریف و انحراف و رسوا نمودن سَران آن و بیان کردن حق و اهلش، ناگزیر می‌باشد. یوسف پیامبرِ فرستاده شده، فردِ انتخاب شده از سوی خداوند سبحان و متعال برای این مأموریت دشوار و طاقت‌فرسا و پُر خَس و خاشاک شد.

به همین جهت یوسف به مصر منتقل شد تا با این مدعیان مواجه شود، حق را بیان کند، آنها را رسوا و مُفتضح نماید و مسیر را برای قائم آل ابراهیم یعنی حضرت موسی هموار نماید. یوسف به پیروزی بزرگ و ارزشمندی دست یافت که نتایج آن را فقط در زمان یوسف و نزد عامه‌ی مردم نمی‌بینیم؛ بلکه نتایج مبارکی از آن را صدها سال بعد در زمان حضرت موسی و به خصوص در خودِ کاخ فرعون مشاهده می‌کنیم.

این مؤمن آل فرعون در زمان موسی و خِطابه‌ی او می‌باشد: «**وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذَلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ**»[[309]](#footnote-309) (**و يوسف پيش از اين با دلايل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بوديد. چون يوسف بمُرد، گفتيد: خداوند پس از او ديگرپيامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کارِ شک‌آورنده را اينگونه گمراه می‌سازد**).

**إذن يوسف (ع) نُقل إلى مصر ليحقق مهمة إلهية كبرى، فمكان بعثة يوسف (ع) مصر التي كانت تمثل مركز دعوة الشيطان في ذلك الزمان، وعندما تُحارب العدو في عقر داره وتنتصر فهذا يدل على القوة والهيمنة التي تملكها، وهي قوة وهيمنة الله سبحانه وتعالى القادر على كل شيء، القادر أن يجعل يوسف (ع) الصبي الصغير يهدم مملكة الشيطان ويسيطر عليها، ويهدي الكثير من أهلها إلى الحق.**

**فهو في مصر يخاطب أهلها - الذين يتبعون الفرعون، ويعتبرونه خليفة الله في أرضه، بل ممثل اللاهوت في الأرض - بهذا الخطاب: ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾. ومع أنّ الثابت والمعروف تاريخياً أن الفراعنة لعنهم الله كانوا يروجون للعالم الآخر ووجوده، ولكن في الحقيقة لم يكن ترويجهم عن إيمان ويقين بالآخرة، بل كانوا يروجون له على أنهم أسياده وملوكه وحكامه، ولن يكون نصيب فيه إلا لمن يتبعهم ويشايعهم، ولهذا يوسف (ع) بيَّن هذه الحقيقة بكل وضوح، أنهم ﴿لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾، وأنهم ﴿بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾، فهم يدَّعون الإيمان لينتفعوا به دنيوياً ويهيمنوا من خلال ادعائهم على الناس بالخداع والدجل.**

بنابراین یوسف به مصر منتقل شد تا وظیفه‌ی الهیِ بزرگی را به انجام برساند. مکان مبعوث شدن یوسف مصر است که در آن زمان، نماینده‌ی مرکز دعوت شیطان محسوب می‌شد. اگر با دشمن در میانه‌ی خانه‌ی خودش به نبرد برخیزد و پیروز گردد، این بر توانایی و تسلطی که در اختیار دارد دلالت می‌نماید؛ همان توانایی و تسلط خداوند سبحان و متعال که بر هر چیزی توانا است. او قادر است یوسف صغیر و کوچک را به گونه‌ای قرار دهد که حکومت شیطان را نابود کند، بر آن مسلّط شود و بسیاری از مردمانش را به حق هدایت کند.

او مردم را در مصر ـ‌کسانی که از فرعون پیروی می‌کردند و او را جانشین خداوند در زمینش و حتی تمثیلی از لاهوت در زمین، می‌پنداشتند‌ـ این گونه مخاطب قرار می‌دهد: «**إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ**»[[310]](#footnote-310) (**من کیش و آیین مردمی را که به خدای يکتا ايمان ندارند و به روز قيامت کافرند، ترک کرده‌ام**).

با اینکه از منظر تاریخی، اینکه فراعنه که خداوند لعنت‌شان کند، جهان دیگر و وجود آن را ترویج می‌کردند، شناخته شده و ثابت شده است، ولی در حقیقت این ترویج آنها از روی ایمان و یقین به آخرت نبود؛ بلکه با این عنوان آن را ترویج می‌کردند که خودشان آقایان، پادشاهان و حاکمان آن هستند و فقط کسانی از آن بهره‌مند خواهند شد که از آنها پیروی کنند و آنها را همراهی نمایند. از همین رو یوسف این حقیقت را با وضوح تمام بیان می‌کند که «**لا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ**» (**آنها به خداوند ایمان ندارند**) و اینکه آنها «**بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ**» (**به آخرت کافر هستند**)؛ بنابراین آنها ادعای ایمان دارند تا به این وسیله به سود مادی و دنیوی برسند و به واسطه‌ی ادعایشان با خدعه و حیله‌گری بر مردم مسلّط شوند.

**ثم إنّ يوسف (ع) لا يكتفي بفضح المدعين والدجالين، بل يُبيّن أصحاب الحق لأهل مصر وأيضاً بكل وضوح ويسميهم بأسمائهم، بل ويُبيّن انتسابه لهم، مع أن المفروض أنه غير معروف النسب، بل صبي التقطه بعض السيارة. ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ﴾.**

**ويُبيّن يوسف (ع) العقيدة الحقة، وأنها عقيدته وعقيدة آبائه الأنبياء (ع) ﴿مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ﴾.**

**ويستمر في فضح الفراعنة وأن ربوبيتهم ربوبية باطلة لا تنبع من ربوبية الله سبحانه وتعالى، ولا علاقة لها بربوبية الله سبحانه وتعالى ﴿يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾.**

**ثم يختم يوسف (ع) دعوته إلى الحق ببيان أصل دعوة أهل الباطل وعدم ارتباطها بالله سبحانه وتعالى ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾.**

به علاوه یوسف فقط به رسوا کردن این مدعیان و دروغ‌گویان کفایت نمی‌کند؛ بلکه صاحبان حق را برای مردم مصر روشن می‌کند و همچنین به روشنی تمام از آنها نام می‌برد و حتی انتساب خودش را به آنان بیان می‌نماید؛ علی رغم اینکه نَسَب او شناخته شده نبود، بلکه کودکی بود که کاروانی او را یافته بود. «**وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ**»[[311]](#footnote-311) (**من پيرو کيش پدرانم، ابراهيم و اسحاق و يعقوب هستم و ما را نسِزَد که هيچ چيز را شريک خدا قرار دهيم. اين فضيلتی است که خدا بر ما و بر مردم ديگر ارزانی داشته است ولی بيشتر مردم ناسپاس‌اند**).

یوسف عقیده‌ی حق را تبیین می‌نماید و اینکه این عقیده، عقیده‌ی او و پدران پیامبرش می‌باشد. «**مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ**» (**و ما را نسِزَد که هيچ چيز را شريک خدا قرار دهيم. اين فضيلتی است که خدا بر ما و بر مردم ديگر ارزانی داشته است ولی بيشتر مردم ناسپاس‌اند**).

او در رسوا کردن فراعنه و اینکه ربوبیّت آنها، ربوبیت باطلی است که از ربوبیت خداوند سبحان و متعال سرچشمه نمی‌گیرد و هیچ ارتباطی با ربوبیت خداوند سبحان و متعال ندارد، اسمترار دارد. «**يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**»[[312]](#footnote-312) (**ای دو هم‌زندانی، آيا خدايان متعدد بهتر است يا الله، آن خداوند واحدِ قهّار**؟).

سپس یوسف دعوت حَقّش با بیان ریشه‌ی دعوت اهل باطل و ارتباط نداشتن آن با خداوند سبحان و متعال، به پایان می‌رساند «**مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ**»[[313]](#footnote-313) (**شما غیر از خداوند يکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدرانتان آنها را اینگونه خوانده‌ايد و خداوند حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است، نمی‌پرستید. هیچ حکمی جز حکم خدا نيست. فرمان داده است که جز او را نپرستيد. اين است دين راست و استوار ولی بيشتر مردم نمی‌دانند**).

**إذن، التفتوا .. هؤلاء الفراعنة (الدجالون والعلماء غير العاملين والحكام) دعوتهم ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَان﴾؛ لأنها قوانين وأسماء وضعها الناس، وما يضعه الناس إن لم يكن من الله فهو من الشيطان وعبادة للشيطان ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ﴾.**

**وكما قال رسول الله محمد (ص): (من استمع إلى ناطق فقد عبده، فإن كان ينطق عن الله فقد عبد الله، وإن كان ينطق عن الشيطان فقد عبد الشيطان).**

بنابراین، توجه داشته باشید.... دعوی این فراعنه (فریب‌دهندگان، علمای بی‌عمل و حاکمان) «**مَا أَنْزَلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَان**» (**خداوند حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است**)؛ چرا که قوانین و نام‌هایی هستند که مردم وَضع‌شان نموده‌اند و هر چه مردم وضع کنند، اگر از سوی خداوند نباشد، از ناحیه‌ی شیطان است و عبادت شیطان محسوب می‌گردد «**مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ**» (**شما غیر از خداوند يکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدرانتان آنها را اینگونه خوانده‌ايد، نمی‌پرستید**).

همان طور که حضرت محمد رسول خدا می‌فرماید: «**کسی که به سخن‌گویی گوش فرا دهد، او را پرستیده است؛ اگر در مورد خداوند سخن بگوید، خداوند را پرستیده و اگر در مورد شیطان سخن بگوید، شیطان را پرستیده است**»[[314]](#footnote-314).

**أما إن كنتم تطلبون الحق فهو في (الملك لله) وحاكمية الله ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾، هذا هو الدين الحق الذي يرضاه الله وإن جهله الناس ولم يرضوه ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾، هذا هو الحق بيَّنه يوسف (ع) بخير بيان. والله بيَّن أن الملك له سبحانه وتعالى، وهو الذي يُعيِّن وينصب من يشاء، وليس للناس الاعتراض أو تنصيب من يشاؤون أو اغتصاب الملك:**

**﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.**

**﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً﴾.**

**﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.**

اما اگر خواستار حق هستید، حق در «فرمان‌روایی خداوند» و حاکمیت خداوند می‌باشد: «**إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ**» (**هیچ حکمی جز حکم خدا نيست. فرمان داده است که جز او را نپرستيد**). این همان دین حقی است که مورد رضایت خداوند می‌باشد؛ حتی اگر مردم به آن ناآگاه باشند و آن را خوش نداشته باشند: «**ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ**» (**اين است دين راست و استوار ولی بيشتر مردم نمی‌دانند**). این حقی است که یوسف با بهترین بیان، آن را بیان می‌نماید.

«**قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**»[[315]](#footnote-315) (**بگو: بارخدايا! تويی دارنده‌ی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می‌دهی همه‌ی نيکي‌ها به دست تو است و تو بر هر کاری توانايی**).

«**الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً**»[[316]](#footnote-316) (**آن کس که از آنِ او است فرمان‌روايی آسمان‌ها و زمين، و فرزندی نگرفته است، و او را شريکی در فرمان‌روايی نيست، و هر چيز را بيافريده و به اندازه تقدیر کرده است**).

«**تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**»[[317]](#footnote-317) (**بزرگوار و متعالی است خداوندی که فرمان‌روايی به دست او است، و او بر هرچيزی توانا است**).

**ثم هو سبحانه يسألهم سؤال مستنكر لعملهم في الاستحواذ على الملك وإقصاءهم لخلفاء الله في أرضه الأنبياء والأوصياء أو كما سماهم سبحانه (النَّاسَ)، ﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً﴾.**

**يا له من سؤال، ويا له من سائل، ويا له من خزي للمسؤولين، فبماذا سيجيبون ؟! هل سيقولون إن الملك لهم وليس لله، أم سيقولون إنهم شركاء لله في ملكه ﴿لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ﴾ ؟؟**

**حقاً، إنه خزي وعار لمن نصبوا أنفسهم، ولمن نصبوا غيرهم (بالانتخابات والشورى)، لمن ادعوا بعملهم أن الملك لهم لا لله، ولمن ادعوا بعملهم أنهم شركاء لله في ملكه. فإن كانوا يريدون الخلاص من هذا الخزي أمام الله فليعترفوا أن الله يؤتي ملكه من يشاء، وقد شاء الله أن يكون ملكه في آل إبراهيم (ع)، ثم آل محمد (ع) وهم من آل إبراهيم (ع)، ثم في آل محمد بن الحسن المهدي (ع) وهم من آل محمد (ع) وهم من آل إبراهيم (ع).**

**﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً﴾.**

سپس خداوند سبحان از آنها پرسشی می‌پرسد که عملکرد آنها را در سیطره یافتن بر فرمان‌روایی و دور کردن خلفای خداوند در زمینش، یعنی پیامبران و اوصیا یا همان طور که خودِ سبحان و متعالش نامیده است یعنی «**النَّاسَ**» (**مردم**)، محکوم می‌نماید: «**أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً**»[[318]](#footnote-318) (**يا از پادشاهی نصيبی برده‌اند؟ که در اين صورت به قدرِ آن گودی که بر پشت هسته‌ی خرما است به مردم سودی نمی‌رسانند**).

عجب پرسشی و عجب پرسش‌کننده‌ای، و چه پستی و حقارتی برای پرسش‌شوندگان! چگونه پاسخ خواهید داد؟! آیا خواهید گفت فرمان‌روایی برای آنها است و از آنِ خداوند نمی‌باشد؟! یا خواهید گفت آنان شریکان خداوند در فرمان‌روایی‌اش می‌باشند؟! «**لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ**» (**از پادشاهی نصيبی برده‌اند**؟).

به حق که ننگ و عار برای کسانی است که خودشان را منصوب نموده‌اند و همین‌طور برای کسانی که غیر خودشان را «با انتخابات و شورا» منصوب می‌نمایند؛ برای کسانی که با عملشان ادعا می‌کنند سلطنت از آنِ آنها است و نه برای خداوند؛ برای کسانی که با عملشان ادعا می‌کنند که آنها شریکان خداوند در فرمان‌روایی‌اش می‌باشند!

اگر خواهان رهایی از این ننگ و خفّت در پیشگاه خداوند هستند، باید اعتراف نمایند که تنها خداوند همان کسی است که به هر که بخواهد سلطنت می‌بخشد، و خداوند چنین اراده فرموده است که فرمان‌روایی‌اش در آل ابراهیم، و سپس در آل محمد که خود از آل ابراهیم می‌باشند، بماند و سپس در آل محمد بن الحسن المهدی که جزو آل محمد و جزو آل ابراهیم هستند، قرار گیرد.

«**أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً**»[[319]](#footnote-319) (**يا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خويش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهيم، کتاب و حکمت داديم و فرمان‌روايی بزرگ ارزانی‌شان داشتيم**).

**\*\*\***

**إضاءة من قميص يوسف (ع)**

**كان في قميص يوسف (ع):**

**روشنگری از پیراهن یوسف(ع)**

موارد زیر در پیراهن یوسف(ع) وجود داشت:

**سبب نجاته؛ لأن فيه وجد إخوة يوسف (ع) طريقة لمكرهم دون قتله (ع)، ﴿وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ﴾.**

**1-** سببی برای نجاتش؛ چرا که برادران یوسف در آن، راهی برای مکر و حیله‌شان بدون به قتل رسانیدن او، یافتند: «**وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِب**»[[320]](#footnote-320) (**جامه‌اش را که به خون دروغين آغشته بود، آوردند**).

**الدليل على براءة يوسف (ع) من تهمة الفاحشة. ﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.﴿قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾.﴿وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾.﴿فَلَمَّا رَأى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾.**

**2-** دلیلی بر برائت و بی‌گناهی یوسف(ع) از تهمت زنا.

«**وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**»[[321]](#footnote-321) (**هر دو به سوی در دويدند، و زن جامه‌ی او را از پشت دَريد، و سرور آن زن را نزديک در ديدند. زن گفت: جزای کسی که به همسر تو قصد بدی داشته باشد چيست؟ جز اينکه به زندان افتد يا به عذابی دردآور گرفتار ‌آيد**؟). «**قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ**»[[322]](#footnote-322) (**يوسف گفت: او تن من را می‌خواست و مرا به خود خواند و يکی از کسان زن گواهی داد که اگر جامه‌اش از پيش دريده است، زن راست می‌گويد و او دروغ‌گو است**). «**وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ**»[[323]](#footnote-323) (**و اگر جامه‌اش از پشت دريده است، زن دروغ می‌گويد و او راست‌گو است**). «**فَلَمَّا رَأى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ**»[[324]](#footnote-324) (**چون ديد جامه‌اش از پشت دريده است، گفت: اين از مکر شما زنان است، که مکر شما زنان مکری است بزرگ**).

**إنه آية عاد بها البصر ليعقوب، وما تلا هذا من انتقال بني إسرائيل إلى مصر لتمهيد الأرضية الملائمة لقائم آل إبراهيم موسى (ع). ﴿اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾.**

**3-** آیه و نشانه‌ای بود که بینایی را به یعقوب بازگردایند و آنچه پس ازآن رخ داد را رقم زد؛ از جمله انتقال بنی‌اسرائیل به مصر به جهت آماده ساختن سرزمینی مناسب برای قائم آل ابراهیم حضرت موسی: «**اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ**»[[325]](#footnote-325) (**اين پیراهن مرا ببريد و بر روی صورت پدرم اندازيد تا بينا گردد و همه‌ی کسان خود را نزد من بياوريد**).

**وأخيراً فالقميص أصبح سبباً لإنصاف يعقوب (ع) من تهكم بنيه، فكم ﴿قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾، و﴿قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلالِكَ الْقَدِيمِ﴾، لكن ﴿لَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ﴾، عندها ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾.**

**4-** و در نهایت، آن پیراهن وسیله‌ای برای به انصاف رفتار کردن یعقوب از سخت گرفتن بر فرزندانش بود. چه بسیار گفتند: «**قَالُوا تَاللهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ**»[[326]](#footnote-326) (**گفتند: به خدا سوگند پيوسته يوسف را ياد می‌کنی تا بيمار گردی يا هلاک شوی**) و «**قَالُوا تَاللهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلالِكَ الْقَدِيمِ**»[[327]](#footnote-327) (**گفتند: به خدا سوگند که تو در همان گمراهی ديرين خويش هستی**)، اما «**لَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لا تَعْلَمُونَ**»[[328]](#footnote-328) (**چون بشارت‌دهنده آمد و جامه بر روی صورت او انداخت، بينا گشت. گفت: آيا نگفتمتان که آنچه من از خدا می‌دانم شما نمی‌دانيد**؟) و در این هنگام «**قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ**»[[329]](#footnote-329) (**گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ايم**).

**كل هذا في قميص يوسف (ع).**

**فما سرّ هذا القميص حتى أصبح موضعاً لتجلي الفيض الإلهي وآيات الله سبحانه وتعالى؟**

**الحق، إنه قميص لامس ذاك القلب النقي الطاهر الملائكي الملكوتي، قلب يوسف (ع) الذي تلقى كلمات الله بالرؤيا الصادقة، وكان يوسف (ع) صبياً صغيراً، وآمن هذا القلب الطاهر بكلمات الله ولم يكفرها.**

**إنّ كرامة هذا القميص هي أنه لامس قلب يوسف ليس إلا، هذا هو سر القميص، ففي كل تلك الآيات كان هذا القميص شاهداً عدلاً يشهد بنقاء قلب يوسف وطهارته، هذا القميص تكلم ولكن بالأفعال لا بالأقوال، وما أحوج الناس ليتعلموا من قميص يوسف (ع) الصدق والأمانة وقول الحق وإعطاء كل ذي حق حقه، ويتعلموا ترك الحسد والأنا والأخلاق الذميمة.**

تمام اینها در پیراهن یوسف بود!

راز این پیراهن چه بود که محلی برای تجلّی فیض الهی و آیات و نشانه‌های خداوند سبحان و متعال شد؟

حقیقت این است که این پیراهن، پیراهنی بود که آن قلب پاکِ درست‌کار فرشته‌خوی ملکوتی را لمس نموده بود؛ قلب یوسف که کلمات خداوند را به وسیله‌ی رؤیای صادقه دریافت کرده بود و درحالی که یوسف کودک کوچکی بود، این قلب پاک به کلمات خداوند ایمان آورد و به آن کفر نورزید.

کرامت این پیراهن در این بود که لمس‌کننده‌ی قلب یوسف بود و نه چیز دیگر؛ این راز پیراهن بود. در تمام این آیات و نشانه‌ها، این پیراهن گواه عادلی بود که به پاکی و درستی قلب یوسف گواهی می‌داد. این پیراهن سخن گفت؛ ولی در عمل و نه با گفتار. چقدر مردم نیازمند هستند تا از پیراهن یوسف راستی، امانت، سخن حق و دادن حق به هر صاحب حقی را بیاموزند و همچنین از آن، ترک گفتن حسد، منیّت و اخلاق نکوهیده را یاد بگیرند.

**والآن، لنضع قميص يوسف هذا الجماد في مقابل أناس التصقوا بيوسف (ع) وعرفوا يوسف (ع) كما التصق وعرف القميص يوسف (ع)، ولنرى كم أن الناس كانوا ظالمين ليوسف (ع)، وكم أن القميص كان منصفاً عادلاً مع يوسف (ع)، وكم خذل الناس يوسف (ع)، وكم أعان وأغاث القميص يوسف (ع)، وكل مرة كان الناس والقميص يتبدلون، ولكن دائماً كان القميص ينصف ويعين يوسف (ع)، وكان الناس يظلمون ويخذلون يوسف (ع).**

**لم يكن للقميص قصة كما كانت مع يوسف (ع)، فجدير بنا أن نعرف ماذا أراد الله أن يخاطب الإنسان من خلال هذا القميص، ونتعلم من هذا الخطاب الإلهي الذي تجلى في قميص يوسف في كل مرة وكل موقف.**

**ثم لماذا القميص بالذات، وليس لباساً آخر لامس جسد يوسف (ع) ؟!**

حال، این پیراهن یوسف را که یک جسم جامد است در برابر کسانی قرار دهیم که ملازم یوسف بودند و یوسف را می‌شناختند ـ‌درست به همان شکل که پیراهن، ملازم یوسف بود و او را می‌شناخت‌ـ و ببینیم چقدر مردم به یوسف ستم روا داشتند و چقدر این پیراهن، نسبت به یوسف منصف و عادل بود؛ چقدر مردم یوسف را خوار و ذلیل نمودند و چقدر این پیراهن به یوسف کمک کرد و او را یاری نمود. هر دفعه، این پیراهن و این مردمان تغییر می‌کردند؛ ولی پیوسته پیراهن انصاف را رعایت می‌کرد و یوسف را یاری می‌داد در حالی که مردمان به او ستم روا می‌داستند و یوسف را خوار و زبون می‌نمودند.

این پیراهن داستانی همانند آنچه با یوسف به وقوع پیوست، نداشت؛ ولی شایسته است بدانیم که منظور خداوند از سخن گفتن با انسان از طریق این پیراهن چیست و از این خِطاب الهی که هر مرحله و در هر جایگاهی در این پیراهن تجلی نمود، درس بگیریم.

به علاوه چرا به طور خاص پیراهن، و نه هر لباس دیگری که بدن یوسف را لمس نموده است؟!

**الحقيقة، لأن القميص كان إشارة واضحة لقلب يوسف (ع)، فكان الذي ينجي يوسف (ع) هو نقاء قلبه وإخلاصه لله سبحانه وتعالى، فكان الله في قلب يوسف (ع)، وكلم الناس بقميص يوسف (ع). كان تعالى في كل تلك الآيات يقول أنا في قلب يوسف (ع)، والقميص مسني كما مس يوسف (ع). كان تعالى يقول من خلال قميص يوسف (ع): (يا ابن آدم اذكرني حين تغضب أذكرك عند غضبي فلا أمحقك فيمن أمحق، وإذا ظُلمت بمظلمة فارض بانتصاري لك فإن انتصاري لك خير من انتصارك لنفسك).**

**فإن وقعت في بئر عميق أنا أنجيك، وإن مكر بك أهل السوء والفحشاء فأنا ناصرك، وإن أردت إحياء الموتى وشفاء المرضى فأنا المشافي المحيي أعطي نفسي لمن يذكرني. فأنا في قلب من ذكرني يمسني قميصه كما يمس قلبه.**

حقیقت این است که پیراهن، اشاره‌ی روشنی به قلب یوسف دارد. آنچه باعث نجات یافتن یوسف شد، پاکی قلبش و اخلاص او برای خداوند سبحان و متعال بود. خداوند در قلب یوسف بود و به وسیله‌ی پیراهن یوسف با مردم سخن می‌گفت. خداوند متعال در تمامی این آیات و نشانه‌ها می‌فرماید که من در قلب یوسف هستم و این پیراهن همان طور که یوسف را لمس نموده، مرا نیز لمس نموده است. خداوند متعال از طریق این پیراهن به یوسف می‌فرماید: «**ای فرزند آدم! مرا هنگام خشمت یاد کن تا هنگام خشمم، یادت کنم، تا همراه آنان که نابودشان می‌کنم، نابودت نکنم، و آن هنگام که ستمی بر تو رفت، به یاری من برای خودت راضی و خوشنود باش؛ چرا که یاری من برای تو، از یاری خودت برای خودت بهتر است**»[[330]](#footnote-330). پس اگر در چاهی عمیق بیفتی، تو را نجات می‌دهم، و اگر اهل بدی و فحشا به تو بدی رسانیدند، تو را یاری می‌دهم، و اگر بخواهی مردگان را زنده کنی و بیماران را شفا دهی، من شفا‌دهنده‌ی زنده‌کننده‌ای هستم که خودم را به کسی که مرا یاد کند، عطا می‌کنم. پس من در قلب کسی هستم که مرا یاد کند و پیراهنش مرا لمس کند، همان طور که قلبش را لمس می‌کند.

**وبعد سنين من قصة القميص المعجزة، قميص الآيات الإلهية، تأتي آية أخرى: يد موسى البيضاء للناظرين، وهي لا تخرج بيضاء إلا بعد أن تمس قلب موسى (ع)، ﴿وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى﴾. وكأنها تُخرج ما في قلب موسى (ع)، لينظر إليه الناس بياضاً ناصعاً وطهارة ونقاءً وعدلاً ونوراً يملأ الخافقين. وهي أيضاً تمس الذي في قلب موسى (ع) الله سبحانه وتعالى، لتخبر عنه سبحانه وتعالى أنه هو الذي في قلب موسى، وهو الذي أرسل موسى (ع).**

**كما كان القميص من قبل يخبر الناس أن الله في قلب يوسف (ع)، وأنه هو سبحانه وتعالى الذي أرسل يوسف (ع) ونصبه خليفته في أرضه.**

پس از سپری شدن سالیانی از داستان پیراهن معجزه‌گونه، پیراهن آیات الهی، آیه‌ی دیگری می‌آید: دست سپید موسی برای بینندگان؛ دستی که پس از لمس کردن قلب موسی سپید، بیرون می‌آید «**وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى**»[[331]](#footnote-331) (**دست خويش در بغل کن، بی‌هيچ عيبی، سفيد بيرون آيد، اين هم آيتی ديگر**). گویی هرآنچه در قلب موسی است را بیرون می‌آورد تا مردم آن را سپید، خالص، طاهر و پاک، و عدل و نوری ببینند که هر آنچه در نوسان است را پُر می‌کند. همچنین، این دست آنچه در قلب موسی می‌باشد یعنی خداوند سبحان و متعال را لمس می‌کند، تا خبر دهد که او سبحان و متعال در قلب موسی است و او موسی را فرستاده است.

همان طور که پیش‌تر پیراهن به مردم خبر می‌داد که خداوند در قلب یوسف است و این خداوند سبحان و متعال است که یوسف را فرستاد و او را به عنوان خلیفه و جانشینش در زمینش منصوب فرمود.

**هذا القميص الآية المعجزة، كم من آية من آيات الله هي كهذا القميص، يمر عليها الناس غافلين معرضين عنها، فلو كانوا يطلبون الحق لعرفوه ولتجلى لهم في الشجر والحجر وفي كل شيء يقع عليه بصرهم أو يطرق آذانهم، ولرأوا الحق في قميص يوسف (ع)، ويد موسى (ع) في ذلك الزمان وفي هذا الزمان، لكنهم معرضون عن الحق ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾.**

**هذه إضاءة من قصة قميص يوسف، فليتدبرها الناس وليتعلموا من قميص يوسف (ع)، وإن لم يقبلوا السماع من يوسف فليسمعوا من قميص يوسف (ع) وقلب يوسف والذي في قلب يوسف ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾.**

**إنها حسرة ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ﴾، وإنه لأمر محزن أن ينصف ويعين يوسف (ع) في ذلك الزمان وهذا الزمان كل شيء حتى القميص إلا الناس.**

این پیراهن، آیه‌ای اعجازگونه است. چه بسیار نشانه از نشانه‌های خداوند هستند که مانند این پیراهن می‌باشند در حالی که مردم، غافل و روی‌گردان از آنها، از کنارشان می‌گذرند؛ که اگر خواستار حق می‌بودند، آنها را می‌شناختند و برایشان در درخت و سنگ و در هر چیزی که دیدگانشان بر آن می‌افتاد یا گوش‌هایشان می‌شنید، متجلّی می‌شد و حق را در پیراهن یوسف و دست موسی در آن زمان و این زمان می‌دیدند؛ ولی آنان از حق روی‌گردان‌اند: «**وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ**»[[332]](#footnote-332) (**چه بسيار نشانه‌هايی در آسمان‌ها و زمين، که بر آن می‌گذرند و از آن رخ برمی‌تابند**).

این روشنگری از داستان پیراهن یوسف بود. بر مردم است که در آن تدبر کنند و از پیراهن یوسف یاد بگیرند؛ اگر سخن را از یوسف نمی‌پذیرند، از پیراهن یوسف و از قلب یوسف و از کسی که درون قلب یوسف است، بشنوند: «**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**»[[333]](#footnote-333) (**در داستان‌هايشان، خردمندان را عبرتی است. اين داستانی بَرساخته نيست، بلکه تصديق سخن پيشينيان و تفصيلی بر هر چيز است و برای آنها که ايمان آورده‌اند هدايت و رحمتی است**).

اما واحسرتا «**يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ**»[[334]](#footnote-334) (**ای دريغ بر اين بندگان**) و اینکه هر چیزی در آن زمان و در این زمان، با یوسف به انصاف رفتار می‌کند و او را یاری می‌دهد مگر مردمان، موضوعی است بس حُزن‌انگیز!

**وأخيراً أقول: إذا وصل الأمر إلى أن يتكلم الجماد (قميص يوسف)، ثم إنّ الناس لا يسمعون ولا يعون ولا يتدبرون آيات الله، بل هم معرضون مستهزؤون فإنّ الله ينذرهم بأسه الذي لا يُرد. بعد أن تكلم قميص يوسف في آخر قصة يوسف التي خُتمت بكلام القميص عندما رَد البصر ليعقوب، قال تعالى: ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴾، فهل من عاقل ينجي نفسه من العذاب في الدنيا والآخرة، فيسمع ويرى - بعد أن كان أصماً وأعمى - آيات الله في كل شيء وهي تشير إلى الحق وإلى صاحب الحق.**

**﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.**

و در انتها می‌گویم: اگر کار به جایی رسد که شیئی جامد (پیراهن یوسف) سخن بگوید و پس از آن، اگر مردم گوش شنوا نداشته باشند، به خاطر نسپرند و در نشانه‌های خداوند تدبر نکنند و با استهزا و مسخره‌گری از آن روی‌گردان شوند، خداوند آنان را به عذابی که رَدخور ندارد، اِنذار می‌دهد. پس از اینکه پیراهن یوسف در انتهای داستان یوسف سخن می‌گوید؛ داستانی که با سخن گفتن پیراهن، آن هنگام که بینایی به یعقوب بازمی‌گردد، به پایان می‌رسد. حق تعالی می‌فرماید: «**حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ**»[[335]](#footnote-335) (**چون فرستادگان نوميد شدند و به یقین دانستند که تکذيب می‌شوند، ياریِ ما برایشان آمد و هر که را خواستيم نجات داديم، و عذاب ما از مردم گنهکار بازگردانيده نشود**). آیا عاقلی هست که خویشتن را از عذاب در دنیا و آخرت نجات دهد، و پس از اینکه کر و کور بود، نشانه‌ها و آیات خداوندی را در هر چیزی بشنود و ببیند که به حق و صاحب حق اشاره می‌کند؟!

«**قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ**»[[336]](#footnote-336) (**بگو: اين راه من است؛ من و پيروانم، همگان را در عين بصيرت به سوی خداوند می‌‌خوانيم. منزّه است خدا، و من از مشرکان نيستم**).

**\*\*\***

**إضاءة قصة يوسف عبرة في زمن الظهور المقدس**

**سورة يوسف تفتتح بـ: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾.**

**وتختتم بـ: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾.**

**وبينت فيما مضى من الاضاءات أن قصة يوسف (ع) مدارها الرؤيا، فيوسف النبي يرى رؤيا، والسجين يرى رؤيا، وفرعون يرى رؤيا، وكلها رؤى من الله بغض النظر أن من رآها نبي أو كافر، والله سبحانه وتعالى عبَّر عن هذه الرؤى التي قصها في سورة يوسف (ع) - والتي كانت مدار قصة يوسف (ع) وتمكينه من ملك مصر - بأنها ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾.**

**روشنگری: داستان یوسف، عبرتی برای زمان ظهور مقدّس**

سوره‌ی یوسف با «**نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ**»[[337]](#footnote-337) (**بهترين داستان را برايت حکايت می‌کنيم**) آغاز، و با «**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**»[[338]](#footnote-338) (**در داستان‌هايشان، خردمندان را عبرتی است. اين داستانی بَرساخته نيست، بلکه تصديق سخن پيشينيان و تفصيلی بر هر چيز است و برای آنها که ايمان آورده‌اند هدايت و رحمتی است**) به پایان می‌سد.

در روشنگری‌های پیشین گفتم که داستان یوسف حول رؤیا می‌چرخد. یوسفِ پیامبر رؤیا می‌بیند، زندانی رؤیا می‌بیند، فرعون رؤیا می‌بیند و تمام اینها، رؤیاهایی از سوی خداوند هستند؛ صَرف نظر از اینکه بیننده‌اش پیامبر باشد یا کافر. خداوند سبحان و متعال از این رؤیاهایی که در سوره‌ی یوسف تعریف نموده ـ‌که محور داستان یوسف و تمکین دادن او از سوی پادشاه مصر است‌ـ به «**أَحْسَنَ الْقَصَصِ**» (**بهترین داستان‌ها**) تعبیر فرموده است.

**والآن، لنبحث في آخر آية من سورة يوسف لنعرف ماذا أراد الله من هذه القصة وهذه الرؤى التي قصها على النبي محمد (ص)، وبالتالي على من يؤمن بهذا النبي الكريم (ص) وما جاء به (ص): ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾. إذن، في هذه القصة منفعة، بل ومنفعة كبرى معتبرة، فالمفروض أن الإنسان يعتبر بغيره إذا وقع في حفرة فيجتنب طريقه وسلوكه لئّلا يقع في نفس الحفرة، هذا هو المفروض.**

اکنون به بحث و بررسی آخرین آیه‌ی سوره‌ی یوسف می‌پردازیم تا ببینیم خداوند از حکایت کردن این داستان چه منظوری داشته است؛ از این رؤیاهایی که برای حضرت محمد پیامبر خدا و به دنبال آن برای هر کسی که به این پیامبر بزرگوار و آنچه آورده است، ایمان دارد، حکایت فرموده است: «**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ**» (**در داستان‌هايشان، خردمندان را عبرتی است**).

بنابراین در این داستان بهره‌ای نهفته است؛ بهره‌ای که می‌توان عبرت‌های بزرگی از آن برگرفت. شایسته است که انسان از غیر خودش عبرت گیرَد؛ اگر کسی در گودالی سقوط کرده باشد، باید از راه و رفتار او دوری کند، تا در همان گودال سقوط نکند؛ چنین چیزی پذیرفته شده است.

**أما الواقع فإن المعتبرين الذين تنفعهم قصة يوسف (ع) هم ﴿أُولِي الْأَلْبَابِ﴾، ولب الإنسان قلبه وباطنه، فأصحاب القلوب النيرة بنور الله، والطاهرة بقدس الله، هم المنتفعون من قص هذه الرؤى، وهذه المسيرة النبوية الكريمة. أما أصحاب البواطن السوداء المظلمة فهم ليسوا من أولي الألباب؛ لأن قلوبهم خاوية، فالظلمة عدم، ولا شيء في بواطنهم ليقال عنه لب.**

**فالمفروض أن تكون قصة يوسف (ع) عبرة لكل إنسان، ولكن الواقع أنها لن تكون عبرة إلا لمن يؤمنون بملكوت السماوات، وبالتالي يصدقون كلام الله الآتي في المستقبل، ولا يقولون عنه إنه من الشيطان.**

**يصدقون كلام الله الذي سيأتي مع يوسف آل محمد (ص)، الذي سيأتي في المستقبل بين يدي محمد (ص): ﴿مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾.**

اما واقعیت این است که کسانی که درس و عبرت می‌گیرند و داستان یوسف به آنان سود و منفعت می‌رسانند فقط «**أُولِي الْأَلْبَابِ**» (**خردمندان**) هستند؛ و خِرَد انسان، قلب و باطن او می‌باشد. بنابراین دارندگان قلب‌های نورانی‌شده با نور خداوند و قلب‌های پاکیزه‌شده با پاکیِ قدسیِ خداوند، بهره‌مندان از این رؤیاها و این مسیر نَبَوی کریم، می‌باشند.

اما کسانی که درون‌های سیاه و تاریک دارند، جزو خردمندان محسوب نمی‌شوند؛ چرا که قلب‌هایشان تُهی است، آکنده از ظلمت عدم است و چیزی در اندرونشان نیست تا به آن خِرد گفته شود.

داستان یوسف باید برای هر انسانی درس و عبرتی داشته باشد؛ ولی در واقع فقط برای کسانی درس و عبرتی است که به ملکوت آسمان‌ها ایمان دارند؛ در نتیجه آنان سخنان خداوند را که در آینده می‌آید، تصدیق می‌کنند و نمی‌‌گویند از سوی شیطان است.

کلام خداوندی که با یوسف آل محمد خواهد آمد را تصدیق می‌کنند؛ همان کسی که در آینده در پیشگاه حضرت محمد خواهد آمد: «**مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ**» (**اين داستانی بَرساخته نيست، بلکه تصديق سخن پيشينيان است**).

**فليست قصة يوسف (ع) ولا الرؤى التي رآها يوسف (ع) والسجين وفرعون، حديثاً يفترى من الشيطان، بل هي من الله، فلتكن لكم بها عبرة ومنفعة لئّلا تعثروا وتقعوا في الحفرة عندما يأتي يوسف آل محمد (ص)، فلم تكن هذه القصة التي سماها الله بأحسن القصص إلا ﴿تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾، أي تصديق الذي سيأتي بين يدي محمد (ص)، أي في المستقبل بعد محمد (ص)، وهو يوسف آل محمد.**

**ولم يكن في هذه الرؤى والقصة تفصيل بعض الأمور التي تخص يوسف آل محمد، بل إن فيها ﴿تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾، وبالتالي فإن هذه القصة ستكون ﴿لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ ﴿ولِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾، لا لمن سواهم في زمن ظهور يوسف آل محمد (ع) القائم المهدي ﴿هُدىً وَرَحْمَةً﴾.**

داستان یوسف و رؤیایی که یوسف و زندانی و فرعون دیدند، سخنانی کِذب و بَرساخته نیست و از سوی شیطان نمی‌باشد؛ بلکه از جانب خداوند می‌باشند. پس بر شما است که از آن درس بگیرید و بهره‌مند شوید، تا آن هنگام که یوسف آل محمد می‌آید، دچار لغزش نشوید و در گودال سقوط نکنید. این داستانی که خداوند از آن به نیکوترین داستان‌ها تعبیر فرموده است، چیزی جز «**تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ**» (**تصديق سخن پيشينيان**) نیست؛ یعنی تصدیق آنچه در پیشگاه حضرت محمد در آینده خواهد آمد؛ یعنی در آینده، پس از حضرت محمد، که همان یوسف آل محمد می‌باشد.

در این رؤیاها و داستان، فقط تفصیل برخی موارد که به یوسف آل محمد اختصاص دارد، وجود ندارد، بلکه در آنها «**تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ**» (**تفصیل هر چیزی**) می‌باشد و در نتیجه این داستان در زمان ظهور یوسف آل محمد یعنی قائم مهدی «**هُدىً وَرَحْمَةً**» (**هدایت و رحمتی است**)، فقط برای «**لِأُولِي الْأَلْبَابِ**» (**خردمندان**) و «**ولِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**» (**و گروه مؤمن**) خواهد بود و نه برای کسان دیگر!

**فهؤلاء سيرون بنور الله أن زليخا (امرأة العزيز) هي الدنيا والملك الدنيوي ستقبل على آل محمد وعلى يوسف آل محمد، ولكنه لا يرضاها إلا بالطريق والسبيل الذي يريده الله، وهو التنصيب الإلهي وحاكمية الله.**

**وسيكون رفض يوسف آل محمد للزنا والطريق غير المشروع عند الله (حاكمية الناس) سبباً لعنائه في بادئ الأمر، كما كان رفض يوسف (ع) للزنا سبباً لسجنه.**

**قال أمير المؤمنين علي (ع): (لتعطفن علينا الدنيا بعد شماسها عطف الظروس على ولدها، ثم تلا هذه الآية: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾.**

آنان با نور خداوندی خواهند دید که زلیخا (همسر عزیز)[[339]](#footnote-339) همان دنیا و فرمان‌روایی دنیوی است که به آل محمد و یوسف آل محمد رو خواهد نمود؛ ولی او فقط از آن طریق و راهی راضی و خوشنود می‌شود که مورد خواست و اراده‌ی خداوند باشد؛ یعنی تنصیب الهی و حاکمیت خداوند.

نپذیرفتن زنا و راه غیر مشروع از دید خداوند (حاکمیت مردم) در ابتدای کار باعث سختی و رنج و زحمت یوسف آل محمد خواهد شد؛ همان طور که نپذیرفتن زنا توسط یوسف باعث به زندان رفتنش شد.

امیرالمؤمنین علی می‌فرماید: «**دنیا پس از روی‌گردانی‌اش، همانند روی آوردن ماده شتر به بچه‌اش، به ما روی خواهد نمود**». سپس این آیه را تلاوت فرمود: «**وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ**»[[340]](#footnote-340) (**و ما بر آن هستيم که بر کسانی که روی زمين به استضعاف کشیده شدند منّت گذاریم و آنان را پيشوايان سازيم و وارثان گردانيم**).

**وهكذا سيجد أولوا الألباب في قصة يوسف (ع) تفصيل كل شيء عن يوسف آل محمد، وبهذا أترك ﴿لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ و﴿لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ أن يستضيئوا من قصة يوسف وما فيها بقراءتها وتدبرها، ومن الله التوفيق.﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾.**

اینچنین است که خردمندان در داستان یوسف تفصیل هر چیزی از یوسف آل محمد را می‌یابند. به این ترتیب «**لِأُولِي الْأَلْبَابِ**» (**برای خردمندان**) و «**لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**» (**برای گروه مؤمن**) را ترک می‌گویم تا از داستان یوسف و آنچه در آن است، با خواندن و تدبیر در آن، بهره‌مند گردند و نورانی شوند؛ و من الله التوفیق.

«**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**»[[341]](#footnote-341) (**در داستان‌هايشان، خردمندان را عبرتی است. اين داستانی بَرساخته نيست، بلکه تصديق سخن پيشينيان و تفصيلی بر هر چيز است و برای آنها که ايمان آورده‌اند هدايت و رحمتی است**).

**إلهي إن عظيم ذنبي كف يدي عن انبساطها إليك، وكثرة ودوام تقصيري سوّدا وجهي عندك، فاغفر ذنبي وبيض وجهي فإنه لا سبيل لذلك إلا فضلك ومنك، وعطاؤك الابتداء، وأنت تعلم أني لا أريد بذلك إلا أن أكون أهلاً أن أقف بين يديك وأحـمدك وحدك لا شريك لك على كل نعمة أنعمت وتنعم بها عليَّ وعلى والديَّ وعلى كل أحد من خلقك.**

**إلهي وعزتك وجلالك وعظمتك، لو أني منذ بدعت فطرتي من أول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة وكل طرفة عين سرمد الأبد بحمد الخلائق وشكرهم أجمعين، لكنت مقصراً في بلوغ أداء شكر أخفى نعمة من نعمك عليَّ، ولو أني كربت معادن حديد الدنيا بأنيابي، وحرثت أرضها بأشفار عيني، وبكيت من خشيتك مثل بحور السماوات والأرضين دماً وصديداً، لكان ذلك قليلاً في كثير ما يجب من حقك عليَّ، ولو أنك إلهي عذبتني بعد ذلك بعذاب الخلائق أجمعين، وعظمت للنار خلقي وجسمي، وملئت جهنم وأطباقها مني حتى لا يكون في النار معذب غيري، ولا يكون لجهنم حطب سواي، لكان ذلك بعدلك عليَّ قليلاً في كثير ما استوجبته من عقوبتك.**

**إلهي فمع عظيم ما استحق من عقوبتك بعدلك، تفضلت عليَّ وجعلتني انطق بحمدك وأذكر أسماءك وأسماء سادتي من الأوصياء (ع) أنبياءك ورسلك (ع) الذين أتشرف أن أكون حفنة تراب تحت أقدامهم المباركة، إلهي فاغفر لي وأقل عثرتي واجعلهم يغفرون لي ويقيلون عثرتي.**

**بارالها! اگر بزرگی گناهم دستم را از گشوده شدن به سوی تو باز داشته، و بسیاری و پیوستگی کوتاهیِ من، صورتم را نزد تو سیاه کرده است، گناهم را بیامرز و صورتم را سفید فرما، که هیچ راهی برای این منظور، جُز فضل و منّت تو و بخشش ابتداییِ تو نمی‌باشد؛ در حالی که تو خود آگاهی که من از این منظور، چیزی نمی‌خواهم جز اینکه شایستگی پیدا کنم تا در پیشگاه تو بایستم و تنها تو را ستایش گویم، که یگانه‌ای و هیچ شریکی نداری، برای هر نعمتی که با آن، بر من و بر والدینم و بر فرد فردِ جمیعِ خلایقت، منّت نهادی.**

**خداوندا! به عزّت و جلالت و بزرگیت سوگند، اگر من از همان هنگامی که فطرتم را از ابتدای روزگار خلق فرمودی، با هر تار مویی و هر پلک بر هم زدنی تا انتهای روزگار با حمد و ستایش و شکرگزاری تمامی خلایق، پیوسته، جاودانگی ربوبیّت تو را عبادت کرده باشم، در رسیدن به به‌جا آوردن شکرِ پنهان‌ترین نعمت از نعمت‌هایت که بر من ارزانی داشته‌ای، کوتاهی ورزیده‌ام؛ حتی اگر معادن آهن دنیا را با دندان نیشم زیر و رو کنم و زمینش را با گوشه‌ی چشمانم شُخم بزنم، و از ترس تو همچون دریاهای آسمان‌ها و زمین‌ها، خون و خون‌آبه گریه کنم، نسبت به آنچه از حق تو بر من واجب است، اندکی از بسیار می‌باشد؛ و اگر ای خداونگار من، پس از این، مرا به عذاب همه‌ی خلایق عذاب کنی، و جسم و جان من آتش شود، و جهنم و طبقات آن از من آکنده گردد تا آنجا که در آتش، عذاب‌شونده‌ای غیر از من باقی نماند و جُز من، کسی دیگری هیزم جهنم نباشد، چنین چیزی به خاطر عدل تو بر من، نسبت به آنچه خودم را به عقوبت تو شایسته نموده‌ام، اندکی از بسیار است.**

**بارالها! برخلاف بزرگی و عظمت عقوبتی که به خاطر عدالت تو مستحقش می‌باشم، بر من تفضّل فرمودی و مرا گویا فرمودی به حمد و ستایش خودت، یاد اسم‌هایت و اسم‌های سرورانم از اوصیا(ع) و پیامبران و فرستادگانت(ع) همان کسانی که بودن مشتی خاک در زیر گام‌های مبارکشان، برایم شرافتی است. خداوندا! مرا بیامرز، و از خطایم درگذر، و آنان را به گونه‌ای قرار بده که مرا بیامرزند و از خطایم، درگذرند.** [[342]](#footnote-342)

**المذنب المقصر**

**أحمد الحسن**

**1427هـ.ق**

**والحمد لله رب العالمين**

1. - شعرا: 115. [↑](#footnote-ref-1)
2. - شعرا: 116. [↑](#footnote-ref-2)
3. - اعراف: 63. [↑](#footnote-ref-3)
4. هود: 25 و 26. [↑](#footnote-ref-4)
5. - هود: 28. [↑](#footnote-ref-5)
6. - نوح: 5 تا 9. [↑](#footnote-ref-6)
7. - قمر: 10. [↑](#footnote-ref-7)
8. - شعرا: 111 تا 115. [↑](#footnote-ref-8)
9. - صافات: 171 تا 173. [↑](#footnote-ref-9)
10. - مدثر: 6. [↑](#footnote-ref-10)
11. - نوح: 15. [↑](#footnote-ref-11)
12. - هود: 27. [↑](#footnote-ref-12)
13. - هود: 27. [↑](#footnote-ref-13)
14. - اعراف: 64. [↑](#footnote-ref-14)
15. - انبیا: 52 تا 57. [↑](#footnote-ref-15)
16. - انبیا: 58. [↑](#footnote-ref-16)
17. - انبیا: 62. [↑](#footnote-ref-17)
18. - انبیا: 63. [↑](#footnote-ref-18)
19. - انبیا: 65. [↑](#footnote-ref-19)
20. - انبیا: 66 و 67. [↑](#footnote-ref-20)
21. - شعرا: 75 تا 77. [↑](#footnote-ref-21)
22. - انبیا: 68. [↑](#footnote-ref-22)
23. - انبیا: 69 تا 73. [↑](#footnote-ref-23)
24. - نوح: 7. [↑](#footnote-ref-24)
25. - ضرب المثل عربی: کل إناء بالذي فیه ینضح (مترجم). [↑](#footnote-ref-25)
26. - قصص: 14. [↑](#footnote-ref-26)
27. - طه: 17. [↑](#footnote-ref-27)
28. - طه: 47 و 48. [↑](#footnote-ref-28)
29. - طه: 57 تا 58. [↑](#footnote-ref-29)
30. - توبه: 31. [↑](#footnote-ref-30)
31. - شوری: 13. [↑](#footnote-ref-31)
32. - وسایل الشیعه (آل البیت): ج 12 ص 198 ح 8. [↑](#footnote-ref-32)
33. - بحار الانوار: ج 19 ص22. [↑](#footnote-ref-33)
34. - طه: 1 و 2. [↑](#footnote-ref-34)
35. - مستدرک الوسایل: ج 7 ص 26 و 27 ح 2 ؛ مجمع الزواید: ج 5 ص 339. [↑](#footnote-ref-35)
36. - إسرا: 105. [↑](#footnote-ref-36)
37. - کهف: 1 و 2. [↑](#footnote-ref-37)
38. - نحل: 1. [↑](#footnote-ref-38)
39. - انبیا: 1. [↑](#footnote-ref-39)
40. - قمر: 1 و 2. [↑](#footnote-ref-40)
41. - بقره: 214. [↑](#footnote-ref-41)
42. - اعراف: 94 و 95. [↑](#footnote-ref-42)
43. - انعام: 42 تا 44. [↑](#footnote-ref-43)
44. - مؤمنون: 108 تا 110. [↑](#footnote-ref-44)
45. - زخرف: 23. [↑](#footnote-ref-45)
46. - بقره: 170. [↑](#footnote-ref-46)
47. - شعرا: 210 تا 212. [↑](#footnote-ref-47)
48. - شعرا: 221 تا 223. [↑](#footnote-ref-48)
49. - شعرا: 224. [↑](#footnote-ref-49)
50. - شعرا: 225. [↑](#footnote-ref-50)
51. - بقره: 96. [↑](#footnote-ref-51)
52. - فرقان: 27 تا 29. [↑](#footnote-ref-52)
53. - نمل: 47. [↑](#footnote-ref-53)
54. - نمل: 56. [↑](#footnote-ref-54)
55. - عنکبوت: 40 و 41. [↑](#footnote-ref-55)
56. - هود: 32. [↑](#footnote-ref-56)
57. - شعرا: 116. [↑](#footnote-ref-57)
58. - شعرا: 117 و 118. [↑](#footnote-ref-58)
59. - هود: 36. [↑](#footnote-ref-59)
60. - اعراف: 61. [↑](#footnote-ref-60)
61. - هود: 25. [↑](#footnote-ref-61)
62. - هود:26. [↑](#footnote-ref-62)
63. - اعراف:59. [↑](#footnote-ref-63)
64. - ابراهیم: 21. [↑](#footnote-ref-64)
65. - بقره: 166 و 167. [↑](#footnote-ref-65)
66. - هود: 39. [↑](#footnote-ref-66)
67. - قمر: 9. [↑](#footnote-ref-67)
68. - ذاریات: 46. [↑](#footnote-ref-68)
69. - نجم: 52. [↑](#footnote-ref-69)
70. - یونس: 73. [↑](#footnote-ref-70)
71. - شعرا: 66. [↑](#footnote-ref-71)
72. - اعراف: 79. [↑](#footnote-ref-72)
73. - اعراف: 93. [↑](#footnote-ref-73)
74. - انعام: 37. [↑](#footnote-ref-74)
75. - بقره: 118. [↑](#footnote-ref-75)
76. - یونس: 20. [↑](#footnote-ref-76)
77. - رعد: 7. [↑](#footnote-ref-77)
78. - جمعه: 2. [↑](#footnote-ref-78)
79. - فصلت: 53. [↑](#footnote-ref-79)
80. - فصلت: 53. [↑](#footnote-ref-80)
81. - یونس: 92. [↑](#footnote-ref-81)
82. - یونس: 7. [↑](#footnote-ref-82)
83. - حجر: 81. [↑](#footnote-ref-83)
84. - حج: 51. [↑](#footnote-ref-84)
85. - سبأ: 38. [↑](#footnote-ref-85)
86. - یونس: 21. [↑](#footnote-ref-86)
87. - سبأ: 5. [↑](#footnote-ref-87)
88. - نمل: 82. [↑](#footnote-ref-88)
89. - بقره: 118. [↑](#footnote-ref-89)
90. - اعراف: 73. [↑](#footnote-ref-90)
91. - هود: 64. [↑](#footnote-ref-91)
92. - اعراف: 146. [↑](#footnote-ref-92)
93. - یونس: 95 تا 97. [↑](#footnote-ref-93)
94. - اعراف: 132. [↑](#footnote-ref-94)
95. - قمر: 2. [↑](#footnote-ref-95)
96. - طور: 15. [↑](#footnote-ref-96)
97. - لقمان: 21. [↑](#footnote-ref-97)
98. - اعراف: 59 تا 61. [↑](#footnote-ref-98)
99. - اعراف: 66 و 67. [↑](#footnote-ref-99)
100. - اعراف: 73. [↑](#footnote-ref-100)
101. - اعراف: 75 و 76. [↑](#footnote-ref-101)
102. - اعراف: 80. [↑](#footnote-ref-102)
103. - اعراف: 82. [↑](#footnote-ref-103)
104. - اعراف: 85. [↑](#footnote-ref-104)
105. - هود: 87. [↑](#footnote-ref-105)
106. - اعراف: 88. [↑](#footnote-ref-106)
107. - انعام: 44. [↑](#footnote-ref-107)
108. - اعراف: 183. [↑](#footnote-ref-108)
109. - 29 فروردین 1383 هـ.ش (مترجم). [↑](#footnote-ref-109)
110. - یوسف: 34. [↑](#footnote-ref-110)
111. - یوسف: 39. [↑](#footnote-ref-111)
112. - یوسف: 40. [↑](#footnote-ref-112)
113. - یوسف: 44. [↑](#footnote-ref-113)
114. - قمر: 15. [↑](#footnote-ref-114)
115. - یوسف: 4. [↑](#footnote-ref-115)
116. - قسمتی از خطبه‌ی امیر المؤمنین که می‌فرماید: «.... پس عبرت گيريد از آنچه خداوند با ابليس كرد: كار طولانى، تلاش سخت و بندگى شش هزار ساله‏اش را كه روشن نيست بر حسب سال‌هاى اين جهان برآورد شده است يا سالهاى جهان ديگر، در برابر ساعتى تکبر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجراى ابليس، با گناهى همسنگ او، كيست كه از عذاب الهى رهايى تواند؟ هيچ كس! خداوند سبحان هرگز انسانى را با گناهى كه فرشته‏اى را با آن گناه بيرون راند، به بهشت اندرون نبرد؛ چرا که حکم او در میان اهل آسمان و اهل زمین یکسان است. بین خداوند و احدی از آفریدگانش هیچ گونه نزدیکی و قرابتی در مُباح کردن چیزی که خداوند بر جهانیان حرام کرده است، وجود ندارد». نهج البلاغه: ج 2 ؛ خطبه‌های امام علی: ص 138. [↑](#footnote-ref-116)
117. - حج: 18. [↑](#footnote-ref-117)
118. - توبه: 31. [↑](#footnote-ref-118)
119. - کافی: ج 2 ص 398 ح 7. [↑](#footnote-ref-119)
120. - کافی: ج 2 ص 398 ح 8. [↑](#footnote-ref-120)
121. - طلحة بن زید می‌ گوید: از امام صادق شنیدم که می‌فرمود: «عمل‌کننده‌ی بدون بصیرت، مانند سِِیر کننده در مسیر اشتباهی است که سرعت حرکتش جز به دور شدن او نمی‌افزاید». کافی: ج 1 ص 43 ح 1. [↑](#footnote-ref-121)
122. - نسا: 115. [↑](#footnote-ref-122)
123. - قیامت: 13 تا 35. [↑](#footnote-ref-123)
124. - ابراهیم: 37. [↑](#footnote-ref-124)
125. - کافی: ج 1 ص 392 ح 1. [↑](#footnote-ref-125)
126. - در جاهلیت و قبل از اسلام، لبیک گفتن قریش این گونه بود: «لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك، تملكه وما ملك» (لبیک، خداوندا لبیک. لبیک، تو شریکی نداری. مالک آن هستی و آنچه در اختیار تو است). لبیک گفتن کنانه به این صورت بود: «لبيك اللهم لبيك، اليوم يوم التعريف، يوم الدعاء والوقوف» (لبیک، خداوندا لبیک. روز، امروز، شناخت و روز دعا و وقوف است». لبیک گفتن بنی اسد نیز این گونه بود: «لبيك اللهم لبيك، يا رب أقبلت بنو أسد أهل التواني والوفاء والجلد إليك» (لبیک، خداوندا، لبیک. پروردگارا! بنی اسد که اهل به کمال رسانیدن و وفا هستند و نیرومند، به تو روی می‌آورند.» لبیک گفتن بنی تمیم به این صورت بود: «لبيك، اللهم لبيك، لبيك لبيك عن تميم قد تراها قد أخلقت أثوابها وأثواب من وراءها، وأخلصت لربها دعاءها» (لبیک، خداوندا لبیک. لبیک لبیک از سوی تمیم که می‌‌بینی، ثواب‌هایش و ثواب‌های افرادی که پیش‌تر بوده‌اند و دعا را برای پروردگارشان خالص نموده‌اند، خلق کرده‌ای». لبیک گفتن قیس عیلان اینگونه بود: «لبيك، اللهم لبيك، لبيك أنت الرحمن، أتتك قيس عيلان راجلها والركبان» (لبیک، خداوندا لبیک. لبیک، تو رحمان هستی. قیس عیلان نزد تو آمدند؛ پیاده و سواره». لبیک گفتن ثقیف اینگونه بود: «لبيك اللهم، إن ثقيفاً قد أتوك واخلفوا المال، وقد رجوك» (لبیک بارالها. ثقیف نزد تو آمدند و مال را رها کردند در حالی که چشم امید به تو دارند». لبیک گفتن هذیل اینگونه بود: «لبيك عن هذيل قد ادلجوا بليل في ابل وخيل» (لبیک، از سوی هذیل. در شب و بر روی شتر و اسب، کوچ کردند». لبیک گفتن ربیعه اینگونه بود: «لبيك ربنا لبيك لبيك، إن قصدنا إليك» (لبیک، پروردگار ما، لبیک، لبیک، ما فقط قصد تو را نموده‌ایم» و برخی از آنان نیز می‌گفتند: «لبيك عن ربيعة، سامعة لربها مطيعة» (لبیک از سوی ربیعه، شنوندگان پروردگارشان و مطیعان او». حمیر و همدان می‌گفتند: «لبيك عن حمير وهمدان، والحليفين من حاشد وألهان» (لبیک از سوی حمیر و همدان. دو هم‌پیمان از حاشد و الهان». لبیک گفتن اَزَد اینگونه بود: «لبيك رب الأرباب، تعلم فصل الخطاب، لملك كل مثاب» (لبیک، پروردگار پروردگاران. تو فصل‌الخطاب را می‌دانی. هر ثوابی از آنِ پادشاه است». لبیک گفتن مََذحَج اینگونه بود: «لبيك رب الشعرى، ورب اللات والعزى» (لبیک، پروردگار شعری. و پروردگار لات و عزّی». لبیک گفتن کنده و حضرموت اینگونه بود: «لبيك لا شريك لك، تملكه أو تهلكه، أنت حكيم فاتركه» (لبیک، هیچ شریکی برای تو نیست. اختیار حفظ یا از بین بردنش را داری. تویی حکمیم، پس او را رها کن». لبیک گفتن غسان اینگونه بود: «لبيك رب غسان راجلها والفرسان» (لبیک، پروردگار غسان. پیاده و سواره‌شان). لبیک گفتن بجیله اینگونه بود: «لبيك عن بجيلة في بارق ومخيلة» (لبیک از بجیله در بارق و مخیله). لبیک گفتن قضاعه اینگونه بود: «لبيك عن قضاعة، لربها دفاعة، سمعاً له وطاعة» (لبیک از قضاعه. پشتیبان پروردگارش. به او گوش می‌سپاریم و از او اطاعت می‌‌کنیم». لبیک گفتن جذام اینگونه بود: «لبيك عن جذام ذي النهى والأحلام» (لبیک از جذام؛ آن صاحبان نبوت و رؤیاها). تاريخ یعقوبی: ج1 ص 255. [↑](#footnote-ref-126)
127. - انفال: 35. [↑](#footnote-ref-127)
128. - در تفسیر سوره‌ی فاتحه ملاصدرا آمده است: رسول خدا فرمود: «خداوند از زمانی که عالم اجسام را آفرید، به آن نگاه نکرد». [↑](#footnote-ref-128)
129. - بحار الانوار: ج 24 ص 303. [↑](#footnote-ref-129)
130. - بقره: 115. [↑](#footnote-ref-130)
131. - فتح: 10. [↑](#footnote-ref-131)
132. - کتاب مقدس - مجمع کنیسه‌های شرقی: ص 307. [↑](#footnote-ref-132)
133. - رسول خدا می‌فرماید: «قلب فرزند آدم بین دو انگشت از انگشتان رحمان قرار دارد». شرح اصول کافی: ج 1 ص 302. [↑](#footnote-ref-133)
134. - مؤمنون: 14. [↑](#footnote-ref-134)
135. - آل عمران: 49. [↑](#footnote-ref-135)
136. - یوسف: 100. [↑](#footnote-ref-136)
137. - بحار الانوار: ج 12 ص 319. [↑](#footnote-ref-137)
138. - بقره: 144. [↑](#footnote-ref-138)
139. - بقره: 142. [↑](#footnote-ref-139)
140. - منظور امام حسن عسکری می‌باشد؛ چرا که در تفسیر ایشان آمده است. [↑](#footnote-ref-140)
141. - بقره: 115. [↑](#footnote-ref-141)
142. - بقره: 143. [↑](#footnote-ref-142)
143. - بحار الانوار: ج 4 ص 105 تا 107. [↑](#footnote-ref-143)
144. - یوسف: 4 تا 6. [↑](#footnote-ref-144)
145. - واقعه: 62. [↑](#footnote-ref-145)
146. - اعراف: 172 و 173. در این آیه پاسخی وجود دارد به کسی است که می‌گوید: گناه کسی که اسلام و رسالت‌های آسمانی به او نرسیده است، مانند کسی که در سرزمین‌های ناشناخته‌ی آفریقا یا در گوشه و کنارهای زمین یا در سرزمینی دور از سرزمین فرستادگان زندگی می‌کند، چیست؟ پاسخ این است که آیه‌ی اول ثابت می‌کند که امتحان همه‌ی مردم به پایان رسید و هر کدام از آنها جایگاه خود را برگرفت و وضعیت و استحقاقش روشن شد. آیه‌ی دوم بیان می‌کند که آنها با پیروی کردن از گمراهی پدرانشان در این زمین، یا اینکه در سرزمینی زندگی می‌کردند که پیامبری بر آن قدم نگذاشته و حق به آن نرسیده و کسی آن را نرسانیده است، معذور نمی‌باشند؛ چرا که خداوند به آنان می‌‌فرماید: من شما را در عالَم ذرّ آزمودم و وضعیت و استحقاق شما را دانستم. پس نگویید: «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (پدران ما پيش از اين مشرک بودند و ما نسلی بوديم پس از آنها. آيا به سبب کاری که باطل‌کنندگان کرده بودند ما را به هلاکت می‌رسانی؟) (اعراف173)؛ به عبارت دیگر خداوند به آنان می‌فرماید: من داناتر هستم، که اگر پیامبران و اوصیا و فرستادگان نزد شما می‌آمدند و تبلیغ‌کنندگان، رسالت‌های آسمان را به شما می‌رسانیدند، باز هم ایمان نمی‌آوردید و تصدیق نمی‌کردید. «وَلَوْ عَلِمَ اللهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ» (و اگر خدا خيری در آنان می‌يافت، شنوايشان می‌ساخت و حتی اگر هم آنها را شنوا ساخته بود باز هم برمی‌گشتند و رويگردان می‌شدند) (انفال23). اما کسی که می‌گوید: چرا آنان در مقوله‌ی رسیدن ابلاغ، با کفّاری که در سرزمین رسالت‌ها زندگی می‌کردند، مساوی نیستند؟ پاسخش این است که تبلیغ به آنان، فضیلتی است نسبت به کسی که فضیلت را نمی‌پذیرد و مستحقش نمی‌باشد؛ در حالی که از پیش می‌دانستیم که او به طور قطع و یقین آن را نمی‌پذیرد و اگر به آنها عرضه می‌شد، همین نتیجه حاصل می‌شد. اما اشکالی ندارد که بر برخی از آنها عرضه شود تا بیان شود که سایرین نیز همانند همین گروهی هستند که حق بر ایشان عرضه شد و قبولش نگردند. بنابراین عرضه به برخی از آنها به جهت اتمام حجت است و عذری برای کسی که بگوید: «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ» (پدران ما پيش از اين مشرک بودند و ما نسلی بوديم پس از آنها) باقی نمی‌ماند؛ چرا که بر همانندهای آنها حق عرضه شد و آنان گمراهی پدرانشان را بر هدایت فرستادگان برگزیدند. «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» (به اين ترتیب، پيش از تو به هيچ قريه‌ای بيم‌دهنده‌ای نفرستاديم مگر آنکه متنعّمانش گفتند: ما پدرانمان را بر آيينی یافتیم و به اعمال آنها اقتدا می‌کنيم) (زخرف23) و حتی گمراهی پدرانشان را هدایت و حق دیدند «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ» (نه، بلکه می‌‌گويند: پدرانمان را بر آيينی یافتیم و ما از پِی آنها هدایت‌یافته‌ایم) (زخرف22). [↑](#footnote-ref-146)
147. - انعام: 75. [↑](#footnote-ref-147)
148. - یوسف: 3. [↑](#footnote-ref-148)
149. - شوری: 52. [↑](#footnote-ref-149)
150. - تفسیر امام عسکری: ص 641. [↑](#footnote-ref-150)
151. - کافی: ج 1 ص 274 ح 5. [↑](#footnote-ref-151)
152. - نسا: 58 [↑](#footnote-ref-152)
153. - بقره: 140 [↑](#footnote-ref-153)
154. - عیون اخبار الرضا: ج 1- ص 24 تا 26. [↑](#footnote-ref-154)
155. - یوسف: 5. [↑](#footnote-ref-155)
156. - یوسف: 8. [↑](#footnote-ref-156)
157. - یوسف: 9. [↑](#footnote-ref-157)
158. - یوسف: 89 و 90. [↑](#footnote-ref-158)
159. - کمال الدین . تمام النعمه شیخ صدوق: ص 144. [↑](#footnote-ref-159)
160. - کمال الدین . تمام النعمه شیخ صدوق: ص 329. [↑](#footnote-ref-160)
161. - یوسف: 10. [↑](#footnote-ref-161)
162. - قصص: 41. [↑](#footnote-ref-162)
163. - یوسف: 111. [↑](#footnote-ref-163)
164. - بقره: 87. [↑](#footnote-ref-164)
165. - یوسف: 7. [↑](#footnote-ref-165)
166. - یوسف: 2. [↑](#footnote-ref-166)
167. - غافر: 67. [↑](#footnote-ref-167)
168. - مائده: 27 تا 32. [↑](#footnote-ref-168)
169. - اعراف: 150. [↑](#footnote-ref-169)
170. - طه: 97. [↑](#footnote-ref-170)
171. - روم: 7. [↑](#footnote-ref-171)
172. - یوسف: 13. [↑](#footnote-ref-172)
173. - بقره: 47. [↑](#footnote-ref-173)
174. - فتح: 28. [↑](#footnote-ref-174)
175. - یوسف: 13. [↑](#footnote-ref-175)
176. - یوسف: 3. [↑](#footnote-ref-176)
177. - واقعه: 62. [↑](#footnote-ref-177)
178. - یوسف: 18. [↑](#footnote-ref-178)
179. - بقره: 155. [↑](#footnote-ref-179)
180. - یوسف: 88. [↑](#footnote-ref-180)
181. - یوسف: 15. [↑](#footnote-ref-181)
182. - یوسف: 89. [↑](#footnote-ref-182)
183. - یوسف: 13. [↑](#footnote-ref-183)
184. - یوسف: 92. [↑](#footnote-ref-184)
185. - یوسف: 111. [↑](#footnote-ref-185)
186. - یوسف: 16. [↑](#footnote-ref-186)
187. - یوسف: 20. [↑](#footnote-ref-187)
188. - یوسف: 21. [↑](#footnote-ref-188)
189. - فاطر: 10. [↑](#footnote-ref-189)
190. - نمل: 50. [↑](#footnote-ref-190)
191. - یوسف: 21. [↑](#footnote-ref-191)
192. - نمل: 45. [↑](#footnote-ref-192)
193. - یوسف: 36. [↑](#footnote-ref-193)
194. - یوسف: 36. [↑](#footnote-ref-194)
195. - یوسف: 36. [↑](#footnote-ref-195)
196. - یوسف: 41. [↑](#footnote-ref-196)
197. - یوسف: 37. [↑](#footnote-ref-197)
198. - یوسف: 39 و 40. [↑](#footnote-ref-198)
199. - یوسف: 42. [↑](#footnote-ref-199)
200. - بقره: 249. [↑](#footnote-ref-200)
201. - انبیا: 87. [↑](#footnote-ref-201)
202. - یوسف: 106. [↑](#footnote-ref-202)
203. - یوسف: 43. [↑](#footnote-ref-203)
204. - جن: 27 و 28. [↑](#footnote-ref-204)
205. - کهف: 63. [↑](#footnote-ref-205)
206. - کهف: 64. [↑](#footnote-ref-206)
207. - ص: 24. [↑](#footnote-ref-207)
208. - ص: 26. [↑](#footnote-ref-208)
209. - یوسف: 100. [↑](#footnote-ref-209)
210. - یوسف: 101. [↑](#footnote-ref-210)
211. - بحار الانوار: ج 95 ص 226. [↑](#footnote-ref-211)
212. - ذاریات: 50. [↑](#footnote-ref-212)
213. - یوسف: 43. [↑](#footnote-ref-213)
214. - یوسف: 36. [↑](#footnote-ref-214)
215. - یوسف: 46. [↑](#footnote-ref-215)
216. - یوسف: 55. [↑](#footnote-ref-216)
217. - یوسف: 54. [↑](#footnote-ref-217)
218. - یوسف: 56. [↑](#footnote-ref-218)
219. - غافر: 34. [↑](#footnote-ref-219)
220. - منتخب انوار المضیئه سید بهاء الدین نجفی: ص 311 ؛ کمال الدین و تمام النعمة: ص 654. [↑](#footnote-ref-220)
221. - قرب الاسناد: ص 380. [↑](#footnote-ref-221)
222. - غیبت نعمانی: ص 203 ؛ بحار الانوار: ج 52 ص 138 و 139. [↑](#footnote-ref-222)
223. - فتح: 23. [↑](#footnote-ref-223)
224. - یس: 30. [↑](#footnote-ref-224)
225. - یوسف" 32 تا 35. [↑](#footnote-ref-225)
226. - بحار الانوار: ج 29 ص 438. [↑](#footnote-ref-226)
227. - یوسف: 3. [↑](#footnote-ref-227)
228. - بحار الانوار: ج 12 ص 247. [↑](#footnote-ref-228)
229. - یوسف: 21. [↑](#footnote-ref-229)
230. - زخرف: 48. [↑](#footnote-ref-230)
231. - سجده: 21. [↑](#footnote-ref-231)
232. - یوسف: 44. [↑](#footnote-ref-232)
233. - یوسف: 45. [↑](#footnote-ref-233)
234. - یوسف: 46. [↑](#footnote-ref-234)
235. - غافر: 34. [↑](#footnote-ref-235)
236. - یوسف: 35. [↑](#footnote-ref-236)
237. - غافر: 34. [↑](#footnote-ref-237)
238. - یوسف: 36. [↑](#footnote-ref-238)
239. - احقاف: 9. [↑](#footnote-ref-239)
240. - لقمان: 20 تا 22. [↑](#footnote-ref-240)
241. - مائده: 27 تا 30. [↑](#footnote-ref-241)
242. - رعد: 8. [↑](#footnote-ref-242)
243. - سبأ: 3. [↑](#footnote-ref-243)
244. - بقره: 30. [↑](#footnote-ref-244)
245. - بقره: 31. [↑](#footnote-ref-245)
246. - حجر: 29. [↑](#footnote-ref-246)
247. - کهف: 50. [↑](#footnote-ref-247)
248. - احزاب: 62. [↑](#footnote-ref-248)
249. - فتح: 23. [↑](#footnote-ref-249)
250. - نسا: 58. [↑](#footnote-ref-250)
251. - آل عمران: 34. [↑](#footnote-ref-251)
252. - يوسف:6. [↑](#footnote-ref-252)
253. - يوسف:38. [↑](#footnote-ref-253)
254. - يوسف:37. [↑](#footnote-ref-254)
255. - يوسف: 47-49. [↑](#footnote-ref-255)
256. - يوسف: 55. [↑](#footnote-ref-256)
257. - يوسف: 39-40. [↑](#footnote-ref-257)
258. - از جمله: از عبد الاعلی روایت شده است: به ابو عبدالله امام صادق عرض کردم: کسی که این امر را بر عهده می‌گیرد و مدعی آن است، حجتش چیست؟ فرمود: «از حلال و حرام از او پرسیده می‌شود». راوی می‌گوید: سپس ایشان به من رو نمود و فرمود: «سه دلیل است که در کسی جمع نمی‌شود، مگر اینکه صاحب الامر باشد: اینکه سزاوارترین فرد نسبت به فرد قبلی است، سلاح نزد او است و صاحب وصیت آشکار باشد....». کافی: ج 1 ص 284 ح 2.

     حرث بن مغیره می‌گوید: به ابو عبدالله امام صادق عرض کردم: صاحب الامر چگونه شناخته می‌شود؟ ایشان فرمود: «با آرامش و وقار، و علم، و وصیت». بصائر الدرجات: ص 509.

     از ابو جارود نقل شده است که گفت: از ابا جعفر امام باقر پرسیدم: امام با چه شناخته می‌شود؟ ایشان فرمود: «با چند ویژگی: اولین آن، اینکه از سوی خداوند تبارک و تعالی بر او نصّی است و او را نشانه‌ای برای مردم قرار داده است تا بر آنها حجت باشد؛ چرا که رسول خدا علی را منصوب فرمود و او را با نام و وجودش به مردم شناسانید. همچنین امامان، اولی دومی را منصوب می‌کنند؛ و اینکه از او پرسش می‌شود و پاسخ می‌گوید، و اینکه در حضورش ساکت می‌شوند و او است که آغاز می‌کند...». [↑](#footnote-ref-258)
259. - عیسی فرمود:«5 امّا الآن نزد فرستنده‌ی خود می‌روم و كسی از شما از من نپرسد به كجا می‌روی 6 وليكن چون اين را به شما گفتم، دل شما از غم پُر شده است 7 و من به شما راست می‌گويم كه رفتن من برای شما بهتر است؛ زيرا اگر نروم تسلّی‌دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم 8 و چون او آيد، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود 9 اما بر گناه؛ زيرا آنها به من ايمان نمی‌آورند 10 و اما بر عدالت، از آن سبب كه نزد پدر خود می‌روم و ديگر مرا نخواهيد ديد 11 و امّا بر داوری، از آن رو كه بر رئيس اين جهان حكم شده است 12 و بسيار چيزهای ديگر نيز دارم که به شما بگويم، ولی الآن طاقت تحمّل‌شان را نداريد 13 ولی هنگامی که او يعنی روحِ راستی آيد، شما را به جميع راستی هدايت خواهد كرد زيرا كه از خود تكّلم نمی‌كند بلكه فقط به آنچه شنيده است سخن خواهد گفت». انجیل یوحنا: اصحاح شانزدهم. [↑](#footnote-ref-259)
260. - جمعه: 2. [↑](#footnote-ref-260)
261. - جمعه: 3. [↑](#footnote-ref-261)
262. - معنای اخبار شیخ صدوق: ص 355. [↑](#footnote-ref-262)
263. - یونس: 90. [↑](#footnote-ref-263)
264. - یونس: 91. [↑](#footnote-ref-264)
265. - یونس: 92. [↑](#footnote-ref-265)
266. - انعام: 9. [↑](#footnote-ref-266)
267. - سجده: 29. [↑](#footnote-ref-267)
268. - بقره: 3. [↑](#footnote-ref-268)
269. - انبیا: 49. [↑](#footnote-ref-269)
270. - فاطر: بخشی از آیه‌ی 18. [↑](#footnote-ref-270)
271. - یس: 11. [↑](#footnote-ref-271)
272. - ق: 33. [↑](#footnote-ref-272)
273. - حدید: 25. [↑](#footnote-ref-273)
274. - ملک: 12. [↑](#footnote-ref-274)
275. - یوسف: 70. [↑](#footnote-ref-275)
276. - یوسف: 12. [↑](#footnote-ref-276)
277. - یوسف: 71 و 72. [↑](#footnote-ref-277)
278. - یوسف: 73. [↑](#footnote-ref-278)
279. - تفسیر سوره‌ی فاتحه - ملا صدرا. [↑](#footnote-ref-279)
280. - ص: 21 تا 26. [↑](#footnote-ref-280)
281. - از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب روایت شده است که فرمود: «رسول خدا فرمود: خداوند تبارک و تعالی نود و نه اسم دارد ـ‌صد تا منهای یکی‌ـ کسی که آنها را شماره کند، وارد بهشت می‌شود....». توحید صدوق: ص 194. [↑](#footnote-ref-281)
282. - متشابهات: ج 2 پاسخ سوال 64. [↑](#footnote-ref-282)
283. - فاطر: 1. [↑](#footnote-ref-283)
284. - انبیا: 27. [↑](#footnote-ref-284)
285. - یوسف: 79. [↑](#footnote-ref-285)
286. - نهج البلاغه: ج 2 ص 41. [↑](#footnote-ref-286)
287. - یوسف: 91. [↑](#footnote-ref-287)
288. - فتح: 23. [↑](#footnote-ref-288)
289. - بحار الانوار: ج 22 ص 259.

     هداني هاد غير نفسي ودلّـني على الله من طردته كـل مطرد

     أصد وأنأى جاهلاً عن محمـد وأدعى وإن لم أنتسب من محمد [↑](#footnote-ref-289)
290. - نسا: 159. [↑](#footnote-ref-290)
291. - یوسف: 66. [↑](#footnote-ref-291)
292. - یوسف: 81. [↑](#footnote-ref-292)
293. - یوسف: 82. [↑](#footnote-ref-293)
294. - یوسف: 83. [↑](#footnote-ref-294)
295. - یوسف: 18. [↑](#footnote-ref-295)
296. - یوسف: 83. [↑](#footnote-ref-296)
297. - یوسف: 84. [↑](#footnote-ref-297)
298. - یوسف: 84 تا 87. [↑](#footnote-ref-298)
299. - یوسف: 94. [↑](#footnote-ref-299)
300. - یوسف: 67. [↑](#footnote-ref-300)
301. - یوسف: 66. [↑](#footnote-ref-301)
302. - یوسف: 68. [↑](#footnote-ref-302)
303. - یوسف: 68. [↑](#footnote-ref-303)
304. - یوسف: 76. [↑](#footnote-ref-304)
305. - بقره: 30. [↑](#footnote-ref-305)
306. - حجر: 42. [↑](#footnote-ref-306)
307. - آل عمران: 34. [↑](#footnote-ref-307)
308. - نجم: 3 و 4. [↑](#footnote-ref-308)
309. - غافر: 34. [↑](#footnote-ref-309)
310. - یوسف: 37. [↑](#footnote-ref-310)
311. - یوسف: 38. [↑](#footnote-ref-311)
312. - یوسف: 39. [↑](#footnote-ref-312)
313. - یوسف: 40. [↑](#footnote-ref-313)
314. - کافی: ج 6 ص 434 ح 24 ؛ وسایل الشیعه (آل البیت): ج 27 ص 128 ح 13. [↑](#footnote-ref-314)
315. - آل عمران: 26. [↑](#footnote-ref-315)
316. - فرقان: 2. [↑](#footnote-ref-316)
317. - ملک: 1. [↑](#footnote-ref-317)
318. - نسا: 53. [↑](#footnote-ref-318)
319. - نسا: 54. [↑](#footnote-ref-319)
320. - یوسف: بخشی از آیه‌ی 18. [↑](#footnote-ref-320)
321. - یوسف: 25. [↑](#footnote-ref-321)
322. - یوسف: 26. [↑](#footnote-ref-322)
323. - یوسف: 27. [↑](#footnote-ref-323)
324. - یوسف: 28. [↑](#footnote-ref-324)
325. - یوسف: 93. [↑](#footnote-ref-325)
326. - یوسف: 85. [↑](#footnote-ref-326)
327. - یوسف: 95. [↑](#footnote-ref-327)
328. - یوسف: 96. [↑](#footnote-ref-328)
329. - یوسف: 97. [↑](#footnote-ref-329)
330. - کافی: ج 2 ص 304 ح 1. [↑](#footnote-ref-330)
331. - طه: 22. [↑](#footnote-ref-331)
332. - یوسف: 105. [↑](#footnote-ref-332)
333. - یوسف: 111. [↑](#footnote-ref-333)
334. - یس: 30. [↑](#footnote-ref-334)
335. - یوسف: 110. [↑](#footnote-ref-335)
336. - یوسف: 108. [↑](#footnote-ref-336)
337. - یوسف: 3. [↑](#footnote-ref-337)
338. - یوسف: 111. [↑](#footnote-ref-338)
339. - ابو عبدالله امام صادق فرمود: «زليخا از یوسف اجازه گرفت که به ملاقاتش برود. به او گفته شد: به خاطر آن عملى كه از تو نسبت به او صادر شد، خوش نداريم تو را نزد وى ببريم. گفت: من از كسى كه خوف خداوند دارد، ترسی ندارم. وقتى بر يوسف وارد شد، يوسف فرمود: ای زلیخا چه بر سرت آمده است، که می‌بینم احوال تو دگرگون شده است؟ زلیخا گفت: سپاس خدایی را که سلاطین را به واسطه‌ی معصیتشان بندگانی حقیر و بندگان کوچک را به واسطه‌ی طاعتشان از سلاطین قرار داد. حضرت یوسف فرمود: زلیخا چه چیزی تو را با آن سابقه‌ای که داری به سوی من کشانیده است؟ زلیخا پاسخ داد: زیبایی صورت تو، ای یوسف. حضرت یوسف فرمود: حالِ تو چگونه خواهد بود اگر پیامبری که در آخرالزمان است و به او محمد می‌گویند و از من زیباتر و خوش‌خلق‌تر و بخشنده‌تر است را ببینی؟ زلیخا گفت: راست می‌گویی. حضرت یوسف فرمود: از کجا دانستی من راست می‌گویم؟ زلیخا گفت: زیرا هنگامی که از او یاد کردی، محبتش بر قبلم افتاد. خداوند به یوسف وحی کرد که او راست می‌گوید و من او را به خاطر محبتش نسبت به محمد دوست می‌دارم. پس خداوند به حضرت یوسف امر کرد که او را به عقد خود درآورد». علل الشرایع - شیخ صدوق: ج 1 ص 55. [↑](#footnote-ref-339)
340. - قصص: 5. [↑](#footnote-ref-340)
341. - یوسف: 111. [↑](#footnote-ref-341)
342. - 1384 یا 1385 هـ.ش (مترجم). [↑](#footnote-ref-342)